

نردبان آبی

شرح زیارت جامعه

دکتر مهدی خدامیان آرانی

مجموعه آثار / ۴۲



فهرست

فصل اول

می‌خواهم به سوی شما بیایم ۱۱

فصل دوم

این‌گونه خدا را یاد کنید ۱۹

یک اقیانوس مهربانی ۲۳

به دنبال پیراهن یوسف بوده‌ام ۳۰

راز دل با که بگویم، ای خدا ۳۳

عهدنامه‌ای بر روی دست ۳۹

ندای پیروزی از فراز گلدسته‌ها ۴۳

این راه خدایی است ۴۷

کمتر از یک چشم به هم زدن ۵۲

قرآن را برای شما نوشتم ۵۵

۵۹	با خبر از حال همه هستم
۶۳	سلام بر خشنودی خدا
۶۸	به عرش من نگاه کنید

فصل سوم

۷۷	می دانستم که مهربان هستید
۸۴	گنج پر بهایی که من دارم
۹۱	من جز زیبایی ندیدم
۹۶	مرا به آرزویم برسان
۹۹	متن زیارت جامعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ساعت تقریباً هشت صبح بود، من از اتاق خود بیرون آمدم تا به سوی حرم بروم، وقتی به طبقه همکف هتل رسیدم، دیدم مسئول هتل مرا صدا می‌زند، به سویش رفتم، دیدم چشم‌هایش پر از اشک است. تعجب کردم، پرسیدم: چه شده است؟ او به من گفت: وهابی‌ها حرم سامرا را خراب کردند!

تلویزیون تصویری از حرم سامرا را نشان می‌داد، باور نمی‌کردم، گنبد حرم امام هادی و امام عسکری علیهما السلام خراب و ویران شده بود، اشک من هم جاری شد. آخر قرار بود ما فردا به سامرا برویم. من آن روز کربلا بودم، آن روز سوم اسفند سال ۱۳۸۶ بود.

آخر چرا وهابی‌ها این کار را کردند؟ چرا حرم سامرا را این‌گونه ویران کردند. پیش خودم با آنان سخن می‌گفتم: شما خیال می‌کنید با این کارها می‌توانید ما را از امامان خود جدا کنید؟ حرم امامان ما در قلب‌های ماست.

وقتی به وطن خود برگشتم، در فکر بودم که درباره امام هادی علیه السلام بنویسم، به این نتیجه رسیدم که کتابی در مورد «زیارت جامعه» بنویسم.

نمی‌دانم تو چقدر از «زیارت جامعه» باخبر هستی؟ آقای موسی نَخعی یکی از شیعیان بود که همواره برای زیارت به حرم امامان می‌رفت، او نمی‌دانست که وقتی در حرم آن بزرگواران است، چه بخواند و چه بگوید. یک روز او مهمان امام هادی علیه السلام بود و از آن حضرت خواست تا به او یاد بدهد که در حرم امامان چگونه سخن بگوید.

و این‌گونه بود که امام هادی علیه السلام لب به سخن گشود و «زیارت جامعه» شکل گرفت. امام به او یاد داد که وقتی به زیارت امامان معصوم می‌رود، چه بگوید.

در یک سخن، «زیارت جامعه»، درس بزرگ امام‌شناسی است. من در این کتاب تلاش کرده‌ام تا آموزه‌های زیبای آن را به زبانی شیوا برای شما بیان کنم.

من می‌خواهم به شما کمک کنم تا امامان خود را بهتر بشناسید، آری! اعتقاد به امامت، گنج پرربهایی است. وهابی‌ها یک روز حرم امامان ما را خراب کردند و امروز به دنبال خراب کردن اعتقادات ما هستند. ما باید به فکر باشیم...

مهدی خُدامیان آرانی

آذر ماه ۱۳۹۰

فصل اوّل

می خواهیم به سوی شما بیایم

چه کنم؟ خسته‌ام، پریشانم. حس می‌کنم که از شما دور افتاده‌ام، حسی در درونم به من می‌گوید که باید به سوی شما بازگردم، باید دوباره بازگردم، آری! باید بازگردم.

چرا خجالت بکشم؟ چرا؟ می‌دانم که شما بسی مهربان هستید و دلسوز. می‌دانم که مرا دوست دارید، شما به همه دوستان خود نظر دارید، آنها را می‌بینید و برایشان دعا می‌کنید. شاید این اثر دعای شما باشد که من امشب تصمیم گرفته‌ام به سوی شما بازگردم.

باید بنشینم فکر کنم که چرا این چنین شد؟ چرا بین من و شما فاصله افتاد؟ چرا من از شما این قدر دور شدم، چرا؟

فکر می‌کنم این بلا سر من آمد چون من در وادی معرفت و شناخت گام برنداشتم، من شما را نشناختم، دوستتان داشتم، اما بدون آن که شناخت خوبی از شما داشته باشم.

من باید تلاش کنم که شما را دوباره بشناسم. آری! چشم‌ها را باید شست!

□□□

باید به سوی شما بیایم، اما نه مثل آن روزها که گذشت. باید این بار با شناختی بهتر به سوی شما بیایم.

اما چگونه این کار را بکنم؟ چگونه شما را بشناسم، دلم خوش بود که امشب دیگر راه حل را پیدا کردم و از این وضع، نجات پیدا خواهم کرد، اما افسوس که مشکلی تازه سر راهم سبز شد.

چه مشکل بزرگی!! من نمی‌دانم چگونه شما را بشناسم، باید از کجا شروع کنم؟ به چه کسی رو کنم؟ از که بپرسم؟

نگاهم می‌کنید و می‌گویید: از خود ما بپرس!
لبخندتان به دلم می‌نشیند، آری! از خودتان باید بپرسم. باشد، از خودتان می‌پرسم.

من می‌خواهم شما را بهتر و بهتر بشناسم، پس برایم سخن بگویید. برایم از خودتان بگو!

اگر شما برایم سخن نگویند، دیگران برایم سخن می‌گویند، آن وقت است که من هم از دیگران می‌شوم!

پس در حق من لطف کنید، برایم سخن بگویید، جان مرا با کلام خود زنده کنید.

حالا که من آمده‌ام، به سوی شما بازگشته‌ام، دوست دارم برایم سخن بگویید، خودتان را برایم معرفی کنید تا من بدانم شما کیستید.

چه کنم، در دلدل خویش را به شما نگویم به چه کسی بگویم، سال‌هاست که شیفته شما شده‌ام، اما شما را به خوبی نمی‌شناسم، شما می‌دانید که این قلب من جز عشق شما چیزی ندارد، اما چه کنم که این عشق بیشتر بوی احساس دارد.

امشب از شما می‌خواهم برایم حرف بزنید، من سراپا گوش هستم. برایم از

خودتان بگویید، بگویید که شما که هستید!

□□□

ما می‌خواهیم برایت از خودمان سخن بگوییم، آیا تو آماده‌ای؟ سخنان ما را با دقت گوش کن و برای همه دوستانمان هم بگو. سعی کن این سخنان را فراموش نکنی، امیدوارم که با فکر کردن در این سخنان بتوانی به خواسته خودت برسی. اما قبل از هر چیز تو باید برگردی. باید از این‌جا بیرون بروی. آخر برای چه؟

باید بروی و غسل کنی، باید با غسل زیارت بیایی، تو همین طوری، سرت را پایین انداخته‌ای و اینجا آمده‌ای، باید بروی و جسم و جانت را پاک کنی، خود را خوشبو کنی و آنگاه برگردی.

وقتی که نزدیک این در شدی، بایست، و چنین بگو:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

بعد از آن ۱۰۰ بار «الله اکبر» بگو، آن‌گاه برایت خواهیم گفت که ما که هستیم.^۱

□□□

رفتیم و برگشتیم، من اینجا هستم، نزدیک شما. غسل کرده‌ام، غسل زیارت. جسم خویش را پاک کرده‌ام، عطر زده‌ام و به سوی شما آمده‌ام.

شما به من گفتید که باید اینجا بایستم و چنین بگوییم:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

الله اکبر. الله اکبر. الله اکبر...

۳۰ بار الله اکبر می‌گوییم، چند قدم جلوتر می‌آیم، به شما نزدیک‌تر می‌شوم،

۳۰ بار دیگر تکرار می‌کنم، مقداری جلوتر می‌آیم، روبروی شما می‌ایستم، ۴۰

بار دیگر الله اکبر می‌گوییم.

حالا یک سؤال می‌کنم: چرا قبل از دیدار شما باید چنین بگویم؟ چرا باید «الله اکبر» را صد بار تکرار کنم؟ چه رمز و رازی در آن نهفته است؟

□□□

تو باید اول به یگانگی خدا اعتراف کنی، باید به خودت یادآوری کنی که اگر اینجا آمده‌ای به امر خدا بوده است. تو باید شعار توحید سر بدهی، تو باید شبیه ما بشوی، مگر نمی‌دانی که ما بزرگترین فریادگر توحید هستیم؟ پس تو هم شعار توحید آغاز کن!

مگر فراموش کرده‌ای که ما آمده‌ایم تا تو را به سوی خدا ببریم، ما آمده‌ایم تا واسطه بین تو و خدای تو باشیم.

تو باید از توحید شروع کنی، باید بدانی که چرا اینجا هستی. باید به خودت یادآوری کنی.

خدا را به یگانگی یاد کن، گواهی به یکتایی او بده، خدایی جز الله نیست! شهادت بده، اقرار کن که خدا یکی است، شریک ندارد، او مثل و مانند ندارد. شهادت بده که محمد ﷺ، بنده خدا و فرستاده اوست. آری! او آخرین پیامبران است، بعد از او دیگر هیچ پیامبری نیست.

از غلو و زیاده‌گویی پرهیز کن، بدان که ما، بندگان خدا هستیم، مخلوق او هستیم، مبادا در حق ما، گزافه بگویی، مبادا به چیزی باور داشته باشی که با یکتاپرستی منافات دارد.

الله اکبر. خدا بزرگ‌تر از این است که به وصف بیاید.^۲ هیچ‌ذکری مانند این ذکر نیست. حقیقت خدا بالاتر و والاتر از این است که به فهم و درک تو در آید. هیچ‌کس نمی‌تواند حقیقت خدا و چگونگی او را درک کند.

الله اکبر. تکرار کن! بزرگی خدا را یاد کن تا مبادا از توحید غافل شوی!
۱۰۰ بار بگو. بگو تا خوب بدانی که آن خدایی که این مقامی بس بزرگ به ما

داده است، بسی بزرگ و بزرگ‌تر است.
ما می‌خواهیم تو بزرگی خدا را تکرار کنی تا وقتی برایت سخن آغاز کردیم و
از خودمان برایت حرف‌ها گفتیم، تو بدانی که همه آن مقام‌ها را خدا به ما داده
است.

اکنون جلو بیا تا برایت سخن بگوییم...

فصل دوم

این‌گونه خدا را یاد کنید

ما از خاندان پیامبر هستیم، همهٔ علم و دانش پیامبر نزد ما می‌باشد. فرشتگان نزد ما می‌آیند و در خانهٔ ما رفت و آمد دارند، فرشتگان خدمتگزاران ما هستند.

آیا دوست داری خاطرهٔ اُمّ‌ایمن را برایت نقل کنم؟ اُمّ‌ایمن یکی از زنان مدینه بود که به پیامبر و خاندان پیامبر بسیار علاقه داشت، او گاهی وقت‌ها به خانه فاطمه علیها السلام می‌رفت تا به او کمک کند. یک روز وقتی به خانه فاطمه علیها السلام رفت، نگاه کرد، دید فاطمه علیها السلام کنار آسیاب دستی خوابش برده است، هوا گرم بود و فاطمه علیها السلام روزه دار بود، از شدت خستگی، خواب به چشم او آمده بود.

اُمّ‌ایمن چیز عجیبی را دید، باور نمی‌کرد، دسته آسیاب خود به خود می‌چرخید، گهواره حسین علیه السلام هم تکان می‌خورد، گویا کسی هم مشغول ذکر گفتن بود.

اُمّ‌ایمن به سوی پیامبر آمد، ماجرا را تعریف کرد، پیامبر به او خبر داد که رمز و راز ماجرا چیست. این جبرئیل بود که آسیاب را می‌چرخاند تا گندم‌ها آرد بشوند و فاطمه علیها السلام بتواند با آن نان درست کند، میکائیل هم گهواره جنبان حسین شده بود. اسرافیل هم به جای فاطمه علیها السلام، ذکر می‌گفت تا خوابش برای فاطمه علیها السلام باشد.

آری! آن روز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، خادم فاطمه علیها السلام شده بودند، این سخن پیامبر توست، قرآن می‌گوید که سخن پیامبر جز حق چیزی نیست. خلاصه آن که فرشتگان نزد ما می‌آیند تا خدمتی بکنند و اجری ببرند، آنها به این کار افتخار می‌کنند.^۳

□□□

حالا که سخن به اینجا رسید بگذار برایت بگویم که گاهی فرشتگان برای کسب علم و دانش نزد ما می‌آیند، نمی‌دانم شنیده‌ای که فرشتگان اولین شاگردان ما بوده‌اند، آنها از ما توحید را فرا گرفته‌اند.

قبل از این که خدا این دنیا را خلق کند، نور ما را خلق نمود، نور ما در عرش خدا بود، ما در عرش خدا بودیم و هنوز خدا هیچ فرشته‌ای را خلق نکرده بود. وقتی خدا فرشتگان را آفرید، ما به آنان توحید را آموختیم، ما به آنان یاد دادیم که چگونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

این چهار شعار توحید را ما به فرشتگان آموختیم. قبل از این که ما این ذکر را به فرشتگان یاد بدهیم، آنان نمی‌دانستند چه بگویند و چگونه خدا را یاد کنند. وقتی ما این ذکر را گفتیم همه فرشتگان شروع به تکرار این ذکرها نمودند، آری ما بودیم که به آنان درس خداشناسی دادیم.^۴

می‌دانم دوست داری برایت از این چهار جمله بیشتر بگویم، پس گوش کن:

جمله اول: سبحان الله

پاک و منزّه است خدا.

خدا یکتاست و هیچ همتایی ندارد، او هیچ‌کدام از ویژگی‌ها و صفات مخلوقات خود را ندارد. خدا بالاتر و والاتر از همه چیزی است که به ذهن تو می‌آید.

همه ویژگی‌هایی که تو در آفریده‌ها می‌بینی، برای خدا عیب و نقص حساب

می‌شود و خدا هم از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است.

سبحان الله یعنی تو خدای خود را از هر عیب و نقصی منزّه می‌دانی. تو فریاد می‌زنی که خدای من بالاتر از همه چیز است. او به چشم نمی‌آید، ذهن بشر از درک حقیقت او ناتوان است. خدای من به کسی ظلم نمی‌کند، خدای من، جاهل نیست، خدای من ناتوان نیست، خدای من هرگز از بین نمی‌رود...^۵

جمله دوم: الحمد لله

حمد و ستایش از آن خداست.

خدای تو همه خوبی‌ها را دارد، تو هر چه خوبی تصور کنی، خدا آن خوبی را دارد، خدا مهربان است، بخشنده است. زیباست. گناهان بندگان خود را می‌بخشد، اوست که به بندگان خود روزی می‌دهد، اوست که هرگز کسی را ناامید نمی‌کند. او کسی است که توبه گنهکاران را قبول می‌کند... همین طور بگو، هر چه زیبایی به ذهن تو می‌آید درباره خدای خوبت بگو.

خدای تو همه خوبی‌ها را دارد، او مهربان، بخشنده، زیبا و... است و هر چه خوبی در این هستی می‌بینی، از آن خداست.

جمله سوم: لا اله الا الله

خدایی جز الله نیست.

تو باید همه بت‌ها را از وجود خود بیرون کنی. تو باید فقط خدا را پرستی. وقتی می‌گویی: «لا اله الا الله»، یعنی من فقط خدای یگانه را می‌پرستم. هر چیز که بخواهد نقش خدا را برایت بازی کند، تو آن را نفی می‌کنی، تو فقط خدای یگانه را می‌پرستی، همان که نامش «الله» است، همان خدایی را که نمی‌شود با چشم دید، خدایی که همه خوبی‌ها از آن اوست.

جمله چهارم: الله اکبر

خدا بزرگ‌تر از این است که به وصف بیاید.^۶

آری! حقیقت خدا بالاتر و بالاتر از این است که به فهم و درک تو در آید.

هیچ کس نمی‌تواند حقیقت خدا و چگونگی او را درک کند.

□□□

سخن اینجا بود که فرشتگان نزد ما رفت‌وآمد دارند، آنها با ما مأنوس هستند، ما بودیم که به آنان درس توحید و یگانگی داده‌ایم، فراموش نکن که آن‌ها وقتی برای مأموریتی به روی زمین می‌آیند، ابتدا نزد ما می‌آیند. فرض کن که تو حاجت مهمی داشته‌ای، به درگاه خدا راز و نیاز کرده‌ای و اکنون خداوند اراده کرده است تا حاجت تو را بدهد، خداوند فرشته‌ای را مأمور می‌کند تا تو را یاری کند و حاجت تو برآورده شود، آن فرشته قبل از آغاز مأموریت خود نزد ما می‌آید.

خلاصه آن که هر فرشته‌ای که از آسمان نازل می‌شود تا کاری را انجام دهد اول نزد ما می‌آید و مأموریت خود را به ما اطلاع می‌دهد.^۷ حالا تو بنشین فکر کن، در این دنیای به این بزرگی، مأموریت‌هایی که فرشتگان انجام می‌دهند چقدر زیاد است، آیا کسی می‌تواند آنها را بشمارد؟ اصلاً آیا کسی از آنها خبر دارد؟

فرشتگان در واقع کارگزاران خدا در این دنیا هستند، هر جا بارانی می‌بارد، فرشتگان رحمت همراه آن باران هستند، هر جا نسیم بهاری می‌وزد، هر کجا خیر و برکتی را می‌بینی.

هر قطره بارانی که می‌بارد، فرشته‌ای همراه اوست، آن فرشتگان همه باید مأموریت خود را بر ما عرضه کنند.

شب قدر هم که فرا می‌رسد، فرشتگان نزد ما می‌آیند، آنچه قرار است در طول یک سال برای بندگان خدا تقدیر شود، باید به دست ما تأیید شود.^۸

یک اقیانوس مهربانی

وقتی خدا می‌خواهد سخنی یا پیامی را برای بندگان خود بگوید، آن را به ما می‌گوید، ما محل نزول پیام و سخن خدا هستیم، البته تو خود می‌دانی که گاه خدا با پیامبر خود سخن می‌گوید، آن سخن، همان قرآن است، قرآنی که کتاب آسمانی است.

ما که پیامبر نیستیم، محمد ﷺ آخرین پیامبر خدا بود و بعد از آن دیگر هیچ پیامبری ظهور نخواهد کرد، آری! سخن خدا با ما، به معنای نزول قرآن یا دین جدید نیست.

گاهی خدا با بعضی از بندگان خود (که پیامبر هم نیستند) سخن می‌گوید، آیا حکایت مادر موسی را شنیده‌ای؟

خدا در قرآن می‌گوید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ...﴾

ما به مادر موسی وحی کردیم که موسی را در صندوقی قرار بده و او را در دریا بیانداز.*

آیا مادر موسی، پیامبر بود؟ نه، او بنده خوب خدا بود، وقتی خدا با مادر موسی، سخن می‌گوید، دیگر از این سخن تعجب نکن که خدا با ما هم سخن می‌گوید.

آری! گاهی خدا بدون هیچ واسطه‌ای با خود ما سخن می‌گوید و قلب ما پیام و سخن خدا را دریافت می‌کند.^۹

آیا دوست داری برایت یک خاطره‌ای را نقل کنم؟

روز جنگ خیبر بود، سال هفتم هجری. پیامبر به جنگ یهودیان خیبر رفته بود، یکی از روزها پیامبر سراغ علی علیه السلام را گرفت، آن روز علی علیه السلام بیمار بود و چشم او به سختی درد می‌کرد.^{۱۰}

آن روز پیامبر دست خود را به چشم او کشید و دعا خواند و علی علیه السلام شفا گرفت.^{۱۱}

بعد از آن، پیامبر پرچم لشکر اسلام را به دست علی علیه السلام داد و برای پیروزی او دعا نمود و به او فرمود: «علی جان! وقتی که قلعه خیبر را فتح نمودی، لحظه‌ای صبر و درنگ کن که خدا دستور داده است تا این خواسته را از تو بنمایم».

علی علیه السلام به سوی میدان حرکت کرد، مرحب به جنگ او آمد، همان که پهلوان عرب بود و شجاعتش زبانزد همه بود. بین علی و مرحب جنگ آغاز شد و بعد از لحظاتی این مرحب بود که بر روی خاک افتاده بود.^{۱۲}

علی به سوی درب قلعه رفت و با قدرتی عجیب آن را از جا کند.^{۱۳}

در این هنگام علی به یاد سخن پیامبر افتاد، او در جای خود ایستاد، این ایستادن به طول کشید. هیچ کس نمی‌داند چه اتفاقی افتاده است. چرا علی در میان میدان ایستاده است؟

یکی از مسلمانان نزد پیامبر رفت و از او چنین می‌گوید: «علی را دیدم که در میانه میدان، ایستاده بود»، پیامبر در پاسخ می‌گوید: «در آن لحظه، خدا با علی سخن می‌گفت».

آری! روز جنگ خیبر خدا با علی علیه السلام سخن گفت همانطور که در جنگ حنین و تبوک هم با او سخن گفت.^{۱۴}



بدان که ما معدن مهربانی خدا هستیم، اگر به دنبال رحمت و مهربانی خدا هستی، به در خانه ما بیا که خداوند خانه ما را جایگاه رحمت خود قرار داده است.

نمی‌دانم این مطلب را شنیده‌ای یا نه، وقتی خدا رحمت و مهربانی خود را آفرید، آن را به ۱۰۰ قسمت تقسیم نمود، ۹۹ قسمت آن را به ما داد، و یک قسمت باقیمانده را میان همه آفریده‌های خود تقسیم نمود.^{۱۵} آری! خدا آن همه رحمت خویش را به ما داده است برای همین است که ما معدن رحمت خدا هستیم.

ما اساس و اصل مهربانی خدا هستیم، تو در هر کجای دنیا که مهربانی و عطوفت می‌بینی باید بدانی که خدا و ما واسطه جاری شدن آن مهربانی هستیم.

وقتی خدا می‌خواهد بر بندگان خود مهربانی کند، خیر و برکتی را بر آنان نازل نماید، آن رحمت را ابتدا نزد ما نازل می‌کند، زیرا که خداوند ما را واسطه میان خود و بندگان خود قرار داده است، هیچ کس نمی‌تواند رحمت خدا را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر این که لیاقت و شایستگی خاصی داشته باشد که خدا این شایستگی را فقط و فقط به ما داده است، ما واسطه فیض و رحمت خدا هستیم، پس ما اصل هر رحمتی هستیم که بر بندگان خدا نازل می‌شود. ما مهربانی در حق دیگران را به بالاترین حد خود رسانده‌ایم، ما شیعیان خود را بسیار دوست داریم، هیچ کس نمی‌تواند تصوّر کند که ما چقدر نسبت به شیعیان و دوستان خود مهربان هستیم، فردای قیامت که فرا برسد، آن روز همه خواهند دید که مهربانی ما چگونه خواهد بود، وقتی که همه مردم از یکدیگر فرار کنند و هیچ کس پناهی نداشته باشد، ما پناه شیعیان خود خواهیم بود و آنان را شفاعت خواهیم نمود.

ما اقیانوس مهربانی و عطوفت هستیم، ما حتی با دشمنان خود نیز مهربانی می‌کنیم، آیا حکایت زیر را شنیده‌ای؟

سحرگاه روز نوزدهم ماه رمضان سال چهارم بود و علی علیه السلام به نماز ایستاده بود، وقتی او به سجده رفت، ابن ملجم به سوی او حمله نمود و با شمشیر فرق او را شکافت. محراب مسجد کوفه با خون سر علی علیه السلام رنگین شد.

علی علیه السلام را به خانه بردند و برای او طبیب آوردند، طبیب بعد از دیدن زخم سر علی علیه السلام دستور داد تا شیر به او بدهند. علی از هوش رفته بود، همه فرزندان او، گرد بستر او نشسته بودند، اشک از چشمان آنها جاری بود، بعد از مدتی، علی علیه السلام به هوش آمد، برای او ظرف شیری آوردند، اما او از خوردن آن صرف نظر کرد. حسن علیه السلام رو به پدر کرد و گفت: «پدر جان! شیر برای شما خوب است. آن را میل کنید».

علی علیه السلام در پاسخ گفت: «پسرم! من چگونه شیر بخورم در حالی که ابن ملجم شیر نخورده است؟ او اسیر ماست، باید هر چه ما می‌خوریم به او هم بدهیم تا میل کند، نکند او تشنه باشد، نکند او گرسنه باشد».

حسن علیه السلام دستور داد تا برای ابن ملجم شیر ببرند. ابن ملجم ظرف شیر را گرفت و آن را نوشید.^{۱۶}

□□□

ما خزانه‌داران علم خدا هستیم، خدا ما را با دانشی که به ما داده است، بزرگ و عزیز نمود، فقط ما هستیم که به همه چیز در آسمان‌ها و زمین آگاهی داریم و از همه چیز باخبر هستیم.

آن روز که خدا از پیامبران بزرگ خود، عهد و پیمان می‌گرفت ما را به عنوان خزانه‌داران علم خود به آنها معرفی نمود.

ما دریای حلم و بردباری هستیم، بر دیگران خشم نمی‌گیریم و هرگز بردباری را فراموش نمی‌کنیم. حتماً شنیده‌ای که مردی از دمشق به مدینه آمد،

دستگاه تبلیغات معاویه کاری کرده بود که آن مرد بغض و کینه حسن علیه السلام به دل گرفته بود، وقتی او با حسن علیه السلام روبرو شد، شروع به دشنام دادن نمود، حرف‌های بسیار زشتی زد، حسن علیه السلام که سخنان آن مرد را می‌شنید، صبر کرد تا دشنام‌های او خاتمه یابد، سپس حسن علیه السلام به او سلام کرد، و به چهره‌اش لبخند زد و گفت: ای مردِ عرب! فکر می‌کنم که در شهر ما غریب هستی، گویا تشنه و گرسنه هستی و جا و مکانی نداری، شاید هم پول تو تمام شده است. آیا مهمان ما می‌شوی که خانه ما، خانه خودت است، آنجا غذایی گوارا خواهی یافت، ما مهمانان خود را گرامی می‌داریم...

مرد عرب باور نمی‌کرد که چنین چیزی را بشنود، او هر چه فحش و ناسزا بلد بود، به حسن علیه السلام گفته بود و اکنون می‌دید که حسن علیه السلام او را به مهمانی خود دعوت می‌کند.

همه دیدند که او بی‌اختیار اشک از چشمانش جاری شده است و چنین می‌گوید: آقای من! مرا ببخش که من گمراه بودم و نادان. بعد از آن بود که او از یاران واقعی حسن علیه السلام شد.^{۱۷}



جود و بخشش را به نهایت رسانیده‌ایم، ما کریم هستیم و همه کرم و جود ما را به چشم دیده‌اند و با آن آشنا هستند.

ما رهبر و پیشوای مردم هستیم و خداوند از آنها خواسته است که از ما پیروی کنند تا به شاهراه هدایت رهنمون شوند.

وقتی تو به این دنیا نگاه می‌کنی، نعمت‌های زیادی را می‌بینی، بدان که اختیار همه این نعمت‌ها به دست ما می‌باشد، این ما هستیم که به اذن خدا، نعمت‌ها و برکت‌ها را به مردم عنایت می‌کنیم. ما صاحب همه نعمت‌ها می‌باشیم.

ما ریشه و اساس همه خوبی‌ها هستیم، هر چه خوبی و زیبایی می‌بینید، از

ما سرچشمه گرفته است، خوبی همه خوبان، از وجود ما می‌باشد، ما اساس زیبایی‌ها و خوبی‌هایی هستیم که تو در بندگان خوب خدا می‌بینی. و نکته مهم‌تر این که ما سرور و آقای همه بندگان خوب خدا هستیم که خدا به ما این مقام را عنایت کرده است، این ما هستیم که مردم را به سوی سعادت راهنمایی می‌کنیم و سرپرستی امور آنها را به عهده داریم. ما همچون ستون‌های محکمی هستیم که مانع فروپاشی جهان می‌شویم، اگر ما نباشیم، زمین و زمان برهم می‌ریزد، آری! اگر برای لحظه‌ای، زمین از حجت خدا خالی بماند، این نظام هستی به هم می‌ریزد. ما دروازه‌های ایمان هستیم، اگر می‌خواهی به سوی ایمان واقعی رو کنی باید به سوی ما رو کنی و به ما توجه نمایی، حقیقت ایمان را باید از ما فرا بگیری، برای رسیدن به سعادت، باید راه ما را بپیمایی. اگر کسی برای رسیدن به خدا از راهی غیر از راه ما برود، به هدف خویش نخواهد رسید.

آیا می‌خواهی حکایت موسی علیه السلام را برایت نقل کنم تا بهتر بتوانی به مطلب پی‌ببری؟

روزی از روزها، موسی علیه السلام از مکانی عبور می‌کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می‌کرد، موسی از کنار او عبور کرد و بعد از مدتی، باز حضرت موسی از آنجا عبور کرد، دید که آن مرد هنوز دعا می‌کند و دست‌هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است. در این هنگام خدا به موسی علیه السلام چنین سخن گفت: ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی‌کنم، اگر او می‌خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده‌ام تا بندگان من از راهی که گفته‌ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه ایمان به سوی من بیاید، نه این‌که راه

دیگری را ببینید و از راه ایمان روی برگرداند.^{۱۸}

این سخن خدا بود که خیلی چیزها را برای مردم روشن می‌کند، خدا دوست دارد که بندگان از راه ایمان به سوی او بیایند.

خلاصه آن که اگر دوست داری خدا صدایت را بشنود و حاجت تو را بدهد به سوی ما رو کن که ما راه ایمان هستیم، اگر از این راه به سوی خدا بروی، خدا صدایت را می‌شنود و تو را قبول می‌کند، اما اگر راهی غیر از راه ما ببیمایی، بدان که خدا به تو نگاهی نخواهد نمود.

بدان که خدا ما را امین خود قرار داده است، ما امین خدا در آسمان‌ها و زمین هستیم، ما امین علم و دانش خدا هستیم، ما امین رازها و اسراری هستیم که هیچ کس غیر ما آن را نمی‌داند.

ما یادگار پیامبران خدا هستیم و خدا ما را از میان همه بندگان خوب خودش، انتخاب نموده است و ما را بر همه برتری داده است. ما از نسل آخرین پیامبر خدا، محمد ﷺ هستیم.^{۱۹}

به دنبال پیراهن یوسف بوده‌ام

ما همان رهبرانی هستیم که شما را به سوی هدایت راهنمایی می‌کنیم، ما نورهایی هستیم که تاریکی‌ها را روشن می‌کنیم و مردم را از گمراهی نجات می‌دهیم. ما همچون علامتی هستیم که راه را از بیراه به مردم نشان می‌دهیم. ما صاحبان عقل و آگاهی کامل هستیم.

در موقع سختی‌ها و بلاها، این ما هستیم که پناه مردم می‌باشیم، ما هستیم که مایه آرامش و آسایش همه بندگان خدا هستیم، فراموش نکن که حتی فرشتگان هم به ما پناه می‌آورند.

روز قیامت که سخت‌ترین روز برای همه می‌باشد، هیچ پناهگاهی به غیر از ما یافت نمی‌کند.

ما وارث همه پیامبران هستیم، هر آنچه خدا به پیامبران عنایت کرده است، همه آنها نزد ماست، عصای حضرت موسی علیه السلام، پیراهن ابراهیم علیه السلام، انگشتر سلیمان علیه السلام و... همه در پیش ماست. همه دانش و علمی که نزد آنها بوده است، نزد ما هم هست، همه زیبایی‌ها و خوبی‌هایی که آنان داشته‌اند، می‌توانی آن را نزد ما بیابی.

□□□

خوب است در اینجا برایت از عصای موسی علیه السلام بگویم، وقتی که حکومت ما فرا برسد و ایام ظهور فرا برسد، آن روز تو می‌توانی عصای موسی علیه السلام را نزد

مهدی علیه السلام بیابی.

آن روز، مهدی علیه السلام به یارانش دستور می‌دهد تا از مکه به سوی مدینه حرکت کنند، در میانه راه لشکر او تشنه می‌شوند، او عصای موسی را در دست دارد، حتماً در قرآن خوانده‌ای که خدا به موسی می‌گوید که عصای خود را بر سنگ بزن و از دل سنگ آب گوارا جاری می‌شود. آن روز هم عصای موسی در دست مهدی علیه السلام است، او عصای خود را به سنگی بزرگ می‌زند و آب گوارا جاری می‌شود، آبی که از آن سنگ می‌جوشد هم تشنگی را برطرف می‌کند و هم نیاز انسان را به غذا!^{۲۰}

می‌دانم دوست داری از پیراهن ابراهیم علیه السلام هم برایت بگویم.

هنگامی که نمرود می‌خواست ابراهیم علیه السلام را به جرم خداپرستی در آتش اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود لباسی از بهشت آورد. به خاطر همین لباس، ابراهیم علیه السلام در آتش نسوخت.^{۲۱} این لباس نسل به نسل گشت، روزی هم از آن یوسف گشت و برای همین به آن پیراهن یوسف هم می‌گویند، این پیراهن به پیامبر اسلام به ارث رسید و اکنون نزد ما می‌باشد.^{۲۲}

روزی هم که مهدی علیه السلام ظهور کند، آن پیراهن را به تن خواهد نمود، آری! خدا با همان پیراهنی که ابراهیم علیه السلام را یاری کرد، مهدی علیه السلام را هم یاری خواهد نمود.^{۲۳}

□□□

خداوند صفات زیادی دارد، او مهربان است، دارای علم زیادی است، قدرت دارد و... همه این صفات زیبای خدا را می‌توانی در ما بیابی، ما محل ظهور این صفات خدایی در این دنیا هستیم، قدرت خدا بی‌اندازه است، علم او هم همین طور بی‌اندازه است، همه صفات و خوبی‌های خدا حد و اندازه ندارد، اما تو می‌توانی آن مقدار از صفات خدا را (که می‌شود در این دنیا جلوه کند)، در

وجود ما بیابی، ما محل ظهور صفات خدا هستیم، ما از خودمان هیچ نداریم، هر چه داریم، خدا به ما داده است، ما همچون آینه‌ای هستیم که تو می‌توانی صفات و زیبایی‌های خدا را در وجود ما بیابی. هیچ موجودی به اندازه ما این همه زیبایی را در خود جای نداده است، برای همین اگر تو به دنبال علم خدا هستی، به علم ما نگاه کن، اگر می‌خواهی قدرت خدا را ببینی، قدرت ما را نگاه کن.

ما «حجّت خدا» هستیم، خوب است در اینجا معنای این کلمه را بیشتر توضیح داده شود:

حتماً برای تو پیش آمده است که تلاش کرده‌ای برای شخصی که سخن تو را قبول ندارد، دلیلی بیاوری، آن دلیل تو، همان حجت توست. وقتی تو برای ثابت کردن سخن خود، دلیل می‌آوری، در زبان عربی، به این دلیل تو، «حجت» می‌گویند.

وقتی روز قیامت بر پا شود، خدا به مردم می‌گوید: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شما انتخاب نمودم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرا ندادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که ما را «حجت خدا» می‌گویند، یعنی ما دلیل و برهان خدا هستیم، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت ما را قبول کنند و از ما پیروی کنند، هر کس از ما اطاعت کرده باشد، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با ما دشمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است.^{۲۴}

راز دل با که بگویم، ای خدا

هر کس می‌خواهد از خدای خود شناختی پیدا کند، باید به سوی ما رو کند و راه ما را بیماید. اگر در مسیر معرفت خدا گام برداری، اما با ما بیگانه باشی، بدان که آن مسیر تو را به سمت کمال نخواهد برد، معرفت و شناخت حقیقی خدا را فقط و فقط می‌توانی نزد ما بیابی.

هر کس که خواهان معرفت خداست باید نزد ما بیاید و از ما درس معرفت بیاموزد، برایت گفتم که حتی فرشتگان هم درس معرفت و خداشناسی را از ما آموختند.

اگر در جستجوی برکت هستید، آن را نزد ما می‌یابی که خدا ما را جایگاه برکت خود قرار داده است، حتماً می‌دانی که برکت چیست؟ برکت همان خوبی و خیری است که ماندگار و باقی است. بعضی از نعمت‌های خدا هستند که دوام ندارند و اثر آن هم باقی نمی‌ماند، این‌ها نعمت هستند، اما برکت ندارند، تو باید به دنبال خوبی‌ها و نعمت‌هایی باشی که دوام دارند و اثر آن باقی می‌ماند. وقتی به سوی ما رو می‌کنی، برکت خدا را می‌یابی، به هر کس برکتی رسیده است، از وجود ما بوده است، هر کس که بهره‌ای از برکت برده است، باید بداند که اصل آن برکت از ما بوده است. خلاصه آن که اگر در جستجوی برکت هستی، به سوی ما بیا که خدا همه برکت‌ها را نزد ما قرار داده است.

اگر در جستجوی حکمت خدایی هستی، بدان که حکمت خدایی نزد ماست، هر کس که می‌خواهد به حکمت خدایی برسد، باید نزد ما بیاید و از دانش ما بهره ببرد، خدا ما را معدن حکمت خود قرار داده است.

□□□

ما حافظان رازهای خدا هستیم، قلب‌های ما جایگاه اسرار خداست، در سرتاسر جهان هستی، جایگاهی برای اسرار خدا به جز قلب‌های ما یافت نمی‌شود، خداوند اسرار خود را در قلب‌های ما قرار داده است و ما حافظ و نگهدار آن اسرار هستیم.

به خدا قسم، نزد ما اسراری است که هیچ فرشته و هیچ پیامبری طاقت و توان تحمل آن را ندارد. آری! ما حافظان رازهای خداوند هستیم، خدا ما را به اسراری آگاه ساخته است که هیچ کس غیر از ما از آن اطلاع ندارد، زیرا کسی غیر از ما تاب تحمل این اسرار را ندارد.

اکنون می‌خواهم برایت خاطره‌ای را از میثم تمار بگویم، حتماً نام او را شنیده‌ای. همان کسی که از یاران باوفای حضرت علی علیه السلام بود و به جرم محبت به آن حضرت بر سر دار رفت.

شبی از شب‌ها میثم همراه حضرت علی علیه السلام بود، آنها از شهر کوفه بیرون رفتند، ساعتی گذشت و آنها از شهر دور شده بودند، در این هنگام، علی علیه السلام به میثم گفت همین جا بایست، سپس با چوبی که در دست داشت دور میثم را یک خطی کشید، آنگاه علی علیه السلام به میثم گفت: تو در همین جا بمان و از این دایره‌ای که دورت کشیده‌ام، عبور مکن، من بعد از مدتی به سوی تو باز خواهم گشت.

میثم نگاه کرد، دید که علی علیه السلام در دل تاریکی فرو رفت، لحظاتی گذشت، میثم نگران شد، نکند خطری مولای مرا تهدید کند؟ او با خود چنین فکر می‌کرد:

چرا در این تاریکی شب، مولای خود را تنها گذاشته‌ام؟ نکند دشمنان به مولای من حمله کنند و او را به شهادت برسانند؟ اگر اتّفاقی برای آقای من روی بدهد، من چه عذری نزد خدا خواهم داشت؟ باید هر طور شده است به دنبال مولای خود بروم، باید او را یاری کنم، باید بروم.

سرانجام میثم از محدوده‌ای که علی علیه السلام برای او قرار داده بود، خارج شد، او در تاریکی جلو رفت، در جستجوی مولای خود سراسیمه می‌رفت، تا این که در زیر نور ضعیف ماه، کنار چاهی مولای خود را یافت که او سر به چاه نموده و با چاه سخن می‌گفت. حضرت علی علیه السلام متوجّه شد کسی به آن اطراف آمده است، سر خود را از چاه بیرون آورد و گفت:

– کیستی؟

– من هستم. میثم.

– ای میثم! مگر به تو نگفتم که به دنبال نیایی!

– مولای من! ترسیدم که دشمنان به شما حمله کنند، دلم آرام نگرفت، دست خودم نبود، چه کنم؟

– میثم! آیا از سخنان من چیزی شنیدی؟

– نه، آقای من!

– در سینه من حرف‌ها و اسراری است که گاه سینه‌ام را تنگ می‌کند، برای

همین من آن اسرار را برای چاه می‌گویم...^{۲۵}

آری! میثم آن شب فهمید که مولای او اسراری در سینه دارد که هیچ کس شایستگی شنیدن آن را ندارد.

□□□

ما به همه علوم و حقایق قرآن آگاهی داریم، ما برترین و بهترین مفسران قرآن هستیم، ما جانشینان پیامبر می‌باشیم و از نسل او هستیم. ما فرزندان پیامبر هستیم. (مقصود امام حسن علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد، امّا

حضرت علی علیه السلام، پسر عمو و داماد پیامبر است). بعضی‌ها می‌گویند که پیامبر هیچ نسلی از طرف پسران خود نداشته است، همه پسران پیامبر در کودکی از دنیا رفته‌اند، هیچ کس نباید خود را فرزند پیامبر معرفی کند، فاطمه علیها السلام دختر پیامبر است، اما چون فرزندان فاطمه علیها السلام، نسلشان از طرف مادر به پیامبر می‌رسد، برای همین فرزندان فاطمه علیها السلام، نباید خود را فرزندان پیامبر بنامند.

این سخن کسانی است که می‌خواهند خوبی‌ها و فضائل ما را انکار کنند. اما به حکم قرآن، ما فرزندان پیامبر هستیم. حتماً دوست داری بدانی که از کدام آیه قرآن این نکته استفاده می‌شود، خوب است به تاریخ مراجعه کنی و حکایت ابن یَعْمُر را بخوانی.

□□□

روز عید قربان است، همه مردم برای خواندن نماز عید جمع شده‌اند، همه منتظر هستند تا حاکم عراق بیاید و آنها نماز را پشت سر او بخوانند، بعد از لحظاتی همه از جا بلند می‌شوند، حجاج می‌آید و نماز را آغاز می‌کند، آری! او امروز حاکم عراق است.

بعد از نماز دوستان او گرد او جمع می‌شوند، او در حالی که لبخند می‌زند می‌گوید: امروز روز عید قربان است، باید امروز مردی از اهل عراق را قربانی کنم و خون او را بر روی زمین بریزم!

حجاج، حاکم خونریزی است که با شیعیان دشمنی دارد، او خون شیعیان زیادی را ریخته است، هیچ کس نمی‌داند امروز قرعه به نام چه کسی افتاده است.

سکوت همه جا را فرا می‌گیرد، حجاج دستور می‌دهد تا ابن یَعْمُر را بیاورند. آنجا را نگاه کن، آن پیرمرد را که با دست‌های بسته می‌آورند، همان ابن یَعْمُر است که حجاج می‌خواهد خون او را در این روز عید بریزد.

- خدایا! مگر گناه او چیست؟ چرا حجاج می‌خواهد او را به قتل برساند؟
حجاج دستور می‌دهد تا جلاد مخصوص او بیاید، همه چیز آماده می‌شود.
اکنون حجاج رو به ابن‌یَعْمَر می‌کند و می‌گوید:
- تو همان کسی هستی که می‌گویی رهبر مردم عراق هستی؟
 - من دانشمندی از دانشمندان این کشور هستم.
 - شنیده‌ام که تو حسن و حسین را به عنوان فرزندان پیامبر معرفی کرده‌ای.
 - آری! من آنها را فرزندان پیامبر می‌دانم و این عقیده‌ای است که قرآن آن را تأیید می‌کند.
 - چه حرف‌هایی می‌زنی؟ کدام آیه قرآن به این معنی دلالت دارد؟
 - به من مهلت بده تا برایت بگویم.
 - اگر جواب درستی بدهی به تو ده هزار سکه نقره جایزه خواهیم داد، اما اگر نتوانی جواب بدهی، امروز خون تو را خواهیم ریخت.
 - ای حجاج! بگو بدانم آیا این آیه قرآن را خواندی: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ...﴾*.
 - آری.
 - بگو بدانم منظور از این آیه چیست؟
 - خدا در این آیه می‌گوید که داوود و سلیمان از فرزندان ابراهیم هستند.
 - ای حجاج! آیا می‌شود آیه بعد آن را برایم بخوانی؟
 - ﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ...﴾.
 - معنای این جمله که خواندی چه می‌شود؟
 - معلوم است. خدا می‌گوید که زکریا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم هستند.

– ای حجاج! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟
 – چه حرف‌ها می‌زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر آفرید.

– خوب. اگر عیسی پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می‌رسد، یعنی مادر او مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می‌رسد، پس معلوم می‌شود قرآن، عیسی را که فرزند دختر ابراهیم است، فرزند ابراهیم می‌داند، البته مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم می‌شود. اکنون می‌خواهم بپرسم، چطور می‌شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، اما حسن و حسین، فرزندان پیامبر نباشند؟ آیا فاصله مریم به ابراهیم بیشتر است یا فاصله فاطمه به پیامبر؟ مریم با چندین واسطه به ابراهیم می‌رسد و خدا فرزند مریم را فرزند ابراهیم معرفی می‌کند، اما فاطمه، دختر پیامبر است و بین او و پیامبر هیچ واسطه‌ای نیست، آیا باز هم می‌گویی که حسن و حسین فرزندان پیامبر نیستند؟

حجاج دیگر هیچ نمی‌تواند بگوید، او در مقابل همه اطرافیان خود سرافکنده شده است، او نمی‌تواند هیچ جوابی به ابن‌یَعْمُر بدهد، چاره نیست، حجاج دستور می‌دهد تا ابن‌یَعْمُر را آزاد کنند و ده هزار سگه نقره بیاورند و به او بدهند تا زود از جلو چشم او دور شود.

وقتی ابن‌یَعْمُر می‌رود، حجاج دستور می‌دهد تا شتری را قربانی کنند، و سپس به اطرافیان خود می‌گوید تا سفره را پهن کنند تا مهمانان غذا بخورند، ولی هیچ کس دیگر او را خندان نمی‌بیند، او از جواب دندان‌شکن ابن‌یَعْمُر خشمناک است.^{۲۶}

عهدنامه‌ای بر روی دست

ما کسانی هستیم که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم و همه را به سوی خدا می‌خوانیم، ما پرچمدار توحید و خداپرستی هستیم و دوست داریم که همه بندگیِ خدای یگانه بنمایند و هرگز به شرک و کفر آلوده نشوند.

ما راه خشنودی خدا را به شما نشان می‌دهیم، اگر در راه ما باشید، بدانید که خدا از شما راضی و خشنود خواهد بود، هیچ‌چیز مانند این نیست که خدا از انسان راضی باشد و این ما هستیم که می‌دانیم که خشنودی خدا در چیست، ما آمده‌ایم تا شما را یاری کنیم و این راه را به شما نشان بدهیم.

ما در راه اجرای فرمان خدا ثابت‌قدم هستیم و در انجام دستوراتی که خدا به ما داده است لحظه‌ای تردید نمی‌کنیم، او به ما دستور داده است که در بلاها صبر کنیم، در همه حال برای حفظ دین او تلاش کنیم، ما هم همه تلاش می‌کنیم تا دین خدا زنده بماند.

ما به خدای خویش محبت کامل داریم، قلب ما آکنده از محبت خداست و در همه جهان هستی، هیچ‌کس خدا را به اندازه ما دوست ندارد، زیرا معرفت و شناخت ما به خدا از همه بیشتر است و این معرفت کامل است که باعث می‌شود ما خدای خویش را دوست بداریم و سرآمد محبت خدا گردیم.

آری! آن کس که شیرینی محبت خدا را چشیده باشد، هرگز به سوی غیر او نمی‌رود و کسی که با خدا انس گرفت، دیگر غیر خدا را نمی‌جوید. ما برای دیگران امر و نهی خدا را بیان می‌کنیم، به آنان می‌گوییم که خدا چه چیزی را دوست دارد و از چه کاری به خشم می‌آید. ما بنده خدا هستیم و خدا ما را گرمی داشته است و ما جز سخن خدای خود چیزی نمی‌گوییم، هر چه او دستور بدهد، با تمام وجودمان آن را می‌پذیریم و هرگز مخالفت فرمان او نمی‌کنیم.

□□□

اکنون می‌خواهم برای تو خاطره‌ای نقل کنم تا تو بدانی که ما چگونه در مقابل دستورات خدا تسلیم هستیم:

آخرین روزهای زندگی پیامبر است و او در بستر بیماری است، حضرت علی علیه السلام کنار پیامبر نشسته است، اشک در چشمان علی حلقه زده است، در این هنگام، جبرئیل نازل می‌شود، او برای مأموریت ویژه‌ای آمده است: «ای محمّد! دستور بده تا همه از نزد تو بروند و فقط علی علیه السلام بماند».

پیامبر از همه می‌خواهد تا از اتاق خارج شوند، اکنون جبرئیل رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید: «ای محمّد! خدایت سلام می‌رساند و می‌گوید: این عهد نامه باید به دست وصی و جانشین تو برسد».

جبرئیل نامه را به پیامبر می‌دهد و پیامبر آن را به حضرت علی علیه السلام می‌دهد و از او می‌خواهد تا آن را به دقت بخواند.^{۲۷}

بعد از لحظاتی، پیامبر رو به حضرت علی علیه السلام می‌کند و می‌گوید:

— ای علی، آیا از این عهد نامه که خدا برایت فرستاده آگاه شدی؟ آیا به من

قول می‌دهی که به آن عمل کنی .

– آری، پدر و مادرم به فدای شما باد، من قول می‌دهم به آن عمل کنم.
 – علی جان، در این عهد نامه آمده است که تو باید بر همه سختی‌ها و بلاها صبر کنی، علی جان! بعد از من، مردم جمع می‌شوند حق تو را غصب می‌کنند و به ناموس تو بی حرمتی می‌کنند، تو باید در مقابل همه این‌ها صبر کنی!

– چشم! من در مقابل همه این سختی‌ها و بلاها صبر می‌کنم.^{۲۸}
 چه کسی باور می‌کند که مسلمانان برای آتش زدن خانه حضرت علی علیه السلام جمع شوند و در خانه او را آتش بزنند و ریسمان بر گردن او ببندازند و او را به سوی مسجد بکشانند و جلو چشم او ناموسش را با تازیانه بزنند؟
 اکنون علی علیه السلام به سجده رفته است و در سجده با خدای خویش سخن می‌گوید: «من قبول کردم و به آن راضی هستم».^{۲۹}

علی علیه السلام در مقابل همه این بلاها صبر خواهد نمود، چون خدا او را به صبر فرمان داده است، آری در آن روزهای سخت، فقط صبر علی علیه السلام می‌تواند اسلام را حفظ کند. اگر صبر علی علیه السلام نباشد دشمنان اسلام، اصل و اساس اسلام را نابود خواهند کرد. علی علیه السلام تا دیروز در همه جنگ‌ها با شمشیر خود اسلام را زنده می‌کرد، فردا باید با صبر خود اسلام را زنده نگه دارد.

□□□

ما رهبرانی هستیم که شما را به سوی خدا می‌خوانیم، ما آماده‌ایم تا شما را به خدا برسانیم، ما راه رسیدن به خدا هستیم، اگر در جستجوی هدایت هستید، از ما پیروی کنید.

خدا ما را به عنوان آقا و مولای بندگان خود انتخاب نموده است، ما دین خدا را از تحریف‌ها و کج‌روی‌ها حفظ می‌کنیم، ما از دوستان و شیعیان خود حمایت می‌کنیم، در موقع سختی‌ها آنها را تنها نمی‌گذاریم، ما به یاری آنها می‌آییم. اکنون این حکایت را بشنو تا بدانی که ما هرگز دوستان خود را رها نمی‌کنیم: یک روز امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود رو کرد و گفت:

– آیا می‌دانی که شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می‌بیند.

– مولای من! شیعه شما چه کسانی را می‌بیند؟

– شیعه ما، در لحظه آخر، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را می‌بیند.

– آیا پیامبر و علی علیه السلام با مؤمن سخنی هم می‌گویند؟

– آری! پیامبر و علی علیه السلام، نزد مؤمن حاضر می‌شوند، رسول خدا می‌آید و کنار مؤمن می‌نشیند و علی علیه السلام در پایین پای مؤمن، می‌نشیند. آن وقت پیامبر به بالین مؤمن می‌آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک صورت مؤمن برده و به او می‌گوید: ای دوست خدا! تو را بشارت باد که من پیامبر هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم!

– مولای من! آیا علی علیه السلام هم سخنی می‌گوید؟

– بعد از آن پیامبر از کنار مؤمن برمی‌خیزد و علی علیه السلام کنار مؤمن می‌نشیند و به او می‌گوید: ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور! من علی هستم، همان کسی که تو همواره مرا دوست می‌داشتی! من آمده‌ام تا تو را یاری کنم.^{۳۰}

آری! موقع جان دادن که سخت‌ترین لحظه هاست، ما به یاری دوستان خود می‌آییم و آنها را تنها نمی‌گذاریم.^{۳۱}

ندای پیروزی از فراز گلدسته‌ها

خداوند در قرآن از مسلمانان خواسته است تا اگر سؤالی دارند و به دنبال پاسخ آن می‌گردند، سؤال خود را از «اهل ذکر» بپرسند:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾*

بدانید ما همان «اهل ذکر» هستیم که خدا در قرآن از ما اینگونه یاد کرده است.

شاید دوست داشته باشی، بدانی که چرا خداوند ما را «اهل ذکر» نامیده است؟ خوب است بدانی که یکی از نام‌های پیامبر، «ذکر» است، تو می‌دانی که «ذکر» به معنای یاد کردن است، چون مأموریت پیامبر در این دنیا این بود که یاد خدا را برای مردم زنده کند، خدا او را به این نام نامیده است، یکی از نام‌های پیامبر، «ذکر» است، اکنون دیگر می‌دانی چرا به ما «اهل ذکر» می‌گویند، چون ما اهل و خاندان پیامبر هستیم، «اهل ذکر» یعنی «اهل پیامبر»، فقط ما هستیم که از نسل پیامبر هستیم و فرزندان آن حضرت حساب می‌شویم.

□□□

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**

* . نحل: ۴۳ .

** . نساء: ۵۹ .

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و پیامبر او اطاعت کنید، از کسانی که ولیّ امر شما هستند، پیروی کنید.

بدان که منظور از «ولیّ امر»، ما هستیم، ما صاحبان امر ولایت و رهبری این جامعه هستیم، ما صاحبان مقام ولایت هستیم. خدا ما را رهبر و پیشوای این مردم قرار داده است و اطاعت از ما بر همه واجب نموده است.

ما را بهتر بشناس، ما «بقیة الله» هستیم. می‌دانم دوست داری در مورد این کلمه بیشتر بدانی. حتماً در قرآن این آیه را خوانده‌ای:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است.*

خدا پیامبران زیادی برای هدایت بشر فرستاد. آنها برای سعادت بشر زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این راه شهید شدند. خداوند آخرین پیامبر خود را هم فرستاد تا دین اسلام را که کامل‌ترین دین است برای مردم بیان کند. اکنون که پیامبران، همه از این دنیا رفته‌اند و مهمان خدا شده‌اند، این ما هستیم که تنها یادگار آنها هستیم، آری! ما بازمانده خدا و ذخیره او در روی زمین هستیم، حتماً دیده‌ای بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه کرده و آن را در جایی مطمئن قرار می‌دهند. آن وسایل، ذخیره‌های آنها هستند. خدا هم برای خود ذخیره‌ای دارد. اکنون تو دیگر معنای «بقیة الله» را می‌دانی، ما ذخیره‌های خدا در روی زمین هستیم، ما یادگار همه پیامبران هستیم.

سرانجام روزی فرا می‌رسد که مهدی علیه السلام ظهور می‌کند و او حکومت عدل الهی را در همه جهان برپا خواهد نمود. او ذخیره خداست، زمانی که ظهور او فرا برسد، او به کنار کعبه می‌آید، آن روز فرشتگان دسته دسته برای یاری او خواهند آمد. ۳۲

جبرئیل با کمال ادب نزد او خواهد رفت و چنین خواهد گفت: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است».^{۳۳}

مهدی علیه السلام به کنار در کعبه رفته و به خانه توحید تکیه خواهد زد و این آیه را خواهند خواند:

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

اگر شما اهل ایمان هستید بقیه الله برایتان بهتر است.^{۳۴}

آن روز صدای مهدی علیه السلام در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیه الله و حجت خدا هستم».^{۳۵}

□□□

ما برگزیدگان خدا هستیم، خدا ما را از میان همه بندگان خود انتخاب نموده است و ما را به همه آنها برتری داده است.

ما «حزب الله» هستیم، ما حزب خدا می‌باشیم و هر کس پیرو ما می‌باشد از حزب خداست.^{۳۶}

ما و شیعیان ما همواره پیروز هستیم، زیرا خداوند این وعده را داده است:

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».*

این وعده خداست و تو می‌دانی که وعده خدا هرگز تخلف ندارد، درست است که به ظاهر، حسین علیه السلام در کربلا مظلومانه شهید شد و همه یارانش به شهادت رسیدند، اما او پیروز آن میدان بود. وقتی که امام سجاد علیه السلام از سفر شام به مدینه بازگشت برای مردم مدینه سخنانی را بیان کرد، او رو به مردم کرد و چنین گفت: «من خدا را به خاطر سختی‌های بزرگ و مصیبت‌های دردناک و بلاهای سخت شکر و سپاس می‌گوییم».^{۳۷}

همه مردم مدینه تعجب کردند، آنها با خود گفتند: به راستی، امام سجاد چه

می‌گوید؟ او با چشم خود شهادت پدر، برادران، عموها و... را دیده است، او به سفر اسارت رفته است، او آب دهان انداختن اهل شام به صورت خواهرانش را دیده است؛ اما چگونه است که باز خدا را شکر می‌کند؟

اما تاریخ می‌داند که چرا امام سجاد در آن لحظه شکر خدا نمود، آن کاروان از شام برگشته بود و به اسلام زندگی دوباره داده بود. آن کاروان به کربلا رفت و خون‌های زیادی در راه دین داد و به شام رفت و دین پیامبر را از مرگ حتمی نجات داد.

آیا نباید خدا را شکر کرد که اسلام نجات پیدا کرد؟ دینی که پیامبر برای آن، خونِ دل زیادی خورده بود بار دیگر زنده شد. خون حسین تا روز قیامت درخت اسلام را آبیاری می‌کند.

این همان پیروزی است که خدا وعده داده بود، امام حسین علیه السلام به هدف خود رسید. یزید به خاطر کینه‌ای که از پیامبر و خاندان او داشت می‌خواست اسلام را ریشه کن کند، او به عنوان خلیفهٔ مسلمانان، می‌خواست ضربات هولناکی را به اسلام بزند. این امام حسین علیه السلام بود که با قیام خود اسلام را نجات داد. آری! تا زمانی که صدای اذان از گلدسته‌ها بلند است، امام حسین علیه السلام پیروز است.

آری! حزب خدا همیشه پیروز است.^{۳۸}

این راه خدایی است

علم و دانش خدا نزد ماست، قلب‌های ما جایگاه اسرار خدا می‌باشد، ما حجت خدا بر بندگانش هستیم،

تو در نماز بارها و بارها می‌گویی: **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**

بدان که ما همان صراط مستقیم خدا هستیم، ما همان راه خدا هستیم. اگر مردم به سوی ما بیایند و سخنان ما را بشنوند، به هدایت رهنمون خواهند شد و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود خواهند نمود.

لازم است به این نکته اشاره کنم که در زبان عربی، واژه «طریق» و «صراط»، هر دو به معنای «راه» است. وقتی ما بخواهیم از راهی سخن بگوییم که اصلی و وسیع است، از واژه «صراط» استفاده می‌کنیم؛ اما وقتی بخواهیم به مسیری اشاره کنیم که پیمودن آن با سختی همراه است واژه «طریق» را به کار می‌بریم.^{۳۹}

راهی را که ما شما را به سوی آن فرا می‌خوانیم، راهی وسیع و واضح است و در آن هیچ ابهام و مشکلی نیست، شما به راحتی می‌توانید با پیمودن این راه به سعادت و رستگاری برسید.

ما نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستیم، ما مایه هدایت اهل آسمان‌ها و زمین هستیم، ما فرشتگان و اهل زمین را به سوی زیبایی‌ها رهنمون می‌کنیم، اگر هدایت ما نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.

وقتی که شبی تاریک، در بیابان راه را گم کنی، به دنبال نوری می‌گردی تا بتوانی نجات پیدا کنی، در آن تاریکی این نور است که می‌تواند تو را راهنمایی و هدایت کند، وقتی نوری را از دور دست‌ها می‌بینی، به سوی آن می‌روی، زیرا می‌دانی در آنجا کسی هست که می‌تواند به تو کمک کند. خداوند هم ما را مایه هدایت همه قرار داده است، همه نیاز به هدایت ما دارند.



ما رهبرانی هستیم که خدا ما را هدایت نموده است و ما را مأمور کرده است تا دیگران را هدایت کنیم، لطف خداوند همواره با ما بوده است و ما در سایه مهربانی او هستیم، خداوند، خود هدایتگر ماست و ما هم هدایتگر مردم هستیم.

ما از همه لغزش‌ها و زشتی‌ها و پلیدی‌ها به دور هستیم، خدا به ما مقام عصمت را داده است، ما همه معصوم هستیم و هرگز فکر گناه هم به ذهن خود راه نمی‌دهیم.

نمی‌دانم تو از عصمت چقدر می‌دانی، بعضی‌ها به اشتباه خیال می‌کنند که ما قدرت انجام گناه را نداریم و برای همین است که معصوم هستیم، یعنی آنها خیال می‌کنند معصوم کسی است که نمی‌تواند گناه بکند، این سخن اشتباه است، اگر ما نتوانیم گناه بکنیم و قدرت انجام گناه را نداشته باشیم، این که فضیلت نیست، فضیلت این است که کسی بتواند گناه بکند، اما گناه نکند. ما قدرت داریم و می‌توانیم گناه بکنیم، اما هرگز و هرگز فکر گناه کردن هم به ذهن ما نمی‌رسد، خدا به لطف خود، مقام عصمت را به ما داده است.^{۴۰} می‌دانم تصوّر این معنا برای شما سخت است، خوب است به کتب نویسندگان شیعه مراجعه کنید و ببینید که آنها چگونه این نکته را برای شما شرح داده‌اند.



در اینجا شرح ماجرابی که برای یکی از نویسندگان پیش آمده بیان می‌شود:
یک روز یکی از جوانان نزد من آمد و گفت:

– حاج آقا! من یک سؤالی دارم که خیلی ذهنم را مشغول کرده است.

– آن سؤال چیست؟

– ما معتقد هستیم که اهل بیت علیهم‌السلام معصوم هستند، آخر چگونه می‌شود
اهل بیت علیهم‌السلام هرگز فکر گناه هم نکنند، چگونه ممکن است انسان به این مقام
برسد، اختیار دل انسان که دست خودش نیست، چه بسا دل انسان برای یک
لحظه هوس یک گناه می‌کند. اهل بیت علیهم‌السلام هر چقدر مقام بالایی داشته باشند،
به هر حال انسان هستند و ممکن است به ذهن و قلب آنها فکر گناه بیاید.
– عزیزم! آیا من می‌توانم یک سؤال از شما بپرسم؟ آیا ناراحت نمی‌شوید؟
– بفرمایید.

– شما چند سال دارید؟

– من بیست سال دارم.

– آیا در این مدت، هرگز به ذهنتان رسیده است که وقتی به دستشویی

می‌روید، مقداری از آنچه از شما دفع شده است را بخورید؟

– حاج آقا! این چه سؤالی است که شما می‌پرسید؟

– آنچه از شما دفع شده است در نظر شما آن قدر پست و متعفن است که

شما هرگز چنین فکری هم نمی‌کنید. بگویید بدانم آیا شما قدرت بر انجام

چنین کاری دارید؟ آیا کسی این قدرت را از شما گرفته است؟

– نه. من قدرت بر این کار را دارم، اما هرگز و هرگز چنین فکری تا به حال

به ذهنم خطور نکرده است. من نمی‌دانم منظور شما از این حرف‌ها چیست؟

– عزیزم! صبر کن، معلوم می‌شود، پس معلوم شد که تو نسبت به انجام آن

کاری که گفتم، قدرت داری، اما هرگز فکر انجام آن را هم نمی‌کنی، چه رسد که

بخواهی آن کار را انجام دهی.

– بله. همین طور است.

– خوب. آیا خداوند می‌تواند شناخت و معرفتی به اهل بیت علیهم‌السلام بدهد که زشتی گناه نزد آنها از همه چیز بیشتر باشد؟ آیا چنین چیزی امکان دارد؟
– آری.

– اهل بیت علیهم‌السلام قدرت بر انجام گناه دارند، اما گناه در نظر آنان از هر چیزی که تو تصوّر کنی، زشت‌تر است، برای همین است که آنان هرگز فکر گناه هم نمی‌کنند.

– حاج آقا! خدا به شما خیر بدهد، من با این مثال شما، خیلی چیزها را فهمیدم، راست گفته‌اند که گاهی یک مثال بهتر از یک کتاب می‌تواند در فهمیدن یک مطلب به دیگران کمک کند.

– عصمت آنها فقط به معنای ترک گناه نیست، بلکه قلب آنها آن چنان از خدا پر شده است که اصلاً غیر خدا در آنجا، راه پیدا نمی‌کند، قلب آنها از علاقه به خدا، اطاعت خدا، بندگی خدا، انس با خدا و محبت خدا پر شده است و دیگر جای خالی نیست برای فکر غیر خدایی، تا چه رسد به خطور نافرمانی خدا.

– حاج آقا! به راستی چرا خدا مقام عصمت را به اهل بیت علیهم‌السلام داده است؟
علّت این کار چه بوده است؟

– می‌دانی که خداوند اطاعت از اهل بیت علیهم‌السلام را بر همه واجب نموده است و به آنها ولایت داده است، همه مردم باید از فرمان آنها اطاعت کنند، خوب، مقام ولایت با مقام عصمت همراه شده است، یعنی خداوند اطاعت کسانی را بر ما واجب کرده است که هرگز دستوری خلاف رضایت خدا نمی‌دهند.

– یعنی کسی که عصمت ندارد نمی‌تواند ولایت داشته باشد؟

– دقت کن، خدا اول به اهل بیت، مقام عصمت را داد، بعداً از مردم خواست تا از آنها اطاعت کنند، اگر آنها معصوم نبودند، خدا هرگز اطاعت آنها را بر ما

واجب نمی‌کرد، اگر آنها معصوم نبودند، هرگز بر ما ولایت نداشتند، آخر چگونه ممکن است خدا به ما بگوید گوش به فرمان کسی باشید در حالی که ممکن است او اشتباه کند؟

– حاج آقا! پس درست به همین دلیل است که سخن اهل سنت باطل است.
– کدام سخن؟

– آنها می‌گویند که ابوبکر و عمر و عثمان، «ولی امر» مسلمانان بودند و آنها بر مردم ولایت داشتند.

– کسی می‌تواند ولایت داشته باشد که معصوم باشد، این سخن حضرت علی علیه السلام است که فرمود: «خداوند دستور داد تا مردم از پیامبر اطاعت کنند زیرا پیامبر معصوم است و هرگز دستوری نمی‌دهد که خدا از آن ناراضی باشد، هم‌چنین خدا دستور داده است تا مردم از ما اطاعت کنند، زیرا به ما مقام عصمت عنایت نمود». ^{۴۱}

کمتر از یک چشم به هم زدن

خداوند ما را بزرگ شمرده است و ما را بر همه برتری داده است، ما مقرب درگاه خود قرار داده است، ما به خدا نزدیک‌تر از همه هستیم، ما حتی از فرشتگان به خدا نزدیک‌تر هستیم.

ما بندگان پرهیزگار خداییم، هرگز معصیت و نافرمانی او را نمی‌کنیم، ما اهل تقوی هستیم و یک لحظه هم از یاد او غفلت نمی‌کنیم.

آیا این آیه را خوانده‌ای؟

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾.

ای اهل ایمان، پرهیزکاری کنید و با راستگویان همراه باشید.*

ما همان راستگویانی هستیم که خدا در قرآن دستور داده تا مردم همراه ما باشند.^{۴۲}

خداوند ما را از میان همه مخلوقات خود برگزید و ما را مقامی بس بزرگ داد. ما همواره اطاعت خدا می‌کنیم و هرگز از فرمان او سرپیچی نمی‌کنیم، ما دستورات خدا را اجرا می‌کنیم و چیزی را انجام می‌دهیم که خدا اراده نموده است، ما از خود اراده‌ای نداریم، هر چه خدا برای ما بخواهد ما همان را انجام می‌دهیم، ما تسلیم فرمان خدای خویش هستیم. ما کسانی هستیم که با لطف خدای خویش به سعادت و رستگاری رسیدیم،

آری! وقتی ما این‌گونه تسلیم فرمان خدا بودیم خدا هم ما را به رستگاری بزرگی رساند، هیچ کس نمی‌داند که خدا ما را به چه فوز و رستگاری رساند و خدا می‌دانست که ما شایستگی بالاترین و والاترین مقام‌ها را داریم، حتماً این آیه قرآن را خواندی:

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ ﴿الْأَمِنْ أَرْتَضَىٰ...﴾.

خدا به غیب، علم و آگاهی دارد، او علم غیب می‌داند، و این علم غیب خویش را فقط به کسانی می‌آموزد که برگزیده او باشند.*

ما همان کسانی هستیم که خدا ما را برگزید و علم غیب را به ما یاد داد. شاید بخواهی بدانی که این علم غیب چیست و کسی که آن را بداند چه کارهایی می‌تواند انجام بدهد. پس باید برای تو قصه سلیمان علیه السلام و جانشین او را بگویم، قرآن در سوره «نمل» به این جریان اشاره دارد:

روزی سلیمان علیه السلام بر تخت خود نشسته بود، اما از هدهد (پرنده‌ای که آن را شانه به سر می‌گویند) خبری نبود، سلیمان علیه السلام سراغ او را گرفت، بعد از مدتی هدهد آمد و به او خبر داد که در کشور «سبا» مردم همه خورشید را پرستش می‌کنند، ملکه آنجا نامش بلقیس است، او هم خورشید را می‌پرستد. هدهد به او خبر داد که آن ملکه، تختی باشکوه دارد که بر روی آن جلوس می‌کند. اینجا بود که سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت تا زمینه هدایت ملکه و مردم آن کشور را فراهم سازد، ابتدا نامه‌ای به ملکه نوشت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

در یکی از روزها، سلیمان علیه السلام به اطرافیان خود رو کرد و گفت: چه کسی می‌تواند تخت ملکه سبا را برایم حاضر کند؟

بین فلسطین (که سلیمان علیه السلام در آنجا حکومت می‌کرد) و بین کشور سبا (که

در یمن واقع شده بود)، صدها کیلومتر فاصله است، اکنون سلیمان علیه السلام می خواهد کسی آن تخت ملکه سبا را برای او حاضر کند.

أصف بن برخیا به سلیمان علیه السلام گفت: من در کمتر از یک چشم بر هم زدن، آن تخت را برای تو حاضر می کنم.

و این گونه بود که سلیمان علیه السلام نگاه کرد، دید که تخت ملکه در کمتر از یک لحظه در جلوی او قرار گرفته است.

همه از کاری که أصف بن برخیا کرد، تعجب کردند، آخر او چگونه توانست این کار را بنماید. قرآن از راز قدرت أصف بن برخیا برای ما سخن می گوید، قرآن می گوید: «او قسمتی از علم کتاب را داشت»، علم کتاب همان علم غیبی است که خدا به بعضی از بندگان خوب خود می دهد.

اکنون می خواهیم نکته ای را برایت بگوییم، أصف بن برخیا فقط قسمتی از آن علم نزد او بود و قادر به انجام چنان کار بزرگی شد که همه را به تعجب واداشت، خدا به او قسمتی از آن علم را عنایت کرده است، اما خدا به ما همه آن علم را داده است، همه علم کتاب نزد ماست.^{۴۳}

قرآن را برای شما نوشتم

خداوند در میان همه آفریده‌هایش ما را انتخاب نمود و ما را از اسرار خود آگاه ساخت.

خدا ما را برای قدرت خویش گزینش نمود، خدا قدرت خود را به ما داد، او کلید همه کارها، رمز همه رازها، توان انجام همه کارها به ما داده است. قدرتی که خدا به ما داده است، بالاتر از تصوّر انسان است، این قدرت، قدرتی است خدایی.^{۴۴}

در جنگ خیبر پیامبر، علی علیه السلام را برای فتح قلعه خیبر فرستاد، علی علیه السلام به سوی درب قلعه می‌رود، این کار بسیار خطرناک بود، زیرا یهودیان از بالای برج‌ها می‌توانستند او را هدف قرار بدهند، علی علیه السلام خودش را به کنار درب قلعه رساند، بر روی آن، سوراخ کوچکی به اندازه دست انسان وجود داشت که از آن برای دیدن بیرون قلعه استفاده می‌شد. علی علیه السلام دست در این حلقه کرد با صدای «الله اکبر»، درب قلعه را از جا کند.^{۴۵}

همه تعجب کردند، آن در را چهل نفر هم نمی‌توانستند از جای بلند کنند، پس چگونه علی علیه السلام توانست این کار را به تنهایی انجام دهد؟^{۴۶}

این معجزه خدایی بود، این کار کار خدایی بود، کار بشر نبود، گویا دست خدا در آستین علی علیه السلام جلوه کرده بود. علی علیه السلام درب قلعه را به گوشه‌ای پرتاب کرد.^{۴۷}

□□□

خدا همه خوبی‌ها را در ما قرار داده بود. خدا به این انتخاب خود راضی و

خشنود است. خدا خودش ما را هدایت نمود و ما را با این هدایت، عزیز نمود، او اسم اعظم خود را به ما یاد داد، معجزات و کرامات بیشماری برای ما قرار داد، او ما را نور خودش در زمین و آسمان قرار داد، هر کس که در جستجوی روشنایی و هدایت خداست، باید از نور ما بهره بگیرد، آری! ما نور خدا هستیم. خدا ما را با «روح القدس» یاری نمود، و تو چه می‌دانی که «روح القدس» چیست؟ او یکی از آفریده‌های خداست که از همه فرشتگان (و حتی از جبرئیل) مقامی بالاتر دارد.^{۴۸}

خدا ما را خلیفه و جانشین خود در زمین انتخاب نمود، ما «حجت خدا» بر بندگانش هستیم، ما دین خدا را یاری می‌کنیم و حافظ اسرار خدا هستیم، ما خزانه‌دار علم خدا می‌باشیم، خدا حکمت خویش را نزد ما به امانت گذاشته است، قلب ما جایگاه نگهداری حکمت خداست.

ما مفسر آیات قرآن هستیم، خدا ما را به عنوان مفسران قرآن انتخاب نمود، ما از رمز و راز آیات قرآن آگاهی کامل داریم، خدا از بندگان خود خواست برای فهم قرآن از تفسیر ما بهره ببرند، اما افسوس که مردم به این دستور خدا گوش فرا ندادند.

آیا از ماجرای قرآن علی علیه السلام خبر داری؟ روز پنجشنبه، اول ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری بود، مردم مدینه برای خواندن نماز در مسجد جمع شده بودند، آنها ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب نموده و منتظر بودند تا او وارد مسجد شود و آنها پشت سر او نماز بخوانند.

همه نگاه‌ها به سوی در مسجد خیره شد، این علی علیه السلام بود که وارد مسجد می‌شد، همه مردم تعجب کردند، علی علیه السلام قسم خورده بود تا قرآن را ننویسد از خانه خود خارج نشود، گویا آن روز علی علیه السلام کار نوشتن قرآن را تمام کرده بود، او قرآن را درون پارچه‌ای پیچیده و به مسجد آورده بود.

علی علیه السلام با صدای بلند مردم را خطاب قرار داد و گفت: «ای مردم، من در این

مدّت مشغول نوشتن قرآن بودم، نگاه کنید، این قرآنی است که من نوشته‌ام، من به تفسیر همه آیه‌های قرآن آگاه هستم چرا که از پیامبر در مورد همه آنها سؤال کرده‌ام».^{۴۹}

آری! اگر مردم به دنبال فهم قرآن بودند، باید از علی علیه السلام تفسیر قرآن را می‌آموختند، زیرا او از همان ابتدای نزول قرآن با پیامبر بود و هر گاه آیه‌ای نازل می‌شد، تفسیر و تأویل آن را از پیامبر می‌پرسید.

بعد از لحظاتی، عُمَر از جا بلند شد و گفت: «ما نیاز به قرآن تو نداریم».^{۵۰} وقتی که عُمَر این سخن را گفت علی علیه السلام قرآن خود را به خانه خود برد، مگر پیامبر بارها نگفته بود: «من شهر علم هستم و علی علیه السلام دروازه آن است، هر کس خواهان علم است آن را از علی علیه السلام بیاموزد»؟ پس چرا آن روز مردم با علی علیه السلام آن‌گونه برخورد کردند؟

□□□

خدا ما را ستون‌های توحید قرار داد، اگر کسی ولایت ما را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی‌شود، آری! خداشناسی به واسطه ولایت ما قوت گرفته و عزّت یافته است، اگر کسی خدای یگانه را عبادت کند ولی با ما بیگانه باشد، باید بداند که خدا این عبادت را از او قبول نمی‌کند، شرط قبولی همه اعمال، ولایت و محبت ما اهل بیت علیهم السلام است.

فکر می‌کنم برای روشن شدن این سخن، این حکایت را برایت بگویم: مردم نیشابور منتظر آمدن امام رضا علیه السلام بودند. نیشابور، شهری است که مهد علم و دانش بود، علمای بزرگی در آنجا زندگی می‌کردند، همه آنها اهل حدیث بودند، آنها هم خبردار شده بودند که امام رضا علیه السلام به نیشابور می‌آید. همه آنها به استقبال آن حضرت آمدند، آنها دوست داشتند که از امام رضا علیه السلام حدیثی بشنوند.

مأمون دستور داده بود تا امام رضا علیه السلام مدّت زیادی در نیشابور نماند، او

می دانست که اگر مردم فرصت پیدا کنند و با امام رضا علیه السلام آشنا شوند، خطری بزرگ حکومت را تهدید خواهد نمود.

خبر رسید که امام رضا علیه السلام از شهر نیشابور حرکت می کند، غوغایی در میان علمای شهر برپا شد. چند نفر از بزرگان آنها نزد امام آمدند، یکی از آنها چنین گفت: ای پسر رسول خدا! از میان ما می روی و ما هنوز از تو حدیثی نشنیده ایم!

دیگری گفت: تو را به حق پدر بزرگوارت، قسم می دهیم که حدیثی برای ما بگویند تا ما از شما یادگار داشته باشیم.

امام لبخندی زد، همه خوشحال شدند، قلم های خود را در دست گرفتند تا سخن امام را بنویسند. امام رو به آنان کرد و گفت: «من این حدیث را از پدرم، امام کاظم شنیده ام. او هم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امام علی از پیامبر شنیده است. پیامبر هم از جبرئیل شنیده است. جبرئیل هم از خداوند شنیده است که خدا فرموده است: لا اله الا الله، دژ محکم من است، هر کس وارد این دژ من بشود از عذاب من در امان است».

سخن امام به پایان رسیده بود و دیگر موقع حرکت بود. همه با امام خداحافظی کردند. هنوز امام چند قدم دور نشده بود که بار دیگر چنین گفت: «بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».

آیا می دانی منظور امام رضا از این سخن چه بود؟

منظور امام رضا این بود که فقط گفتن «لا اله الا الله» کفایت نمی کند، باید به همه شرایط آن نیز عمل نمود. یکی از مهم ترین شرایط توحید، اعتقاد به ولایت ما می باشد، توحید بدون ولایت ما نمی تواند کسی را از عذاب روز قیامت نجات بدهد.^{۵۱}

با خبر از حال همه هستیم

خدا ما را شاهد و ناظر بر آفریده‌های خود قرار داد، ما به اذن خدا از آنچه در جهان هستی می‌گذرد، با خبر هستیم، ما از اعمال و کردار مردم اطلاع داریم و خدا این علم و آگاهی را به ما داده است، ما هر چه داریم از خدا داریم، ما از خودمان هیچ نداریم.

خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾.

بگو هر آنچه می‌خواهید انجام دهید، ولی بدانید که خدا و رسول خدا و مؤمنان، عمل شما را می‌بینند.*

به راستی که منظور از «مؤمنان» در آیه ما هستیم، ما بر آنچه بندگان خدا انجام می‌دهند، آگاه هستیم، اعمال و کردار شما هر روز به ما عرضه می‌شود و ما از آن باخبر می‌گردیم.^{۵۲}

شنیدن حکایت زیر خالی از لطف نیست:

ابراهیم یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود، یکی از شب‌ها که او به خانه امام صادق علیه السلام رفته بود، سخن به درازا کشید، او از بس مجذوب سخنان امام شده بود، گذشت زمان را فراموش کرد. وقتی او به خود آمد، فهمید که خیلی از شب گذشته است و حتماً مادرش نگران شده است.

ابراهیم با امام علیه السلام خداحافظی کرد و با سرعت خود را به خانه رساند. وقتی او به خانه رسید، مادرش را خیلی نگران یافت، مادر به او گفت: پسر من! چرا این قدر دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکند مأموران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند، اما ابراهیم با عصبانیت بر سر مادر فریاد زد و او را ناراحت کرد.

فردا صبح، ابراهیم به سوی خانه امام صادق علیه السلام حرکت کرد، وقتی وارد خانه امام علیه السلام شد، سلام کرد. امام جواب سلام او را داد، سپس رو به او کرد و گفت: ای ابراهیم! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟

ابراهیم خیلی تعجب کرد، جریان تندى او با مادر را هیچ کس نمی دانست، ولی امام صادق علیه السلام از آن باخبر بود، ابراهیم از امام خود خیلی خجالت کشید. امام به سخنان خود چنین ادامه داد: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن نگویی و او را ناراحت نکنی.^{۵۳}

□□□

ما وسیله هدایت بندگان خدا هستیم، نور ما در تاریکی ها باعث نجات بندگان خدا می شود، وقتی که فتنه ها و سیاهی ها هجوم می آورند، مردم می توانند با استفاده از نور ما به سوی سعادت و رستگاری رهنمون شوند. ما راهنمای دیگران به سوی راه مستقیم هستیم، ما مردم را به دین خدا دعوت می کنیم و آنها را به رستگاری می رسانیم، هر کس که پیرو ما باشد، راه نجات را یافته است و سرانجام او بهشت جاودان خواهد بود. خدا ما را از هر لغزشی حفظ نموده است و از سرگردانی و حیرت نجات داده است، ما را از زشتی ها پاک نموده است و پلیدی ها را از ما دور نموده است. حتماً این آیه قرآن را خوانده ای:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید.*
آری! ما همان خاندانی هستیم که خدا ما را از حیرت‌ها، گمراهی‌ها و زشتی‌ها پاک نموده است.

ما در مقابل این همه زیبایی‌هایی که خدا به ما داده است، تلاش کردیم تا در مقابل او خشوع و خضوع داشته باشیم، ما همواره خدا را به بزرگی یاد نمودیم، ما زبان به حمد و ثنای خدا گشودیم و هیچ‌گاه از سپاس او غافل نشدیم، همیشه به یاد خدا بودیم و به عهد و میثاق او وفا نمودیم.

ما هیچ کوتاهی در اطاعت خدا نداشتیم و برای امت اسلام همیشه خیرخواهی نمودیم و با گفتار حکیمانه و نصیحت‌های سودمند و پسندیده مردم را به راه خدا دعوت نمودیم.

ما از جان برای حفظ دین خدا مایه گذاشتیم و خود را در راه خدا فدا نمودیم، خدا از ما پیمان گرفته بود که در مقابل سختی‌ها و بلاها صبر نماییم و ما به این پیمان خدا وفادار باقی ماندیم و بر همه سختی‌ها و بلا صبر نمودیم.

آیا می‌خواهی ببینی که صبر ما چگونه بود؟

لحظه‌ای به کربلا فکر کن، عصر عاشورا که فرا رسید، امام حسین علیه السلام دیگر هیچ یار و یاورى نداشت، او به سوی میدان رفت و باران تیر و سنگ و نیزه به سوی او آمد، او تک و تنها در میدان ایستاده بود، او بر روی اسب، شمشیر به دست، گاه نگاهی به خیمه‌ها می‌کند، گاه نگاهی به مردم کوفه. تیرها بر بدن او اصابت می‌کرد، تمام بدن او از تیر پر شده بود.^{۵۴}

سنگی آمد و به پیشانی او برخورد کرد، خون از پیشانی او جاری شد.^{۵۵}

او لحظه‌ای صبر کرد، ناگهان تیری زهر آلود به سینه او برخورد کرد.^{۵۶}

صدای امام در دشت کربلا پیچید: من به رضای خدا راضی هستم.^{۵۷}
این حسین علیه السلام کیست که در میان این همه سختی‌ها، این‌گونه با خدای
خویش سخن می‌گفت؟

تیر به سختی در سینه او فرو رفته بود، او تیر را از کمر بیرون آورد، خون
می‌جوشد، او خون‌ها را جمع کرد و به سوی آسمان ریخت و گفت: «بار خدایا!
همه این بلاها در راه تو چیزی نیست.»^{۵۸}

امام بار دیگر خون در دست خود گرفت، این بار آن خون را به سر و صورت
خود مالید و گفت: «می‌خواهم جدم رسول خدا مرا در این حالت ببیند.»^{۵۹}
خونی که از بدن امام رفته بود، باعث ضعف او شد، دشمن فرصت را غنیمت
شمرد، و از هر طرف با شمشیرها آمدند و باران شمشیرها شروع شد. هفتاد و
دو ضربه شمشیر بر بدن امام نشست.^{۶۰} بعد از لحظاتی، امام با صورت به روی
زمین آمد، او با لب تشنه با خدای خویش سخن می‌گفت: «در راه تو بر همه
این سختی‌ها صبر می‌کنم.»^{۶۱}

سلام بر خشنودی خدا

ما همه دستورات خدا را انجام دادیم، نماز را به پا داشتیم، زکات را پرداخت کردیم، امر به معروف و نهی از منکر نمودیم، در راه خدا جهاد نمودیم، ما آشکارا همه را به سوی خدا دعوت نمودیم و دین خدا را برای مردم بیان کردیم، احکام دین را نشر داده و به گوش همه رساندیم، ما به سنت پیامبر عمل نموده و راه و روش دینداری پیامبر را نشان مردم دادیم. ما با انجام آنچه خدا از ما می‌خواست توانستیم به مقام رضای خدا برسیم، خدا از ما راضی و خشنود است و ما هم از او راضی و خشنود هستیم. ما پذیرای قضای الهی شدیم، یعنی آنچه خداوند برای ما مقدر نموده بود ما آن را قبول نمودیم، ما تسلیم برنامه‌ای شدیم که خدا برای ما در نظر گرفته بود.

وقتی که بلاها و سختی‌ها بر ما هجوم می‌آورد، وقتی دشمنان با شمشیرها بر ما حمله می‌کردند، ما صبر پیشه کردیم، اگر ما نابودی آن دشمنان خود را از خدا می‌خواستیم، خدا آنها را نابود می‌کرد، اما می‌دانستیم که خدا دوست دارد ما در راه او شهید شویم، برای همین صبر کردیم و تسلیم قضای خدا شدیم.^{۶۲} وقتی فرشتگان دیدند که ما چگونه تسلیم قضای خدای خود شده‌ایم، تعجب نمودند، همه فرشتگان هم از صبر ما تعجب نمودند.^{۶۳} ما همه پیامبران خدا را که قبل از ما آمده بودند، به عنوان پیامبر قبول داریم،

ما ادامه دهنده راه آنها هستیم.

با این مقام هایی که خدا به ما داده است، هر کس از ما روی بگرداند و با ما دشمنی کند، از دین خدا بیرون رفته است، هر کس که همراه ما باشد، سرانجام به ما خواهد پیوست و در بهشت خدا همراه ما خواهد بود، هر کس که در حق ما کوتاهی کند و مقام والا و بالایی ما را قبول نکند، بداند که به سوی نابودی پیش می‌رود.

شاید بگویی که کوتاهی در حق ما چیست؟

بدان که عده‌ای از مردم با ما دشمن هستند و بغض و کینه ما را به دل دارند، آنها که از دین خدا به دور هستند و هرگز رحمت خدا را به روی خود نخواهند دید، گروه دیگر، ما را فقط به عنوان فرزندان پیامبر قبول دارند، آنها به ما فقط به این دلیل احترام می‌گذارند، آنها ولایت ما و مقام‌هایی را که خدا به ما داده است، قبول ندارند. آنها در واقع، در حق ما کوتاهی می‌کنند، آنها هم به سوی نابودی به پیش می‌روند، فردای قیامت که ما پناه شیعیان خود باشیم و آنها را شفاعت کرده و از آب کوثر سیرابشان سازیم، آنها هیچ پناهی نخواهند داشت، آن روز آنها خواهند فهمید که چگونه خود را به نابودی کشانده‌اند.

حق و حقیقت همیشه با ما بوده است، هر کجا ما برویم، حق و حقیقت هم همان جاست. اگر شما در جستجوی حقیقت باشید و به شرق دنیا بروید، یا به غرب دنیا بروید، هرگز حقیقت را نخواهید یافت، حقیقت را خداوند فقط همراه ما قرار داده است، ما محور حق و حقیقت هستیم.

میراث همه پیامبران نزد ماست و ما وارث همه آنها هستیم، بازگشت خلق خدا در روز قیامت به سوی ماست و اعمال و کردار آنها بر ما عرضه می‌شود، و در قیامت از آنها در مورد محبت و دوستی ما سؤال خواهد شد.

ما در روز قیامت از خداوند می‌خواهیم که از گناه شیعیان ما درگذرد، ما شفاعت شیعیان واقعی خود را خواهیم نمود و خداوند هم سخن ما را پذیرا

خواهد شد. ۶۴

سخن ما حق را از باطل جدا می‌کند، همه معجزات و نشانه‌هایی که نزد پیامبران وجود داشته است، نزد ما هم وجود دارد. خداوند در مورد ولایت ما سفارش بسیار زیادی نموده است، اسلام بر پایه پنج ستون بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت ما، اما خداوند اهمیتی را که به ولایت ما داده است به هیچ کدام از نماز و روزه و حج و زکات نداده است.

این سخن پیامبر است که یک روز رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! اگر کسی به اندازه نوح علیه السلام زنده بماند و در تمام عمر خود عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد، و به اندازه کوه بزرگی زکات بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت تو را قبول نداشته باشد، وارد بهشت نخواهد شد. ۶۵

آری! ولایت ما نزد خدا از همه چیز مهم‌تر است.

□□□

خدا امر خودش را (که همان برپایی حکومت الهی است) به ما واگذار نموده است، شما ولیّ خدا هستید و هر کس ولایت ما را داشته باشد، در واقع ولایت خدا را قبول دارد، هر کس با ما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است. هر کس محبت ما را به دل داشته باشد، محبت خدا را در دل دارد، هر کس بغض و کینه ما را داشته باشد، بغض خدا را دارد. هر کس به ما پناه بیاورد، به خدا پناهنده شده است.

آری! خشنودی ما، خشنودی خداست، خشم ما، خشم خداست، فکر می‌کنم باید این مطلب را بیشتر توضیح بدهم:

فرعون ادّعیای خدایی می‌کرد، و مردم مصر هم سخن او را قبول کرده بودند و او را عبادت می‌کردند، فرعون بی‌گناهان زیادی را به قتل رساند، تا این که

سرانجام یک شب موسی علیه السلام به دستور خدا قوم بنی اسرائیل را به سوی فلسطین حرکت داد. آن شب موسی علیه السلام و یارانش از رود نیل عبور کردند و وقتی فرعون و یارانش به دنبال آنها وارد رود نیل شدند، عذاب خدا فرا رسید و همه غرق شدند.

خداوند در قرآن چنین می‌گوید:

﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

«وقتی فرعون و قوم او مرا به خشم درآوردند، من از آنان انتقام گرفتم و آنها را غرق کردم».*

اما تو می‌دانی که خدا هرگز مانند ما انسان‌ها به خشم نمی‌آید، اگر خدا به خشم بیاید، در او حالتی ایجاد شده است، اگر او عصبانی شود در او تغییری ایجاد می‌شود. خوب فکر کن! آیا ممکن است در خدا تغییری پیش بیاید؟ هرگز! خدا هرگز دچار دگرگونی نمی‌شود، زیرا او جسم نیست که تغییری در او صورت گیرد. خدای یگانه از این خشم و غضب، بالاتر و والاتر است. اکنون حق داری بررسی که پس چرا در این آیه، قرآن، از خشم خدا سخن به میان آمده است؟

جواب سؤال تو این است: خدا هرگز مانند ما انسان‌ها خوشحال و یا عصبانی نمی‌شود، اما او برای خود دوستانی انتخاب کرده است، پیامبران، دوستان خدا هستند، خداوند خوشحالی دوستان خود را، خوشحالی خود قرار داد و خشم آنها را خشم خود معرفی کرد.^{۶۶}

آری! آن شب که فرعون با لشکر خود به دنبال موسی علیه السلام حرکت کرد تا او و یارانش را دستگیر کند، موسی علیه السلام از این حرکت فرعون به خشم آمد، خدا این خشم موسی علیه السلام را همانند خشم خودش قرار داد، زیرا خدا به موسی علیه السلام که

نماینده او در روی زمین بود، خیلی علاقه داشت.
بدان که خدا ما را خیلی دوست دارد، اگر تو کاری کردی که ما خشنود شدیم،
بدان که در واقع خدا را خشنود نموده‌ای، اگر ما را دوست بداری، در واقع خدا را
دوست داشته‌ای.^{۶۷}

به عرش من نگاه کنید

همه ما در این دنیا به شهادت رسیدیم، شهادت، سعادت بود که خدا نصیب ما نمود، هیچ کدام از ما به مرگ طبیعی از دنیا نمی‌رویم.

ما جلوه مهربانی خدا هستیم، ما دریای مهربانی و عطوفت هستیم. ولایت ما همان امانت خداست، امانتی که خدا از مردم خواسته است در حفظ و نگهداری آن تلاش کنند، اما مردم بعد از رحلت پیامبر، ولایت ما را فراموش کردند و برای خود خلیفه تعیین نمودند، آنها این امانت خدایی را پاس نداشتند. ما وسیله امتحان و آزمایش مردم هستیم، افراد زیادی هستند که ادعا می‌کنند اهل ایمان هستند و در مسیر خدا قرار دارند، آنها باید آزمایش بشوند که آیا در این سخن خود راستگو هستند، اگر آنها ولایت ما را قبول کردند، معلوم می‌شود که راستگو هستند، اما اگر به هر دلیل، از قبول ولایت ما سر باز زدند، روشن می‌شود که از دین واقعی به دور هستند.

ما در روز قیامت، مقام شفاعت داریم، ما آن روز دوستان و شیعیان خود را شفاعت خواهیم نمود، خدا آن روز به ما اجازه شفاعت را می‌دهد. بگذار برایت از روز قیامت سخن بگویم: روزی که همه کوه‌ها متلاشی می‌شوند، زمین و زمان به هم می‌ریزد، آسمان شکافته می‌شود، همه انسان‌ها سر از خاک برمی‌دارند و غوغایی به پا می‌شود، آن روز، ترس و اضطراب همه جا را فرا می‌گیرد. همه مردم در صحرای قیامت جمع می‌شوند، تشنگی بر همه غلبه

می‌کند.

صدایی از عرش خدا به گوش می‌رسد، یکی از فرشتگان از طرف خداوند با صدای بلند فریاد می‌زند: پیامبر مهربانی‌ها! محمد ﷺ کجاست؟ پیامبر جلو می‌رود و خود را به حوض کوثر می‌رساند، بعد از آن، این صدا در همه صحرای محشر می‌پیچد: امیر المؤمنین، علی مرتضی ﷺ کجاست؟ حضرت علی ﷺ نیز به سوی حوض کوثر می‌رود و کنار پیامبر قرار می‌گیرد. تشنگی بر همه غلبه کرده است، همه به سمت حوض کوثر هجوم می‌برند، اما همه نمی‌توانند از این آب بنوشند، این آب گوارا مخصوص بندگان خوب خدا است و برای همین فرشتگانی مأمور هستند تا نگذارند گنهکاران به کنار این آب بیایند.

گروهی از شیعیان برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می‌آیند، اما فرشتگان آنها را بر می‌گردانند. آنها شیعیانی هستند که گناهکارند. پیامبر این صحنه را می‌بیند، اشک در چشمان او حلقه می‌زند، پیامبر اشک می‌ریزد و می‌گوید: «بار خدایا! شیعیان علی را می‌بینم که نمی‌توانند به کنار حوض کوثر بیایند». آری! پیامبر در اینجا برای شیعیان شفاعت می‌کند، او از خدا می‌خواهد تا گناه آنان را ببخشد.

خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد تا این پیام را به پیامبر برساند: «ای محمد! من به خاطر تو اجازه می‌دهم تا شیعیان علی که در دنیا مرتکب گناه شده‌اند از آب کوثر بنوشند».

پیامبر ﷺ خوشحال می‌شود، چرا که خداوند اجازه داده است. فرمان الهی صادر می‌شود که هرکس شیعه علی است می‌تواند از آب کوثر بنوشد! شیعیان گروه گروه به سوی حوض کوثر می‌آیند و از دستان پیامبر ﷺ و حضرت علی ﷺ سیراب می‌شوند. بعد از لحظاتی، شیعیان همراه با آنان راهی بهشت زیبای خدا می‌شوند.^{۶۸}



هر کس به سوی ما بیاید، نجات پیدا می‌کند، شرط نجات، آمدن به سوی ماست، اگر می‌خواهی از همه بلاها و سختی‌های روز قیامت نجات پیدا کنی، به سوی ما بیا. هر کس از ما جدا شود، بداند که سرانجام او تباهی است. ما مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانیم و به سوی او راهنمایی می‌کنیم، ما به خدا ایمان داشته و تسلیم امر او هستیم، آنچه را که او برای ما بپسندد، ما به آن راضی هستیم، آری! هر چه از دوست رسد نیکوست.

همه فرمان‌های خدا را عمل می‌کنیم، گوش به فرمان او هستیم، ما مردم را فقط به سوی خدا می‌بریم، هر گاه حکم و دستوری می‌دهیم، این حکم و دستور، از خود ما نیست، ما آن را از خدای خویش گرفته‌ایم، ما از خود هیچ نداریم، همه وجود ما، از آن خدا است.

هر کس ولایت ما را داشته باشد، سعادت‌مند می‌شود، خوشبختی دو جهان در گرو ولای ماست، اگر می‌خواهی به سعادت و رستگاری برسی، به سوی ما بیا. فقط در سایه محبت و ولایت ما می‌توانی برای همیشه رستگار شوی. هر کس از ما پیروی کند، بهشت جایگاه اوست و هر کس با ما دشمنی کند، بداند که آتش دوزخ سزای اوست و هر کس به جنگ ما آید، به خدای یگانه شرک ورزیده است، هر کس بداند حق با ماست، اما حق ما را انکار کند، جایگاهش دوزخ خواهد بود.



خدا این زیبایی‌ها و خوبی‌ها را به همه ما داده است، اولین نفر ما با آخرین نفر که حضرت مهدی علیه السلام باشد، در این مقام‌ها هیچ فرقی ندارند. باید بدانی که حقیقت ما، یکی است، حقیقت ما با هم فرقی ندارد.

فکر می‌کنم با یک مثال بهتر بتوانی این مطلب را درک کنی، آیا نور خورشید را وقتی از شیشه‌های رنگی عبور می‌کند، دیده‌ای؟ اگر رنگ شیشه، سبز باشد،

نور خوشید هم سبز می‌شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می‌آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می‌شود، اما همه این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، اما تو آن نور را وقتی از شیشه‌های رنگی عبور می‌کند به رنگ‌های مختلف می‌بینی. همین طور، حقیقت ما هم یکی است، نور ما یکسان است.

نمی‌دانم آیا می‌دانی خدا چه زمانی ما را آفرید؟ آیا می‌دانی وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نور ما را آفرید؟

آری! نور ما اولین آفریده خداست. آن روزی که خدا نور ما را آفرید، هنوز زمین و آسمان‌ها آفریده نشده بودند، ما بودیم و غیر از ما هیچ آفریده دیگری نبود، آن روز، حمد و ستایش خدا را می‌گفتم.

ما بودیم و خدای خود، هیچ آفریده دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از آن، خداوند عرش خود را آفرید، آن وقت نور ما را در عرش خود قرار داد.^{۶۹}

خوب دقت کن که اکنون سخن از خلقت نور ما می‌باشد، سخن در مورد خلقت جسم ما نیست، جسم ما که در این دنیایِ خاکی آفریده شد، هزاران سال بعد، زمین آفریده شد، و بعد از سال‌های سال، خدا جسم ما را آفرید. اکنون سخن در مورد آفرینش نور ماست، نوری که جسم نبود، نور خدایی بود.

آن نور، در واقع، روح ما بود و تو می‌دانی که روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خداوند روح ما را هزاران سال قبل از خلقت عرش خود آفرید.

خلاصه آن که نور ما سالیان سال، در عرش خدا و ملکوت خدا بود، نور ما در آنجا عبادت خدا را می‌نمود، بعد از آن خدا اراده نمود و نور ما (که همان روح ماست) به جسم ما منتقل شد، خدا بر بندگانش منت نهاد و ما را به این دنیایِ خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگانش به دست ما هدایت شوند و به کمال

برسند، برای همین ما را به این دنیا آورد، ما را از ملکوت خود به این دنیا آورد، ما را از بزم مخصوص خود به این ظلمتکده منتقل نمود تا ما دست همه را بگیریم و به سوی خدا رهنمون شویم، ما آمده‌ایم تا راه خدا را نشان بدهیم، آمده‌ایم تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنیم، آمده‌ایم دستگیری کنیم و همه را به سعادت و رستگاری برسانیم، آمده‌ایم تا خداجویان در اینجا بی‌یار و یاور نباشند و راه را گم نکنند، ما آمده‌ایم تا همه را به سوی خدا ببریم.

□□□

خداوند به بندگان خود دستور داد تا بر ما درود و صلوات بفرستند که این کار باعث می‌شود تا رحمت خدا را به سوی خود جذب کنند، حتماً شنیده‌ای که بهترین راه برای رسیدن به رحمت خدا، همانا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام است.

خداوند ولایت ما را باعث پاکیزگی اخلاق و پاکی قلب و جان بندگان خود قرار داده است، ولایت ما می‌تواند کفاره گناهان بشود و گناهان را از پرونده اعمال شیعیان پاک نماید، آری! شیعیان واقعی ما به خاطر همین ولایت ما، قلب‌هایی پاک و اخلاق و کردار زیبا دارند. شیعیان ما همواره به خوبی‌ها و مقام والای ما ایمان داشته‌اند، آنها محبت ما را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کنند.^{۷۰}

همه مردم باید بدانند که خدا مقامی بس بزرگ به ما داده است، جایگاه ما از جایگاه همه پیامبران (به غیر از جایگاه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بالاتر است، هیچ کس نمی‌تواند به مقام ما برسد.

این مقامی است که خدا به ما عنایت کرده است و به همه بندگان خود هم خبر داده است که ما چه جایگاهی نزد او داریم، آری! خدا مقام ما را بر دیگران پنهان نکرد، بلکه زیبایی‌ها و خوبی‌های ما را به همه خبر داده است، این پیام خدا برای همه بود: ای فرشتگان من! ای پیامبران من! ای بندگان من! با همه

شما هستیم، بدانید که من محمد و آل محمد را برتری دادم، مقام آنها از همه و همه بالاتر و والاتر است.

این پیام خدا را همه شنیدند، همه فهمیدند که ما نزد خدا جایگاهی مخصوص داریم و خدا هیچ کس را به اندازه ما دوست ندارد.

این جایگاهی است که خدا فقط به ما عنایت کرده است و خداوند هیچ کس به غیر از ما را این‌گونه بزرگی و عظمت نداده است، خدا ما را به بزم مخصوص خود راه داده است، و کس دیگری را به آنجا راه نیست، هیچ کس نباید آرزوی رسیدن به جایگاه ما را بنماید که این یک آرزوی دست‌نیافتنی است. خدا آن جایگاه را فقط برای ما در نظر گرفته است و بس.

وقتی آدم علیه السلام و حوا در بهشت زندگی می‌کردند، یک روز خداوند پرده از مقابل چشم آنها برداشت. آنها عرش خدا را دیدند، آنها آن روز نورهای ما را دیدند که در عرش خدا بود، نامهای ما را آنجا یافتند، آنها از خدا سؤال کردند که اینان کیستند که این‌گونه نزد تو مقام دارند.

خداوند در پاسخ این سؤال به آنان چنین گفت: آن نورهایی که شما در عرش من می‌بینید، نور بهترین بندگان من می‌باشد. بدانید که اگر آنها نبودند، من شما را خلق نمی‌کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آنها را نکنید که مقام آنها بس بزرگ و والا است.^{۷۱}

فصل سوم

می دانستم که مهربان هستید

خسته بودم، پریشان بودم و شما برای من سخن گفتید و چه زیبا هم سخن گفتید.

من از شما دور افتاده بودم و شما برایم سخن گفتید و سخنان شما مرا شفا داد. احساس می‌کنم که دلم روشن شده است، شاد و خوشحالم، آن غم بزرگ از دلم بیرون رفته است.

می دانستم که دوستان خود را دوست دارید، خواسته مرا پذیرفتید، از خوتان برایم حرف زدید، و چقدر حرف‌های شما به دلم نشست. شما بودید که مرا با وادی معرفت آشنا کردید، اکنون من شما را بهتر می‌شناسم.

آری! بی‌جهت نبود که این دل شیفته شما شده بود، دل من از این زیبایی‌های شما خبری داشت و این‌گونه شیدای شما شده بود. من نمی‌دانم خدا را چگونه شکر کنم. اگر تا روز قیامت هم سر به سجده ببرم، نمی‌توانم شکر نعمت آشنایی با شما را به جا آورم، چه سعادت‌ی بالاتر از این می‌توانم پیدا کنم.

تا اینجا شما برایم سخن گفتید، اکنون می‌خواهم من با شما سخن بگویم، راز دل بگویم، آیا به من اجازه می‌دهید؟

□□□

فدای شما بشوم! خدا را گواه می‌گیرم که من به شما ایمان دارم، هر چه را که شما اعتقاد دارید من به آن معتقد هستم، آنچه را که شما قبول ندارید من هم آن را قبول ندارم، هر چه را که از آن بیزار هستید، من نیز از آن بیزارم. من دوستان شما را دوست دارم، با دشمنان شما، دشمن هستم.

آری! من رنگ و بوی شما را دارم، من در فکر و اندیشه و احساس و کردار فقط پیرو شما هستم. خوب می‌دانم که اگر شما را دوست داشته باشم و از دشمنان شما بیزار باشم، شیعه واقعی شما هستم.

اگر بخواهم جزء پیروان راستین شما باشم، باید هم محبت شما را داشته باشم و هم با دشمنان شما، دشمن باشم، آن کسی که شما را دوست دارد و از دشمنان شما بیزار نیست، به دروغ ادعای محبت شما را می‌کند، شما این محبت را از او نمی‌خرید. دشمنان شما در حق شما ظلم زیادی نمودند، خانه مادرتان فاطمه علیها السلام را آتش زدند، محسن او را کشتند، حال چگونه می‌شود که محبت آنان در قلب من باشد، هرگز! من از همه کسانی که در حق شما ظلم کردند، بیزار هستم.

من گوش به فرمان شما هستم، کلام و سخن شما را قبول می‌کنم، به مقامی که خدا به شما داده است، اعتقاد دارم و همه فضائل و زیبایی‌های شما را قبول دارم.



من منتظر هستم تا حکومت شما تشکیل شود، من در انتظار آن روزی هستم که مهدی علیه السلام شما ظهور کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل را برقرار سازد. می‌دانم که سرانجام آن روز فرا خواهد رسید. من منتظر آن روز هستم. می‌دانم که شما خبر داده‌اید که روزگار غیبت مهدی علیه السلام بسیار طولانی خواهد شد، کسانی که در آن زمان در انتظار ظهور او باشند، بهترین مردم همه زمان‌ها هستند.^{۷۲}

بی‌صبرانه منتظر آمدن مهدی علیه السلام هستم تا او بیاید و با دست مهربانی مرا نوازش کند و جان تشنه مرا با مهر و عطوفت سیراب نماید. من خدا را سپاس می‌گویم که برای شنیدن صدای مهدی علیه السلام ببقار شده‌ام و چشم به راه آمدنش هستم، سوگند یاد می‌کنم تا جان در تن دارم در راه او قدم برمی‌دارم. من به «رجعت» هم اعتقاد دارم، باور دارم که شما قبل از این که قیامت برپا شود، همه شما به دنیا باز می‌گردید و در این دنیا حکومت می‌کنید. «رجعت»، همان زنده شدن دوباره شما می‌باشد، آری! خدا شما را (قبل از برپا شدن قیامت) زنده خواهند نمود تا بر این دنیا حکومت کنید، من می‌دانم که اگر به رجعت شما باور نداشته باشم، شیعه واقعی شما نیستم.^{۷۳} خوب است این آیه قرآن را اینجا یاد آور شوم:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...﴾*

خدا در قرآن، داستان عَزِيز را برای ما بیان می‌کند، عَزِيز، یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل بود. او روزی گذرش به شهری افتاد که ویران شده بود و استخوان‌های مردگان زیادی در آنجا افتاده بود. او مدتی به آن استخوان‌ها و جمجمه‌ها نگاه کرد، سوآلی ذهن او را مشغول نمود: در روز قیامت، خدا چگونه این مردگان را زنده خواهد نمود؟ در این هنگام خدا به عزرائیل دستور داد تا جان او را بگیرد، مرگ عَزِيز فرا رسید.

صد سال گذشت. خدا بعد از صد سال، دوباره او را زنده کرد، او به شهر خود بازگشت، وقتی به شهر خود رسید دید همه چیز تغییر کرده است، آری! صد سال گذشته بود، همسر او از دنیا رفته بود و...

آری! رجعت، همان زنده شدن بعد از مرگ است و قرآن از رجعت و زنده شدن دوباره عَزَّیْر سخن گفته است.

خداوند به هر کاری تواناست، او وعده داده است که بهترین دوستان خود را در روزی دوباره به این دنیا باز خواهد گرداند، این وعده خداست و خدا به وعده‌های خود عمل می‌کند.

□□□

هنگام سختی‌ها و بلاها به شما پناه می‌آورم، به زیارت حرم‌های شما می‌شتابم، زائر شما می‌شوم، با دنیایی از عشق به زیارت شما می‌آیم و در سایه مهربانی شما، پناه می‌گیرم. می‌دانم که زیارت حرم شما نزد خدا پاداشی بس بزرگ دارد و خدا ثواب یک میلیون حج برای من می‌نویسد.^{۷۴}

هر وقت که می‌خواهم دعایی بکنم و حاجتی را از خدا بخواهم، شما را واسطه نزد خدا قرار می‌دهم، وقتی می‌خواهم با خدای خود سخن بگویم، خدا را به حقّ شما قسم می‌دهم.

من به همه شما (از اولین نفر تا آخرین نفر شما) اعتقاد دارم، من به مهدی علیه السلام که از دیده‌ها پنهان است، اعتقاد دارم، من تسلیم شما هستم و در مقابل شما و فضائل شما، هرگز چون و چرایی ندارم و پیروی کامل از شما می‌کنم، هر چه شما بگویید قبول می‌کنم.

من آماده‌ام و منتظرم تا روزگار حکومت شما فرا برسد و من شما را یاری کنم، روزی که خدا دین خودش را به وسیله شما زنده خواهد نمود، من آن روز به یاری شما خواهم آمد.

□□□

من با شما هستم، با غیر شما کار ندارم، به شما ایمان دارم، همه شما را دوست دارم و ولایت همه شما را قبول کرده‌ام. من از رهبران و پیشوایانی که مردم گوش به فرمان آنها می‌کنند، بیزارم، من فقط گوش به فرمان شما

هستم، تسلیم شما هستم و هرگز از رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می‌برند، پیروی نمی‌کنم، آری! پیروی کردن از غیر شما، چیزی جز آتش جهنم در پی ندارد.

من از دشمنان شما بیزار هستم، من از تمام کسانی که در حق شما ظلم و ستم کردند، بیزار هستم. خدا در قرآن می‌گوید:

﴿...أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾.

آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.*

خدا ستمکاران را لعنت کرده است، من هم ستمکاران را لعنت می‌کنم چرا که از قرآن پیروی می‌کنم.

در جهان هستی، هیچ کس بالاتر از شما نیست، ظلم به شما، بزرگترین ظلم‌هاست، ستمکارانی که به شما ظلم نمودند، لعنت خدا را برای خود خریده‌اند.

من شنیده‌ام که وقتی پیامبر از دنیا رفت، در شهر مدینه، حوادث جانسوزی روی داد، فقط هفت روز از رحلت پیامبر گذشته بود، که گروهی به سوی خانهٔ مولایم علی علیه السلام حمله‌ور شدند. رهبر آن گروه شخصی به نام عُمَر بود.

عُمَر به سوی خانه علی علیه السلام به راه افتاد، وقتی نزدیک خانهٔ علی علیه السلام رسید، فاطمه علیها السلام آنان را دید، او سریع در خانه را بست. عُمَر جلو آمد، در خانه را زد و گفت: «ای علی! در را باز کن و از خانه خارج شو و با خلیفهٔ پیامبر بیعت کن، به خدا قسم، اگر این کار را نکنی، خون تو را می‌ریزیم و خانه‌ات را به آتش می‌کشیم».^{۷۵}

فاطمه علیها السلام به او گفت: «ای عُمَر! آیا می‌خواهی این خانه را آتش بزنی؟». عمر پاسخ داد: «به خدا قسم، این کار را می‌کنم، زیرا این کار برای حفظ اسلام

بهبتر است». ۷۶

سپس عُمَر فریاد زد: «ای مردم! بروید هیزم بیاورید». ۷۷
 لحظه‌ای نگذشت که هیزم زیادی در اطراف خانه جمع شد و خود عُمَر
 هیزم‌ها را آتش زد و فریاد زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید». ۷۸
 آتش شعله کشید، در خانه نیم سوخته شد. عُمَر می‌دانست که فاطمه علیها السلام
 پشت در ایستاده است، او جلو آمد و لگد محکمی به در زد. ۷۹
 صدای ناله‌ای به فضا برخاست: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت
 چه می‌کنند». ۸۰

هنوز صدای آن نالهٔ مظلومانهٔ او به گوش می‌رسد...
 چگونه شد که این نامردان جرأت کردند خانهٔ وحی را آتش زده و با فاطمه علیها السلام
 این‌گونه رفتار کنند؟ مگر فاطمه علیها السلام پارهٔ تن پیامبر نبود؟ ۸۱
 خانهٔ فاطمه علیها السلام، خانهٔ وحی و محل نزول فرشتگان بود، جبرئیل بدون اجازه
 وارد آن خانه نمی‌شد. آنجا جایی بود که فرشتگان آرزو می‌کردند به آن قدم
 نهند...

□□□

از خدا می‌خواهم که مرا بر راه شما پایرجا بدارد، از او می‌خواهم تا زنده
 هستم و نفسم می‌کشم، تا جان دارم بر ولایت و دین شما ثابت‌قدم بمانم و
 هرگز در من لغزش و انحرافی پیش نیاید.
 از خدا می‌خواهم که توفیق اطاعت از شما را به من عنایت کند و در روز
 قیامت شفاعت شما را نصیبم گرداند.

بار خدایا! مرا از بهترین شیعیان و پیروان واقعی این خاندان قرار بده.
 به من کمک کن تا سخنان و کلام آنان را نشر بدهم و راه آنان را بروم و در
 روز قیامت هم مرا با آنان محشور نما، آن روزی که هر گروهی را با امام و رهبر
 خودشان محشور می‌کنی، مرا با این خاندان محشور نما.

خدایا! مرا از کسانی قراربده که در روزگار «رجعت» به دنیا باز گردم، من دوست دارم وقتی این خاندان بار دیگر به این دنیا باز می‌گردند، من هم زنده بشوم و روزگار عزّت و بزرگی آنان را ببینم.

خدایا! بر من منت بگذار و آن روز مرا زنده کن تا با دیدار عزیزان تو، چشمم روشن شود که روزگار رجعت چقدر باشکوه خواهد بود.^{۸۲}

گنج پربهایی که من دارم

من فدای شما بشوم! همه هستی من فدای شما باد، هر کس بخواهد به سوی خدا برود، باید نزد شما بیاید و از شما درس توحید بیاموزد. شما آموزگار توحید و خداشناسی هستید، همه فرشتگان و همه انسان‌ها برای توحید باید از شما درس خداشناسی بیاموزند.

هر کس می‌خواهد سوی خدا برود، باید به شما توجه کند، هر کس راه غیر شما را برود، هرگز به مقصد نمی‌رسد.

هر کس با خدا کار دارد و حاجت مهمی دارد، باید شما را نزد خدا واسطه قرار بدهد تا خدا سخن او را بشنود.

شما بندگان خدا هستید، مخلوق خدا هستید و راه شناخت خدا فقط شما هستید. شما تجلی صفات خدا می‌باشید، با شناخت شما می‌توان به شناخت خدا راه یافت.

خوب می‌دانم که خدا جسم نیست و صورت و چهره‌ای ندارد، اما او شما را به عنوان چهره خود (وجه الله) معرفی کرده است. یعنی هر کس دین خدا و معرفت و شناخت او را می‌خواهد، باید نزد شما بیاید، فقط شما هستید که می‌توانید معرفت و شناخت واقعی را برای مردم بیان کنید.^{۸۳}

وقتی من به دیدار شخص بزرگی می‌روم، با کمال احترام روبروی چهره آن شخص می‌ایستم و سلام می‌کنم، من هیچ وقت نمی‌روم به چهره او پشت

کنم و سلام بنمایم.

آری! خدا شما را چهره خود معرفی کرده است، خدا می‌خواهد به ما بگوید که اگر با من کاری دارید باید ولایت این خاندان را قبول داشته باشید و به آنها عشق بورزید.

وقتی در مقابل شما می‌ایستم، می‌دانم که به خدا خیلی نزدیک هستم، شما بندگان خوب خدا هستید و خدا شما را به عنوان راه ارتباطی ما با خودش انتخاب کرده است. من وقتی کنار شما هستم، می‌توانم به راحتی با خدا ارتباط برقرار کنم.

□□□

ای بزرگان! ای عزیزان! ای کسانی که شما مولا و آقای من هستید، ساعتی است که ترانه عشق شما را می‌سرایم و سرود مهر شما را می‌خوانم. به راستی آیا می‌دانم که چه جایگاه و منزلتی دارم، زیرا شما آقای من هستید، شما مولای من هستید، چه چیز از این بهتر؟ چه افتخاری از این بزرگتر؟

من چه گنج پربهایی دارم و به آن توجه ندارم و آن را قدر نمی‌دانم! برای شرافت من همین بس که شیعه شمایم و همه مرا از شما می‌دانند. من نمی‌توانم زیبایی‌های شما را شمارش کنم، چه کنم؟ ناتوانم، نه تنها من بلکه هیچ کس نمی‌تواند همه زیبایی‌های شما را بیان کند. هر چه قدر هم که مدح شما را بنمایم و از خوبی‌های شما بگویم، بیشتر به ناتوانی خود پی می‌برم، من نمی‌توانم، عقل من عاجز از درک بزرگی شماست. من در بیان فضائل شما راه به جایی نمی‌برم. من کجا و وصف شما کجا؟ شما نور خوبان این دنیا هستید، شما هدایت‌گر همه فرشتگان و آفریده‌های خدا هستید.

ابراهیم علیه السلام که لقب «دوست خدا» از آن اوست، شیعه شماسست، شنیده‌ام که یک روز ابراهیم علیه السلام به عرش خدا نگاه نمود و نور شما را در آنجا دید، از خدا سؤال کرد که این نورهایی که در عرش توست، چیستند؟
و آن روز خدا برای او شما را معرفی کرد، نور محمد، نور علی علیه السلام، نور فاطمه علیه السلام، نور حسن علیه السلام، نور حسین علیه السلام... تا نور مهدی علیه السلام.
ابراهیم علیه السلام به نورهای چهارده‌گانه شما نگاه می‌کرد. آن روز ابراهیم علیه السلام دعا کرد که خدا مرا از شیعیان این نورهای مقدس قرار بده. ^{۸۴}

□□□

خدا بود و هیچ آفریده‌ای با او نبود، بعد خدا اراده کرد تا جهان هستی را بیافریند، اولین آفریده خدا شما بودید. آری! خدا آفرینش را با شما آغاز نمود، خدا همه خوبی‌ها، همه زیبایی‌ها، همه کمالات را با شما آغاز نمود. شما سبب خلقت این جهان هستی هستید، اگر شما نبودید، خدا زمین و آسمان‌ها و فرشتگان و جهان هستی را خلق نمی‌کرد. ^{۸۵}

شما واسطه فیض خدا هستید، وقتی خدا می‌خواهد به بندگان خود خیر و رحمتی بدهد، ابتدا آن را به وجود شما نازل می‌کند و بعد به واسطه شما آن خیر به دیگران می‌رسد.

شما همه کاره این جهان هستی هستید، در همه زمان‌ها و مکان‌ها، از عرش گرفته تا این دنیای خاکی، همه کارها به شما برمی‌گردد، خدا شما را محور جهان هستی قرار داده است، حرف اول و حرف آخر را شما می‌زنید، از اول هستی شما بوده‌اید و تا آخر هم شما خواهید بود. هر کس که با خدا کار دارد باید به در خانه شما بیاید، به اذن خدا، شما همیشه و همواره، همه کاره جهان هستی می‌باشید.

به واسطه شما خدا رحمت خود را بر بندگانش نازل می‌کند و بلاها را از آنان دور می‌کند، شما ستون جهان هستی هستید، اگر شما نباشید، زمین و زمان در

هم می‌پیچد.

آری! اگر برای یک لحظه، «حجت خدا» نباشد، جهان نابود خواهد شد، وقتی که خدا بخواهد روز قیامت را برپا کند، کافی است که حجت خود را از میان بردارد، آن وقت همه هستی در هم پیچیده خواهد شد.

غم و غصه‌ها هم به واسطه شما برطرف می‌شود، این شما هستید که از بندگان خدا دستگیری می‌کنید و حاجت آنها را به اذن خدا روا می‌کنید و دل‌های آنها را شاد می‌نمایید.

همه علوم پیامبران نزد شماست، همه کتاب‌های آسمانی هم نزد شماست. شما فرزندان آخرین پیامبر خدا هستید، همان که جبرئیل به او نازل شد و قرآن را به او وحی نمود، (معلوم است که منظور من، امام حسن علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد، اما حضرت علی علیه السلام، پسر عمو و داماد پیامبر است).

□□□

خدا به شما مقامی داده است که به هیچ کس دیگر (غیر از پیامبر اسلام)، آن مقام را نداده است، آن مقام مخصوصی است که خدا فقط برای شما در نظر گرفته است.

آیا من می‌توانم بفهمم که خدا به شما چه داده است؟ هرگز!

فضائل شما، گفتنی نیست، بیان کردنی نیست، شمردنی نیست، دیدنی نیست، شنیدنی نیست!

همه بزرگان جهان هستی در مقابل شما، کوچک هستند و تواضع و فروتنی دارند، آری! هر بزرگی را که می‌بینم، وقتی او را با شما مقایسه می‌کنم، او را کوچک می‌یابم. همه باید از شما اطاعت کنند، بزرگ و کوچک، خدا اطاعت از شما را بر همه واجب کرده است.

قلب‌های بندگان خدا به نور شما روشن می‌شود، شما روشنی دل‌های همه هستید.

هر کس که سعادت‌مند شد، به واسطه این بود که ولایت شما را قبول کرده بود و محبت شما را به دل داشت. محور سعادت و رستگاری، همان ولایت شماست.

هر کس به بهشت وارد می‌شود، به خاطر محبت و ولایت شماست، رضای شما، رضای خداست، اگر کسی بتواند شما را راضی و خشنود سازد، خدا را راضی ساخته است.

کسی که بفهمد حق با شماست، بداند که خدا ولایت شما را بر او واجب کرده است، اما اگر از قبول ولایت شما سرباز زند، جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود. آری! کسانی که با شما دشمنی کنند و کینه و بغض شما را به دل بگیرند، کسانی که بدانند که ولایت شما بر حق است، اما از قبول آن سرباز زنند، آتش دوزخ در انتظار آنهاست.

آری! کسانی که با شما دشمنی می‌کنند و با این که می‌دانند حق با شماست، اما آن را انکار می‌کنند، آنان به آتش گرفتار خواهند شد، اما حساب کسانی که از شما هیچ نمی‌دانند و جاهل هستند و اصلاً حق به آنها نرسیده است، جداست. خلاصه آن که غضب و خشم خدا برای کسانی است که حق به آنها رسیده است و می‌دانند که حق با شماست، اما باز هم انکار می‌کنند. آنان که با شما دشمنی می‌کنند و با شما سر جنگ دارند، باید خود را برای خشم و غضب خدا آماده کنند.



من فدای شما بشوم! همه هستی من فدای شما باد، نمی‌دانم احساسم را نسبت به شما چگونه بیان کنم! این همه عشق و محبت را چگونه به تصویر بکشم. قلب من آکنده از محبت شماست!

کسانی که از مقام شما بی‌خبرند، وقتی محبت مرا به شما می‌بینند، تعجب می‌کنند، آخر آنها فقط اسم شما را می‌شنوند، یا قبر شما را می‌بینند.

آری! اسم شما همانند نام‌های دیگران است، جسم و جانتان هم مثل دیگران، قبرهای شما هم مانند قبرهای دیگر.

اما نام شما کجا و نام دیگران کجا؟ نام‌های شما بر عرش خدا نوشته شده است و زینت بهشت جاودان است!

جسم، روح و قبر شما مثل بقیه مردم است، اما حقیقت چیز دیگری است: میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است به راستی که نام‌های شما چقدر زیبا و دلنشین است، هر چه می‌گویم علی، حسن، حسین... کامم شیرین می‌شود، دلم می‌خواهد پیوسته نام شما را بر زبان آورم و نام شما را بشنوم.

چقدر شما مهربان و کریم هستید!

چقدر شما بزرگ و با عظمت هستید!

چقدر شما وفادار و راستگو هستید!

شما به شیعیان خود وعده‌هایی داده‌اید و می‌دانم که به آن وعده‌ها عمل خواهید نمود، شما هرگز پیمان خود را فراموش نمی‌کنید.

□□□

اکنون، نگاهی به گذشته‌های دور می‌کنم، می‌خواهم نمونه‌ای از وفاداری شما را در ذهن خود مرور کنم:

سید جمیری، شاعری بلند مرتبه بود که عشق و علاقه زیادی به شما داشت و همواره فضائل شما را با شعر بیان می‌کرد. او در زمان امام صادق علیه السلام زندگی می‌کرد و با اشعار پر محتوا همه را به یاد ولایت شما می‌انداخت.^{۸۶}

روزهای آخر عمر او بود و در بستر بیماری بود، همه از شفای او ناامید شده‌اند. دوستان او دور او جمع شدند، چند نفر از ناصبی‌ها هم به آنجا آمدند، (ناصبی به کسی می‌گویند که بغض و کینه اهل بیت علیهم السلام را به دل داشتند).

در صورت سید جمیری، نقطه سیاهی پدیدار شد و آرام آرام، این سیاهی به

پیش رفت تا این که همه صورت سید سیاه شد. همه تعجب کردند، چرا صورت او سیاه شد؟ ناصبی‌ها خیلی خوشحال شدند، آنها گفتند: دیدید که سید جمیری رویش سیاه شد؟ چرا مولایش او را کمک نمی‌کند؟ ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بردارد، اما گوش نکرد، اکنون سزای کار خویش را می‌بیند.

همه دوستان سید ناراحت شدند، چرا صورت سید در این لحظه‌های آخر، سیاه شده است؟

شیعیان سرهای خود را پایین انداختند و از ناصبی‌ها خجالت کشیدند، آنها نمی‌دانستند چه کنند.

بعد از مدتی، در صورت سیاه سید جمیری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر شد و آرام آرام تمام صورت سید را گرفت. صورت سید، روشن و نورانی شد و لبخند بر لب‌های او نشست، او آخرین شعر خود را چنین سرود:

كَذِبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَنْ يُنْجِيَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتِ

اشتباه می‌کنند کسانی که می‌گویند حضرت علی علیه السلام، دوست خود را در سختی‌ها تنها می‌گذارد، امروز خداوند به خاطر مولایم علی علیه السلام، از گناهانم چشم پوشی کرد.

آن روز، همه شیعیان شما شاد شدند و دشمنان شما شرمند شدند و سرهای خود را پایین انداختند.

آری! شما هرگز دوستان خود را تنها نمی‌گذارید، شما در سخت‌ترین شرایط از آنان دستگیری می‌کنید.

و بعد از لحظاتی، سید جمیری جان به جان آفرین تسلیم کرد و در بهشت مهمان شما شد.^{۸۷}

من جز زیبایی ندیدم

سخن شما نور است، زیباست، سخن شما باعث هدایت می‌شود، هر کس به سخنان شما گوش فرا بدهد و به آن عمل کند، به حقیقت و رستگاری می‌رسد. شما همواره ما را به تقوی و پرهیز از گناه سفارش نموده‌اید، شما دوست دارید که شیعیان شما از همه زشتی‌ها و گناهان دوری کنند و هرگز نافرمانی خدا را نکنند.

شما کسانی هستید که به نیکی کردن، عادت کرده‌اید، شما بزرگواری و کریم هستید، آری! عادت و روش و خوی شما، احسان و نیکی کردن به دیگران است.

سخاوت شما زبانزد همه است، شما هرگز کسی را که به سوی شما بیاید، ناامید نمی‌کنید.

شنیده‌ام که روزی در میدان جنگ، حضرت علی علیه السلام با کافران مشغول کارزار بود، در آن میان، مرد عربی که بت‌پرست بود، نگاهش به شمشیر علی علیه السلام افتاد، آن را بسیار قیمتی یافت. دلش می‌خواست که آن شمشیر از آن او باشد، او فریاد برآورد: «ای علی! شمشیر خود را به من بده!»

علی علیه السلام در یک چشم به هم زدن شمشیر خود را به سوی او افکند تا او آن را بردارد.

آن مرد نمی‌توانست باور کند، رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «آیا در این میدان

جنگ، شمشیر خودت را به من می‌دهی؟». علی علیه السلام در جوابش چنین گفت: تو از من خواهشی نمودی و شخصی که کریم است هرگز کسی را که از او خواهشی داشته ناامید نمی‌کند، من حتی در این میدان جنگ هم کسی را ناامید نمی‌کنم. مرد عرب به فکر فرو رفت، همه دیدند که او از جنگ دست کشید، از اسب خود پیاده شد و به سوی علی علیه السلام آمد و به دست او مسلمان شد.

□□□

شما راستگو بوده و هرگز با مردم تندخویی نمی‌کنید، شما با مدارا با دیگران برخورد می‌کنید، سخن شما حق و حقیقت است و نظر شما با حلم و عقل و درایت همراه است.

در هر کجا خیر و خوبی ذکر شود، شما اصل و فرع آن خوبی هستید، هر کس به سوی خوبی‌ها برود، در واقع به سوی شما آمده است.

همه خوبی‌ها با شما آغاز شده است، زیرا شما اولین آفریده خدا هستید، خدا همه خوبی‌ها را اول به شما داد. شما اصل همه خوبی‌ها هستید.

شما فرع خوبی‌ها هستید، زیرا شما همه خوبی‌ها را از خدای خود دارید، خدا اصل است و شما فرع.

خیرها و زیبایی‌ها نزد شماست، شما جایگاه همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها می‌باشید.

آری! هر کس به دنبال خوبی‌ها باشد، سرانجام به شما می‌رسد، هر کس گلی از گلستان خوبی‌ها بچیند، باید بداند آن گل از بوستان شماست.

□□□

من فدای شما بشوم! من چگونه بتوانم مدح و ثنای شما را بنمایم؟ چگونه خوبی‌ها و زیبایی‌های شما را بشمارم؟

شما برگزیدگان خدایید و در این دنیا با بلاها و سختی‌های زیادی روبرو

شدید، دشمنان می‌خواستند نور شما را خاموش کنند، هجوم به خانه علی علیه السلام، آتش زدن آن خانه، حادثه عاشورا و...

شما در همه این امتحان‌های بزرگ خدا سرافراز بیرون آمدید و با صبر خود صحنه‌های زیبایی را آفریدید.

من از خود شما یاد گرفتم که همه این بلاها را می‌توان زیبا دید، هیچ چیز نازیبا نیست. شهادت در راه خدا زیباست، اسارت زیباست. تشنگی هم زیباست، زندان هم زیباست، زیرا همه این‌ها برای حفظ دین خدا بوده است، شما پیروز این میدان هستید، شما بودید که دین خدا را از خطر نابودی نجات دادید، نام و یاد خدا را در قلب‌ها زنده نگهداشتید.

آری! می‌توان در اوج قلّه بلا ایستاد و زیبایی را به تماشا نشست، کاری که زینب علیها السلام، دختر علی علیه السلام انجام داد؛ شهر کوفه، روز دوازدهم محرم، وقتی که ابن زیاد همه اسیران کربلا را در مجلس خود نشانده بود، او نگاهی به زینب علیها السلام کرد و گفت: «دیدی که چگونه برادرت کشته شد. دیدی که چگونه پسر و همه عزیزانت کشته شدند».

همه منتظر بودند تا صدای گریه و شیون زینب داغدار را بشنوند. زینب علیها السلام در روز عاشورا داغ عزیزان زیادی را دیده است.

ناگهان زینب علیها السلام لب به سخن گشود: «ما رأیتُ إلا جمیلاً»؛ «من در کربلا جز زیبایی ندیدم».^{۸۸}

تاریخ هنوز مات و مبهوت این جمله زینب علیها السلام است. آخر این زینب علیها السلام کیست؟

او معمای بزرگ تاریخ است که در اوج قلّه بلا ایستاد و جز زیبایی ندید.

□□□

خوب می‌دانم خدا مرا به خاطر شما دوست دارد.

خدا مرا به خاطر شما عزیز کرد و نعمت ایمان واقعی را به من عطا نمود و مرا

از عذاب نجات داد و از گرداب‌های غم رهایی بخشید!
 من فدای شما بشوم، در سایه محبت شما بود که من دین راستین را
 شناختم.

به خاطر این که من شما را دوست داشتم و ولایت شما را قبول نمودم، خدا
 هر مشکل زندگی‌ام را برطرف نمود، ولایت و محبت شما باعث شد تا زندگی
 من زیبا شود.

با ولایت شما توحید و خداپرستی، کامل می‌شود، بدون ولایت شما، هیچ
 کس نمی‌تواند به مقام توحید دست پیدا کند.

در سایه ولایت شما، همه اختلاف‌های جامعه اسلامی برطرف می‌شود، اگر
 همه کنار شما جمع بشوند و شما را به رهبری قبول کنند، دیگر از اختلاف‌ها
 هیچ خبری نخواهد بود.

شرط قبولی اعمال بندگان، همانا ولایت شما می‌باشد، اگر کسی ولایت شما
 را قبول نداشته باشد، خدا هیچ عبادتی را از او قبول نمی‌کند.

محبت شما بر همه واجب است، همه باید شما را دوست داشته باشند، این
 مزد رسالت پیامبر است، پیامبر در مقابل همه سختی‌هایی که برای مردم
 کشید، هیچ مزدی به جز محبت شما طلب نکرد، او از مردم خواست تا شما را
 دوست داشته باشند.

خدا به شما مقامی بس بزرگ عنایت کرده است که هر کس آن مقام را ببیند
 به حمد و ثنای شما رو می‌آورد، مقامی که فقط از آن شماست و هیچ فرشته‌ای
 و هیچ پیامبری (غیر از حضرت محمد ﷺ) به آنجا راه ندارد.

آری! این مقام را خدا به شما عنایت کرده است، شما مخلوق خدا و بنده او
 هستید، او شما را آفرید و آن مقام بزرگ را به شما کرم نمود.

شما نزد خدا ابرومند هستید و خدا شفاعت شما را قبول می‌کند، همه
 فرشتگان، همه پیامبران، همه دوستان خدا می‌دانند که هرگاه مشکل بزرگی

برای آنها پیش بیاید باید شما را در خانه خدا واسطه قرار بدهند تا مشکل آنها حل بشود. تنها دست توانا و گره‌گشای شما می‌تواند مشکلات را حل کند. شنیده‌ام که وقتی حضرت آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، بسیار گریه نمود، اودست‌های خود را رو به آسمان گرفت و گفت: خدایا! تو را به حق محمد و آل محمد می‌خوانم که بخشش و رحمت خودت را بر من نازل کنی.^{۸۹}

نوح علیه السلام پیامبر برای نجات کشتی خود از تلاطم دریاها و ابراهیم علیه السلام برای نجات از آتش نمرود و موسی علیه السلام هنگامی که می‌خواست عصای خود را به زمین افکند، خدا را به حق شما قسم دادند، آنها شما را واسطه و شفیع خود قرار دادند و خدا هم دعایشان را مستجاب نمود.^{۹۰}

مرا به آرزویم برسان

خدایا! من به آنچه تو نازل نمودی، ایمان آوردم! من به پیامبری محمد ﷺ و قرآن و ولایت خاندان او ایمان آورده‌ام، پس مرا در گروه محمد و آل محمد  قرار بده و با آنان محشور کن.

خدایا! تو کاری کن که همواره قلب من به نور این ایمان روشن باشد، رحمت خود را بر من نازل کن که تو بسیار بخشنده و مهربانی.

تو وعده فرمودی که دعای بندگان خود را مستجاب نمایی، امیدوارم که این دعای مرا هم مستجاب کنی و رحمتت را بر من نازل کنی چرا که تو هرگز وعده خود را فراموش نمی‌کنی، آری! تو به همه وعده‌هایی که به بندگانت داده‌ای، عمل می‌کنی.

من گناهان زیادی دارم، من از گناهان خود می‌ترسم! من می‌دانم که رضایت شما که خاندان پیامبر باعث می‌شود تا خدا آن گناهان را ببخشد، اکنون شما را به خدا قسم می‌دهم تا از خدا بخواهید تا او گناهانم را ببخشد.

من شما را به آن خدایی قسم می‌دهم که شما را رازدار خود قرار داد، همان خدایی که سرپرستی جهان هستی را به شما وا گذاشت و اطاعت از شما را اطاعت خود قرار داد.

من می‌دانم که خدا شفاعت شما را قبول می‌کند، پس در پیشگاه خدا شفاعت مرا بنمایید تا او از من راضی شود و گناهانم را ببخشد.

شما می‌دانید که من حرف بی‌جا نمی‌زنم، بیراه نیامده‌ام، من از دوستان شما

هستم، من پیرو و شیعه شما هستم. گنهکار هستم اما پیرو شما هستم، می‌دانم هر کس از شما اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است، و هر کس نافرمانی شما را بنماید، نافرمانی خدا را نموده است. خطاکار هستم، اما شما را دوست دارم، می‌دانم هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است و هر کس شما را دشمن بدارد با خدا دشمنی کرده است.

□□□

بار خدایا! اگر من کسانی را بهتر از محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌یافتم، بدون شک، آنان را شفیع و واسطه خود قرار می‌دادم. اکنون تو را قسم می‌دهم به حقی که برای آنان قرار داده‌ای، معرفت و شناخت آنان را به من عنایت کنی و به خاطر آنان رحمت خودت را بر من نازل کنی که تو مهربانترین مهربانان هستی.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست و سلام ویژه خودت را نثار آنان کن. من در رسیدن به این آرزوی خود که در اینجا ذکر نمودم به تو توکل می‌کنم. تو می‌دانی که آرزوی من، عرفان و شناخت محمد و آل محمد است، مرا به این آرزویم برسان!

تو خدای یگانه من هستی و من فقط تو را می‌پرستم و به تو توکل می‌کنم. بار خدایا! یاری تو مرا بس است، تو بهترین مددکار و یاری رساننده هستی، یاریم کن و مرا به آرزویم برسان!^{۹۱}

متن زیارت جامعه

مناسب دیدم که در اینجا متن زیارت جامعه را برای شما ذکر کنم تا شما بتوانید از آن استفاده نمایید. دوست عزیزم! این زیارت را می‌توانی هر روز و در هر مکانی بخوانی.

مهم این است که دل تو پیش امام خودت باشد، آن وقت می‌توانی حتی در منزل خود نیز این زیارت نامه را بخوانی و از آن بهره ببری، خوشا به حال کسانی که هر روز این زیارت را می‌خوانند و با آن به اوج معنویت و آرامش می‌رسند.

وضو بگیر و اگر بتوانی غسل زیارت کنی، خیلی بهتر است، به سوی حرم برو، وقتی به در حرم رسیدی چنین بگو:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

وارد شو و چند قدم نزدیک شو، ۳۰ مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگو، اکنون حرکت کن، نزدیک‌تر شو تو به مهمانی آسمان آمده‌ای، دوباره بایست و ۳۰ مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگو. نزدیک شو، تو به مهمانی مهربانی‌ها آمده‌ای، ۴۰ بار «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگو، تو اکنون ۱۰۰ بار «الله اکبر» گفته‌ای. حالا وقت آن است که عاشقانه چنین نجوا کنی، سلام کنی، سلام به همه خوبی‌ها، سلام به همه زیبایی‌ها...

اكنون چنين بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَمَهْبِطِ الْوَحْيِ وَمَعْدِنِ الرَّحْمَةِ
وَحُرَّانِ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَى الْجِلْمِ وَأُصُولِ الْكُرَمِ وَقَادَةَ الْأُمَمِ وَأَوْلِيَاءِ النَّعْمِ وَعَنَاصِرِ الْأَبْرَارِ وَدَعَائِمِ الْأَخْيَارِ
وَسَائِسَةِ الْعِبَادِ وَأَرْكَانِ الْبِلَادِ وَأَبْوَابِ الْأَيْمَانِ وَأَمَنَاءِ الرَّحْمَنِ وَسُلَالَةَ النَّبِيِّينَ وَصَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ
وَعِزَّةَ خَيْرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

السَّلَامُ عَلَى أَيْمَةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى وَأَعْلَامِ التَّقَى وَذَوَى النَّهَى وَأَوْلَى الْحِجَى وَكَهْفِ الْوَرَى
وَوَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَثَلِ الْأَعْلَى وَالِدَعْوَةِ الْحُسْنَى وَحُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْأَجْرَةِ وَالْأَوْلَى وَرَحْمَةَ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَمَسَاكِنِ بَرَكَاتِهِ وَمَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَحَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَحَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ
وَأَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقْرِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ
اللَّهِ وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ
وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاةِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَالسَّادَةِ الْوُلَاةِ وَالذَّادَةِ الْحُمَاةِ وَأَهْلِ الذِّكْرِ وَأَوْلَى الْأَمْرِ
وَبَقِيَّةِ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ وَجَزْبِهِ وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ وَحُجَّتِهِ وَصِرَاطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهَانِهِ وَرَحْمَتِهِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ أَشْهَدُ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَأَوْلُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ
الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطْبَعُونَ لِلَّهِ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِزَاتِهِ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ إِصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ
وَارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ وَاخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَاجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَأَعَزَّكُمْ بِهُدَاةِ وَحَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ وَانْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ
وَإَيْدَكُمْ بِرُوحِهِ وَرَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجاً عَلَى بَرِيَّتِهِ وَأَنْصَاراً لِدِينِهِ وَحَفَظَةً لِسِرِّهِ وَخَزَنَةً
لِعِلْمِهِ وَمُسْتَوْدَعاً لِحِكْمَتِهِ وَتَرَاجِمَةً لَوْحِيهِ وَأَرْكَاناً لِتَوْحِيدِهِ وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَأَعْلَاماً لِعِبَادِهِ وَمَنَاراً

في بلأديه وأدلآء على صراطه.

عَصَمَكُمُ اللهُ مِنَ الرَّزْلِ وَأَمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ وَطَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُمُ نَطْهِيرًا. فَعَطَّعْتُمْ جَلَالَهُ وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَأَدْمَنْتُمْ ذِكْرَهُ وَوَكَّدْتُمْ مِثْقَالَهُ وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَبَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ وَصَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنَبِهِ.

وَأَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الرِّكَاعَةَ وَأَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهَدْتُمُ فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَأَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَنَشَرْتُمْ بَشَائِعَ أَحْكَامِهِ وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ وَصَبَرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا وَسَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَصَدَّقْتُمْ مِنْ رُشْلِهِ مَنْ مَضَى.

فَالرَّاغِبِ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمِ لَكُمْ لَاحِقٌ وَالْمُقَصِّرِ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَالْيَتِيمَ وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمِيرَاثَ النَّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ وَإِيَابَ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَفَصَلَ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَأَيَاتُ اللهِ لَدَيْكُمْ وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَتُورُهُ وَبُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ.

مَنْ وَاللَّكُمُ فَقَدَ وَالِيَّ اللهُ وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدَ عَادَ اللهُ وَمَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدَ أَحَبَّ اللهُ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدَ أَبْغَضَ اللهُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَشُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَشُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَالْأَيَةُ الْمَحْرُوتَةُ وَالْأَمَانَةُ الْمُحْفَوظَةُ وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ.

مَنْ أَنْيَكُمُ نَجَى وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللهِ تَدْعُونَ وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ وَبِهِ تُوْمِنُونَ وَلَهُ تُسَلِّمُونَ وَيَأْمُرُهُ تَعْمَلُونَ وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَيَقُولِهِ تَحْكُمُونَ.

سَعَدَ مَنْ وَاللَّكُمُ وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَفَارَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَهُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَاوِيَهُ وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوِيَهُ وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ.

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَجَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَتُورَكُمْ وَطَبِيبَتَكُمْ وَاجِدَةٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضِ خَلْقِكُمْ اللهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شَيْءٍ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَدْنَى اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ.

وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيْباً لِحُلُقِنَا وَطَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَتَرْكِيَةً لَنَا وَكَفَارَةً لِلذُّنُوبِ فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَمَعْرُوفِينَ بِتَضَدِّقِنَا إِلَيْكُمْ.

فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَأَعْلَىٰ مَنْزِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَلَا يَتَوَقَّعُهُ فَائِقٌ وَلَا يَتَسَبَّحُهُ سَابِقٌ وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ حَتَّىٰ لَا يَبْقَىٰ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ وَلَا دَنِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ وَكِبَرَ شَأْنِكُمْ وَتَمَامَ نُورِكُمْ وَصِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ وَثَبَاتَ مَقَامِكُمْ وَشَرَفَ مَحَلَّتِكُمْ وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَكَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَخَاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ وَقُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ.

بَابِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأُسْرَتِي أَشْهَدُ اللَّهُ وَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَبِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَبِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ مَوَالِكُمْ وَالْأَوْلِيَاءَ نِكْمٌ مُبْعَضٌ لِأَعْدَائِكُمْ وَمُعَادٍ لَهُمْ سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقَّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ مُطِيعٌ لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ مَقْرٌ بِفَضْلِكُمْ مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ مُعْتَرِفٌ بِكُمْ مُؤْمِنٌ بِأَيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ مُتَنْظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِذَوْلَتِكُمْ آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ غَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لِأَيْدٍ عَائِدٌ بِغُبُورِكُمْ مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ وَمُتَقَرِّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ وَمُقَدِّمٌ أَمَامَ طَلِبَتِي وَحَوَائِجِي وَإِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَأُمُورِي مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ وَأَوْلِكُمْ وَآخِرِكُمْ وَمُفَوِّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَمُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ وَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّىٰ يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَىٰ دِينَهُ بِكُمْ وَيَرُدُّكُمْ فِي آيَاتِهِ وَيُطَهِّرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَيُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ.

فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامِعٌ غَيْرِكُمْ أَمَنْتُ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ وَبَرَنْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَمِنَ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالشَّيَاطِينِ وَحِزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ وَالْجَاحِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَالْمَارِقِينَ مِنْ وَلَايَتِكُمْ وَالْغَاصِبِينَ لِأَرْثِكُمْ وَالشَّاكِينَ فِيكُمْ وَالْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَمِنْ كُلِّ وَابِحَةٍ دُونَكُمْ وَكُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَمِنَ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ.

فَتَبَيَّنَتْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ عَلَىٰ مَوَالِيكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَدِينِكُمْ وَوَقَفْتَنِي لِطَاعَتِكُمْ وَرَزَقْتَنِي شَفَاعَتَكُمْ وَجَعَلْتَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمْ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَجَعَلْتَنِي مِمَّنْ يَقْتَضُ آخَارَكُمْ وَيَسْأَلُكَ سَبِيلَكُمْ وَيَهْتَدِي بِهُدْيِكُمْ وَيُحْشِرُ فِي رُؤْمَرَتِكُمْ وَيَكُرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ وَيُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَيُشْرَفُ فِي غَافِيَتِكُمْ وَيُمَكِّنُ فِي آيَاتِكُمْ وَتَقَرُّ عَيْنُهُ عَدَا بُرُؤِيَتِكُمْ.

بَابِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَّهُ قَبَلَ عَنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ

بِكُمْ مَوَالِي لَّا أُحْصِي ثَنَاتِكُمْ وَلَا أُلْبَغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوُصْفِ قَدْرَكُمْ وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهَدَاةُ الْأَبْرَارِ وَحُجَجَ الْجَبَّارِ.

بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنْفَسُ النَّهْمُ وَيُكَشِفُ الضَّرَّ وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ وَالِي جَدُّكُمْ [وَأگر این زیارت را خطاب به حضرت علی علیه السلام می خوانید به جای عبارت : «وَالِي جَدُّكُمْ» بگویید: «وَالِي أَخِيك» سپس ادامه زیارت را این چنین بخوانید:]. بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ.

آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ طَاطًا كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَبَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِبَطَاعَتِكُمْ وَخَصَّ كُلَّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَفَارَزَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتِكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَزْوَاجُكُمْ فِي الْأَزْوَاجِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحْلَى أَسْمَائِكُمْ وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَأَجَلَّ خَطْرَكُمْ وَأَوْفَى عَهْدَكُمْ وَأَصْدَقَ وَعْدَكُمْ.

كَلَامُكُمْ نُورٌ وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَوَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى وَفِعْلُكُمْ الْخَيْرُ وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَسَجِيَّتُكُمْ الْكِرَامُ وَشَأْنُكُمْ الْحَقُّ وَالصَّدْقُ وَالرَّفْقُ وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَجَلْمٌ وَحَرْمٌ.

إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَفِرْعَاهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوِيَهُ وَمُنْتَهَاهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَاتِكُمْ وَأُحْصِي جَمِيلَ بِلَايَتِكُمْ وَبِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الذُّلِّ وَفَرَّجَ عَنَّا عَمَزَاتِ الْكُرُوبِ وَأَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَمِنَ النَّارِ.

بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَأَصْلَحَ مَاكَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَبِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَائْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ وَبِمُؤَالَاتِكُمْ تَقَبَّلَ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَلَكُمْ الْمُودَّةُ الْوَاجِبَةُ وَالذَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَالْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَالْمَكَانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْجَاهُ الْعَظِيمُ وَالشَّانُ الْكَبِيرُ وَالشِّفَاعَةُ الْمُقْبُولَةُ.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُنِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا.

يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنْ بَدَعَنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ دُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ فَبِحَقِّ مَنْ أَيْتَمَّنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ

وَاسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَقَرَنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ دُنُوبِي وَكُنْتُمْ شَفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ مَنِ
أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنِ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنِ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنِ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ
اللَّهَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شَفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيَّمَّةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شَفَعَائِي
فَبِحَقِّهِمْ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيَّكَ أَسْتَأْذِنُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زُمْرَةِ
الْمُرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا
وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۰۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

پی نوشتها

۱. «روی محمد بن إسماعيل البرمكي قال: حدّثنا موسى بن عبد الله النخعي قال: قلت لعلي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام: علّمني يا بن رسول الله قولاً أقوله، بليغاً كاملاً إذا زرت واحداً منكم، فقال: إذا صرت إلى الباب فقف واشهد الشهادتين وأنت على غسل، فإذا دخلت ورأيت القبر فقف وقل: الله أكبر، الله أكبر - ثلاثين مرّة -، ثم امش قليلاً وعليك السكينة والوقار، وقارب بين خطاك، ثم قف وكبر الله عزّ وجلّ ثلاثين مرّة، ثم ادنّ من القبر وكبر الله أربعين مرّة تمام مئة تكبيرة، ثم قل...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۲. «عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رجل عنده: الله أكبر، فقال: الله أكبر من أيّ شيء؟ فقال: من كلّ شيء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّثه، فقال الرجل: كيف أقول؟ فقال: قل: الله أكبر من أن يوصف: الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، معاني الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۹۱، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۳۶۶ و ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۴۳۲، فلاح السائل ص ۹۹؛ «عن جميع بن عمرو، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: أيّ شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كلّ شيء، فقال: وكان ثمّ شيء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف: المحاسن ج ۱ ص ۲۴۱، الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۳، معاني الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۴۳۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۹.
۳. «فأنتيت إلى باب دارها، وإذا أنا بالباب مغلق، فنظرت من شقوق الباب، وإذا بغاطمة الزهراء عليها السلام نائمة عند الرحي، ورأيت الرحي تدور وتطحن البرز، وهي تدور من غير يدو تديرها، والمهد أيضاً إلى جانبها والحسين عليه السلام نائم فيه، والمهد يهتز ولم أزل من يهزه، ورأيت كفّاً تسبح لله قريباً من كفّ فاطمة الزهراء...: أمّا الطحان فهو جبرئيل، وأمّا الذي يهزّ مهد الحسين فهو ميكائيل، وأمّا الملك المسبح فهو إسرافيل: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۹۸.
۴. «قد روي لنا عن حبيب بن مظاهر الأسدي بيّض الله وجهه - أنّه قال للحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام: أيّ شيء كنتم قبل أن يخلق الله عزّ وجلّ آدم عليه السلام؟ قال: كنّا أشباح نور تدور حول عرش الرحمان، فتعلّم الملائكة التسبيح والتهلل والتحميد: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۳، بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۱۱، «وبنا هتدوا إلى معرفة الله وتسيّحه وتهليله وتمجيدته»: علل الشرائع ج ۱ ص ۵، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۳۷، كمال الدين ص ۲۵۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۶ و ج ۲۶ ص ۳۳۶.
۵. «عن هشام الجواليقي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: سبحان الله، ما يعني به؟ قال: تنزيهه: الكافي ج ۱ ص ۱۱۸، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷؛ «سبحان الله هو تنزيهه، أي إبعاده عن السوء وتقديسه»: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهاية في غريب الحديث ج ۵ ص ۴۳.
۶. «عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رجل عنده: الله أكبر، فقال: الله أكبر من أيّ شيء؟! فقال: من كلّ شيء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّثه، فقال الرجل: كيف أقول؟ فقال: قل: الله أكبر من أن يوصف: الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، معاني الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۹۱، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۳۶۶ و ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۴۳۲، فلاح السائل ص ۹۹؛ «عن جميع بن عمرو، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: أيّ شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كلّ شيء، فقال: وكان ثمّ شيء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف: المحاسن ج ۱ ص ۲۴۱، الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۳، معاني الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۴۳۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۹.
۷. «ما من ملك يهبه الله في أمرٍ ما يهبه إلا بدأ بالإمام فعرض ذلك عليه، وإنّ مختلف الملائكة من عند الله تبارك وتعالى إلى صاحب هذا الأمر»: الكافي ج ۱ ص ۳۹۴.
۸. «السلام عليكم يا أهل بيت النبوة، وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث

- الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٩. «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن منّا لمن يعاين معانيته، وإن منّا لمن ينقر في قلبه كيت وكيت؛ بصائر الدرجات ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٧٥ وج ٢٥ ص ٥١ وج ٢٦ ص ١٩، ٥٤، ٨٧.
١٠. «جيووني بعلي بن أبي طالب: الإرشاد ج ١ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ١٥، كشف الغمّة ج ١ ص ٢١٣.
١١. «فتغل في عينيه، ففتحهما في الوقت ما بها من علة»: شرح الأخبار ج ١ ص ١٤٨، وراجع: الأمالي للمفيد ص ٥٧، الأمالي للطوسي ص ١٧١.
١٢. «وانهزم اليهود وهم يقولون: قُتل مرحب قُتل مرحب»: الأمالي للطوسي ص ٤، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٩.
١٣. «وفي حمل أمير المؤمنين عليه السلام الباب يقول الشاعر: إن امرءاً حمل الرّناج بخبير/ يوم اليهود بقدره لمؤيد/ حمل الرناج رناج باب قموصها...»: الإرشاد ج ١ ص ٢٩، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٢٦، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ١٧ وج ٤١ ص ٢٨١، الغدير ج ٦ ص ٣٥٩، أعيان الشيعة ج ١ ص ٢٧٢.
١٤. «عن أبي رافع قال: لما دعا رسول الله صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام يوم خيبر فتغل في عينيه، قال له: إذا أنت فتحتنا فقف بين الناس، فإن الله أمرني بذلك. قال أبو رافع: فمضى علي عليه السلام وأنا معه، فلما أصبح افتتح خيبر، ووقف بين الناس، وأطال الوقوف، فقال الناس: إن علياً عليه السلام يناجي ربه، فلما مكث ساعة أمر بانتهاج المدينة التي فتحها. قال أبو رافع: فأنيت رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت: إن علياً عليه السلام وقف بين الناس كما أمرته، قال قوم منهم: يقول إن الله ناجاه، فقال: نعم يا رافع، إن الله ناجاه يوم الطائف ويوم عقبة تبوك ويوم حنين». بصائر الدرجات ص ٤٣١، الاختصاص ص ٣٢٧، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ١٥٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٣٤٠، غاية المرام ج ٥ ص ٢٤٧.
١٥. «عن الرضا، عن أبيه، عن جدّه عن جعفر بن محمد عليه السلام، في قوله: «وَاللَّهُ يُخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ»، قال: المختصّ بالرحمة نبيّ الله ووصيّه صلوات الله عليهم، إن الله خلق مئة رحمة، تسعة وتسعون رحمة عنده مذكورة لمحمد صلى الله عليه وآله وعلي عليه السلام وعترتهما، ورحمة واحدة على سائر الموجودين». بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٦٢.
١٦. «فلما أفاق ناوله الحسن عليه السلام قعباً من لبن، فشرّب منه قليلاً، ثمّ نحاها عن فيه وقال: احمّله إلى أسيركم. ثمّ قال للحسن عليه السلام: بحقّي عليك يا بُني إلا ما طيبتهم مطعمه ومشربه، وارفقوا به إلى حين موتي، وتطعمه ممّا تأكل، وتسقيه ممّا تشرب وتكون أكرم منه. فعند ذلك حملوا إليه اللبن وأخبروه بما قال أمير المؤمنين عليه السلام في حقّه، فأخذ اللعين وشربه». بحار الأنوار ج ٤٢ ص ٢٨٩.
١٧. «كان شامياً رآه راكباً، فجعل يلعنه والحسن لا يردّ، فلما فرغ أقبل الحسن عليه وضحك وقال: أيها الشيخ، أظنك غريباً، ولعلك شبيّهت، فلو استعيتنا أعتبتك، ولو سألنا أعطينك، ولو استرشدتنا أرشدناك، ولو استحملتنا حملناك، وإن كنت جائعاً أشبعناك، وإن كنت غريباً أكسوناك، وإن كنت محتاجاً أغنياك، وإن كنت طريداً آويناك، وإن كان لك حاجة قضيناها لك، فلو حرّكت رحلك إلينا وكن ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك؛ لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عريضاً ومالاً كبيراً. فلما سمع الرجل كلامه بكى ثمّ قال: أشهد أنك خليفة الله في أرضه، الله أعلم حيث يجعل رسالته، وكنت أنت وأبوك أبغض خلق الله إليّ، والآن أنت أحبّ خلق الله إليّ. وحول رحله إليه، وكان ضيفه إلى أن ارتحل، وصار معتقداً لمحبّتهم». مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٨٤، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣٤٤.
١٨. «عن علي بن الحسين قال: مرّ موسى بن عمران - علي نبينا وآله وعليه السلام - برجل وهو رافع يده إلى السماء يدعو الله، فانطلق موسى في حاجته فغاب سبعة أيام ثمّ رجع إليه وهو رافع يده إلى السماء، فقال: يا ربّ، هذا عبدك رافع يديه إليك يسألك حاجته ويسألك المغفرة منذ سبعة أيام لا تستجيب له. قال: فأوحى الله إليه: يا موسى، لو دعاني حتّى تسقط يده أو تنقطع يده أو ينقطع لسانه، ما استجبت له حتّى يأتيني من الباب الذي أمرته». المحاسن ج ١ ص ٢٢٤، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٥٧، الجواهر السنية ص ٧٠، بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٦٣ وج ١٣ ص ٣٥٥.
١٩. «السلام عليكم يا أهل بيت النبوة وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة ومهبط الوحي، ومعدن الرحمة وخزان العلم، ومنتهى الحلم وأصول الكرم، وقادة الأمم وأولياء النعم، وعناصر الأبرار ودعائم الأخيار، وساسة العباد وأركان البلاد، وأبواب الإيمان وأمناء الرحمان، وسلالة النبيّين وصفوة المرسلين، وعترّة خيرة ربّ العالمين، ورحمة الله وبركاته...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، الغزالي لابن المشهد ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٢٠. «تسبل كلّ عين في جدول إلى سبط، كانوا ستمئة ألف»: تفسير البيضاوي ج ١ ص ٣٢٩، مجمع البحرين ج ١ ص ٤٦٢، «عن الإمام الباقر عليه السلام: ويحمل حجر موسى بن عمران وهو وفر يعير، فلا ينزل منزلاً إلاّ انبعث عين منه...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٨، الكافي ج ١ ص ٢٣١، كمال الدين ص ٦٧٠، الغيبة للنعمان ص ٢٤٤.

۲۱. الإمام الصادق عليه السلام: «إن إبراهيم لما أوقدت النار، أتاه جبرئيل بثوب من ثياب الجنة فألبسه إياه، فلم يضره معه حرٌّ ولا برد»؛ بصائر الدرجات ص ۲۰۹، الكافي ج ۱ ص ۳۳۲.
۲۲. الإمام الصادق عليه السلام: «وكل نبي ورث علماً أو غيره، فقد انتهى إلى محمد وآله»؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۵۳، كمال الدين ص ۱۴۲.
۲۳. «إن القائم إذا خرج يكون عليه قميص يوسف...»؛ كمال الدين ص ۱۴۳، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۴۶۴.
۲۴. «السلام على أئمة الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام التقى وذوي النهى، وأولي الحجى وكهف الورى، وورثة الأنبياء، والممثل الأعلى والدعوة الحسنى، وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى، ورحمة الله وبركاته»؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۲۵. اصحري مولاي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه - ليلة من الليالي، فخرج من الكوفة، وانتهى إلى مسجد جعفي، فتوجه إلى القبلة وصلى أربع ركعات، فلما سلم وسبح وسط كفيه، قال: إلهي، كيف أدعوك وقد عصيتك وكيف لا أدعوك وقد عرفتك...! وقام فخرج وأبتمته حتى خرج إلى الصحراء... راجع: فضل الكوفة ومساجدها ص ۶۵، المزار لابن المشهدي ص ۱۵۳، المزار للشهيد الأول ص ۲۷۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۰۰ و ج ۹ ص ۴۵۲.
۲۶. «السلام على محال معرفة الله، ومسكن بركة الله، ومعادن حكمة الله، وحفظة سر الله، وحملة كتاب الله، وأوصياء نبي الله، وذرية رسول الله عليه السلام ورحمة الله وبركاته»؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
- كنت بواسط، وكان يوم أضحي، فحضرت صلاة العيد مع الحجاج، فخطب خطبة بليغة، فلما انصرف جاءني رسوله، فأنبته، فوجدته جالساً مستوفزاً، فقال: يا شعبي، هذا يوم الأضحى، وقد أردت أن أضحي فيه برجلي من أهل العراق، فأحببت أن تسمع قوله، فتعلم آتي قد أصبت الرأي فيما أفعل به. فقلت: أيها الأمير! أفترى أن تستن بسنة رسول الله عليه السلام وتضحي بما أمر أن يضحي به، وتفعل ما فعله، وتدع ما أردت أن تفعله به في هذا اليوم العظيم إلى غيره؟! قال: يا شعبي، إن إذا سمعت ما يقول صوت رأبي فيه لكذبه على الله وعلى رسوله عليه السلام وإدخاله الشبهة في الإسلام، قلت: أفترى الأمير أن يعفني عن ذلك؟ قال: لا بد من ذلك... فقال يحيى للحجاج: قول الله عز وجل: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ﴾، من عني بذلك؟ قال الحجاج: إبراهيم، قال يحيى: فداود وسليمان من ذريته؟ قال: نعم، قال يحيى: ومن نصح الله عز وجل عليه بعد هذا أنه من ذريته؟ فقرأ الحجاج: ﴿وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾. قال يحيى: ومن؟ فقرأ الحجاج: ﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ﴾. قال يحيى: ومن أين كان عيسى من ذرية إبراهيم ولا أب له من صلبه؟ قال: من قبل أمه، قال يحيى: فمن أقرب رحماً، مريم من إبراهيم، أم فاطمة من محمد، أم الحسن والحسين منه، أم عيسى من إبراهيم...؛ شرح الأخبار ج ۳ ص ۹۲، كنز القوائد ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۴۷، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۳۰۳.
۲۷. قبضه وصيه وضمانه على ما فيها، على ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران عليه السلام، وعلى ما ضمن وأدى وصي عيسى بن مريم، وعلى ما ضمن الأوصياء قبلهم على أن محمد أفضل النبيين...؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۴۸۲.
۲۸. «لكن حين نزل برسول الله عليه السلام الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً، نزل به جبرئيل مع أسماء الله تبارك وتعالى من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد، مر بإخراج من عندك إلا وصيك ليقبضها منّا، وتشهدنا بدفعلك إياها إليه ضامناً لها، يعني علياً عليه السلام. فأمر النبي عليه السلام بإخراج من كان في البيت ما خلا علياً، وفاطمة فيما بين الستر والباب، فقال جبرئيل عليه السلام: يا محمد، ربك يقرئك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك، وشرطت عليك...؛ الكافي ج ۱ ص ۲۸۱، بحار الأنوار ج ۲ ص ۴۷۹، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۳۷۸.
۲۹. «قد عهدت إليك، أحدث العهد لك بمحضر أمي رب العالمين: جبرئيل وميكائيل، يا علي، بحقهما عليك إلا أنفذت وصيتي على ما فيها، وعلى قبولك إياها بالصبر والورع على منهاجي وطريقي... وإذا حضرتك الوفاة فأوص وصيتك إلى من يدعك على ما أوصيك...»؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۴۷۹.
۳۰. «عن علي بن عتبة، عن أبيه، قال: دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام أنا والمعلمي بن حنيس، فقال: يا عتبة، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقر به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا. وأما بيده إلى الوريد، قال: ثم أتاك وعمر إلي المعلمي أن سله، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأني شيء و يرى؟ فرد عليه بضعة عشر مرة: أي شيء و يرى؟ فقال في كلها: يرى. لا يزيد عليها، ثم جلس في آخرها فقال: يا عتبة! قلت: ليبيك وسعديك، فقال: أبيت إلا أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنما ديني مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كل ساعة؟ وبكيت، فرق لي فقال: براهما والله، قلت: بأبي أنت وأمي؟ فقال: ذاك رسول الله عليه السلام وعلي عليه السلام، يا عتبة لن تموت

نفس مؤمنة أبداً حتى تراهما. قلت: فإذا نظر إليهما المؤمن، أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا، بل يمضي أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله ﷺ عند رأسه، وعليه ﷺ عند رجليه، فيكبّ عليه رسول الله ﷺ فيقول: يا وليّ الله أبشر، أنا رسول الله، أتى خير لك ممّا ترك من الدنيا، ثمّ ينهض رسول الله فيقوم عليه عليّ صلوات الله عليهما، حتى يكبّ عليه فيقول: يا وليّ الله أبشر، أنا عليّ بن أبي طالب الذي كنت تحبني، أما لأنفعلك. ثمّ قال أبو عبد الله ﷺ: أما إنّ هذا في كتاب الله عزّ وجلّ، «لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، ورواه الشيخ الكليني في الكافي ج ٣ ص ١٢٩ باختلاف يسير، وكذلك رواه العياشي في تفسيره ج ٢ ص ١٢ باختلاف يسير.

قال العلامة المجلسي في شرح هذا الخبر: «إنّما ديني مع دمي»: المراد بالدم الحياة، أي ترك طلب الدين ما دمت حيّاً، فإذا ذهب دمي - أي متّ - كان ذلك - أي ترك الطلب - أو المعنى: إنّه إنّما يمكنني تحصيل الدين ما دمت حيّاً، فقله: فإذا ذهب دمي استفهام إنكاري، أي بعد الموت كيف يمكنني طلب الدين؟ وفي الكافي: إنّما ديني مع دينك، فإذا ذهب ديني كان ذلك، أي إنّ ديني إنّما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك، فإذا ذهب ديني لعدم علمي بما تعتقده كان ذلك، أي الخسران والهلاك والعذاب الأبدي، أشار إليه مبهماً لتفخيمه. وأمّا استشهاد ﷺ بالآية، فالظاهر أنّه فسّر البشري في الحياة الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون ﷺ فسّر البشري في الآخرة بذلك؛ لأنّ تلك الحالة من مقدّمات النشأة الآخرة، فالبشري في الحياة الدنيا بالمناجات الحسنة كما ورد في أخبار آخر، أو بما بشر الله في كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأوّل أظهر: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٦.

٣٧. «السلام على الدعاة إلى الله، والأدلاء على مرضات الله، والمستقرّين في أمر الله، والتامّين في محبّة الله، والمخلصين في توحيد الله، والمظهرين لأمر الله ونهيه، وعباده المكرّمين، الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، ورحمة الله وبركاته، السلام على الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة»: عيون أخبار الرضا ﷺ ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٣٢. «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: الغيبة للنعمان ص ٢٥٢.

٣٣. «فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول، وأمرك جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.

٣٤. هود: ٨٦

٣٥. «فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: «بِقِيَّةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»»: كمال الدين ص ٣٣١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٩٢.

٣٦. «فنحن وشيعتنا حزب الله»: التوحيد ص ١٦٦، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٥، ج ٢٤ ص ٢١٣.

٣٧. «الحمد لله ربّ العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، بارئ الخلاق أجمعين... أيّها القوم، إنّ الله تعالى - وله الحمد - ابتلانا بمصائب جليلة، ونعمة في الإسلام عظيمة، فقلّ أبو عبد الله ﷺ وعترته، وشي نساؤه وصبيته...»: مفير الأحران ص ١١٢.

٣٨. «السلام على الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة وأهل الذكر، وأولي الأمر، وبقيّة الله وخبرته وحزبه، وعبيته علمه، وحجّته وصرّاطه ونوره، ورحمة الله وبركاته»: عيون أخبار الرضا ﷺ ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٣٩. «الصُّرَاطُ وَالسُّرَاطُ وَالزُّرَاطُ: الطريق»: الصحاح ج ٣ ص ١١٣٩ «صرط»، لسان العرب ج ٧ ص ٣٤٠ «صرط»: «الصُّرَاطُ - بالكسر - الطريق»: تاج العروس ج ١٥ ص ٣٢٥ «صرط»: «سُرَطٌ: أصلٌ صحيحٌ واحد، يدلُّ على غيبةٍ في مرٍّ وذهابٍ: معجم مقاييس اللغة ج ٣ ص ١٥٢ «سُرَطٌ»: «والسُّرَاطُ لُغَةٌ فِي الصُّرَاطِ»: الصحاح ج ٣ ص ١١٣١ «سُرَطٌ»: «إِنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ هُوَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ الْوَاسِعُ مَادِيًّا أَوْ مَعْنَوِيًّا: التحقيق في كلمات القرآن ج ٦ ص ٢٢٨.

٤٠. «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد لنفسه وشهدت له ملائكته وأولو العلم من خلقه، لا إله إلا هو العزيز الحكيم، وأشهد أنّ محمداً عبده المنتجب ورسوله المرتضى، أرسله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدين كلّه ولو كره المشركون، وأشهد أنّكم الأئمة الراشدون المهديون المعصومون»: عيون أخبار الرضا ﷺ ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

۴۱. «عن سليم بن قيس الهلالي قال: سمعت أمير المؤمنين علياً عليه السلام يقول: احذروا على دينكم ثلاثة: رجلاً قرأ القرآن حتى إذا رأيت عليه بهجته اختلط سيفه على جاره ورواه بالشرك، فقلت: يا أمير المؤمنين أيهما أولى بالشرك؟ قال: الرامي. ورجلاً استخفته الأحاديث كلما أحدثت أحد وثة كذب مدّها بأطول منها، ورجلاً آتاه الله عز وجل سلطاناً فرغم أن طاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، وكذب؛ لأنه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، لا ينبغي للمخلوق أن يكون حبه لمعصية الله فلا طاعة في معصيته ولا طاعة لمن عصى الله، إنما الطاعة لله ولرسوله ولولاة الأمر، وإنما أمر الله عز وجل بطاعة الرسول؛ لأنه معصوم مطهر، لا يأمر بمعصيته، وإنما أمر بطاعة أولي الأمر؛ لأنهم معصومون مطهرون لا يأمرن بمعصيته»: الخصال ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۳۳۸ وح ۸۹ ص ۱۷۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۱۷۸ وح ۱۵ ص ۱۵۸، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۶۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۵۰۱.

۴۲. «سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿أَتَقُوا اللَّهَ وَكُفُّوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾، قال: إيانا عني»: الكافي ج ۱ ص ۲۰۸، بصائر الدرجات ص ۵۱، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۱، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۱، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۴۹۷، التفسير الصافي ج ۲ ص ۳۸۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۲۸۰.

۴۳. «وأشهد أنكم الأئمة الراشدون، المهديون المعصومون، المكرّمون المقربون، المتّقون الصادقون المصطفون، المطيّعون لله، القوامون بأمرة، العالمون بإرادته، الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، وارتضاكم لغيره، واختاركم لسرّه»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب ص لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المغازل لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.

«عن سدير قال: كنت أنا وأبو بصير ويحيى الزبّار وداود بن كثير في مجلس أبي عبد الله عليه السلام، إذ خرج إلينا وهو مغضب، فلما أخذ مجلسه قال: يا عجباً لأقوام يزعمون أنا نعلم الغيب! ما يعلم الغيب إلا الله عز وجل، لقد هممت بضرب جاريته فإلانة، فهربت منّي فما علمت في أي بيوت الدار هي. قال سدير: فلما أن قام من مجلسه وصار في منزله، دخلت أنا وأبو بصير وميسر وقلنا له: جعلنا فداك، سمعناك وأنت تقول كذا وكذا في أمر جاريته، ونحن نعلم أنك تعلم علماً كثيراً ولا تنسب إلى علم الغيب، قال: فقال: يا سدير: ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز وجل: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾؟ قال: قلت: جعلت فداك قد قرأته، قال: فهل عرفت الرجل؟ وهل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطرة من الماء في البحر الأخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟! قال: قلت: جعلت فداك ما أقل هذا، فقال: يا سدير، ما أكثر هذا، أن ينسب الله عز وجل إلى العلم الذي أخبرك به يا سدير، فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز وجل أيضاً: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾؟ قال: قلت: قد قرأته جعلت فداك، قال: أفمن عنده علم الكتاب كله أفهم، أم من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله، قال: فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب والله كله عندنا، علم الكتاب والله كله عندنا»: الكافي ج ۱ ص ۲۵۷، وراجع بصائر الدرجات ص ۲۳۳، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۱۹۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۵۲۳، غايه الغرام ج ۴ ص ۵۷.

۴۴. «اجتباكم بقدرته، بأنهم لما كانوا مظهر قدرته كما دلّت عليه الأخبار، فحينئذٍ معنى الاجتباء بالقدرة هو أنهم مصدر آثارها... فلا يكون أحدٌ في القدرة وآثارها مثلهم، فيكون الباء حينئذٍ بمعنى الالام الغائي، أي: اجتباهم لغاية إظهار قدرته تعالى»: الأنوار الساطعة ج ۳ ص ۳۲۲.

۴۵. «وكان الحجر حجراً متقوقاً في صخر، والباب من الحجر في ذلك الصخر المنقور كأنه حجر رحي في وسطه ثقب لطيف... وجعل يده اليسرى في ذلك الثقب»: الخرائج والجرائع ج ۱ ص ۱۶۰، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۹، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۴۰۵؛ «قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنا الهادي وأنا المهدي... وأنا يد الله المبسوطة على عباده»: التوحيد ص ۱۶۵، معاني الأخبار ص ۱۷، الاختصاص ص ۲۴۸، بحار الأنوار ج ۴ ص ۹ وح ۲۴ ص ۱۹۹ وح ۲۶ ص ۲۵۸، ينابيع المودة ج ۳ ص ۴۰۱.

۴۶. «عن جابر: إن علياً حمل الباب يوم خيبر، وإنه جُزِبَ بعد ذلك فلم يحمله أربعون رجلاً»: مناقب الإمام أمير المؤمنين لابن سليمان الكوفي ج ۲ ص ۵۶۲، فتح الباري ج ۷ ص ۳۶۷، المصنّف لابن أبي شيبة ج ۷ ص ۵۰۶، كنز العمال ج ۱۳ ص ۱۳۶، كشف الغطاء ج ۱ ص ۳۶۵، البداية والنهاية ج ۴ ص ۲۱۶، إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۱۰، السيرة النبوية لابن كثير ج ۳ ص ۳۵۹، سبل الهدى والرشاد ج ۵ ص ۱۲۸؛ «فاجتمع عليه بعده سبعون رجلاً فكان جهداً أن أعادوه مكانه»: السيرة الحلبية ج ۲ ص ۳۷، عتبات السالكين؛ «ولقد تكلف حمله أربعون رجلاً فما أطافوه»: الدعوات للراوندي ص ۶۴، الأمالي للصدوق ص ۶۰۴، روضة الواعظين ص ۱۲۷، مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۱۲۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۶ وح ۴۱ ص ۲۸۰.

۴۷. «والله ما قلعت باب خيبر ورميت به خلف ظهري أربعين ذراعاً بقوة جسدية، ولا حركة غذائية، لكنّي أيدت بقوة ملكوتية، ونفّس بنور ربها مضينة، وأنا من أحمد كالمضوء من الضوء، والله لو تظاهرت العرب على قتالي لما وُيئت»: الأمالي للصدوق ص ۶۰۴، روضة الواعظين ص ۱۲۷، عيون المعجزات

- لابن عبد الوهاب ص ٦، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٧٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٦، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٢٥، «ثم ألقاه من يده - أي وراء ظهره - ثمانين شبراً»: السيرة الحلبية ج ٢ ص ٧٣٧؛ «ثم رمى بالباب رمياً»: إعلام الوری ج ١ ص ٢٠٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٢.
٤٨. «عن أبي بصير قال: كنت مع أبي عبد الله عليه السلام، فذكر شيئاً من أمر الإمام إذا ولد، قال: واستوجب زيادة الروح في ليلة القدر، فقلت: جعلت فداك، أليس الروح جبرئيل؟ قال: جبرئيل من الملائكة، والروح خلق أعظم من الملائكة، أليس الله يقول: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ﴾: بصائر الدرجات ص ٤٨٤، مختصر بصائر الدرجات ص ٤، دلائل الإمامة للطبري ص ٣٥٥، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٦٤.
٤٩. «أيها الناس، إني لم أزل منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مشغولاً بغسله، ثم بالقرآن، حتى جمعته في هذا الثوب، فلم ينزل الله علي نبيّه آية من القرآن وقد جمعتها كلها في هذا الثوب، وليست منه آية أقرأها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلمني تأويلها...»: الاحتجاج ج ١ ص ١٠٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٦٥، وج ٨٩ ص ٤٠، غاية المرام ج ٥ ص ٣١٦، بيت الأحران ص ١٠٦.
٥٠. «فقال عمر: ما أغنانا بما معنا من القرآن عما ندعوننا إليه...»: نفس المصادر السابقة.
٥١. «واجتباكم بقدرته، وأعزكم بهداه، وخصكم ببرهانه، وانتجيبكم بنوره، وأيدكم بروحه، ورضيكم خلفاء في أرضه، وحججاً على برئته، وأنصاراً لدينه وحفظه لسره، وخزنة لعلمه، ومستودعاً لحكمته، وتراجمه لوجيهه، وأركاناً لتوحيدده، وشهداءً على خلقه»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٥٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
- «عن إسحاق بن راهويه، قال: لما وافى أبو الحسن الرضا عليه السلام بنسبايور وأراد أن يخرج منها إلى المأمون، اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا له: يا بن رسول الله، ترحل عنا ولا تحدثنا بحديث فنستفيده منك؟ وكان قد قعد في العمارة، فأطلع رأسه وقال: سمعتُ أبي موسى بن جعفر يقول: سمعتُ أبي جعفر بن محمد يقول: سمعتُ أبي محمد بن علي يقول: سمعتُ أبي علي بن الحسين يقول: سمعتُ أبي الحسين بن علي بن أبي طالب يقول: سمعتُ أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب يقول: سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: سمعتُ جبرئيل يقول: سمعتُ الله جل جلاله يقول: لا إله إلا الله حصني، فمن دخل حصني أمن من عذابي. قال: فلما مرّت الراحلة نادانا: بشرونها وأنا من شرونها»: التوحيد للصدوق ص ٢٥، الأمالي للصدوق ص ٣٠٦، ثواب الأعمال ص ٦، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ١٤٤، معاني الأخبار ص ٣٧١، الجواهر السنية ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٧، ج ٤٩ ص ١٢٣، نور البراهين ج ١ ص ٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٣٩، بشارة المصطفى ج ١٣ ص ٤١٣، وراجع روضة الواعظين ص ٤٢، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٩٦، بتايع المودة ج ٣ ص ١٢٣.
٥٢. «عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قوله: ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾، قال: هم الأئمة تُعرض عليهم أعمال العباد كل يوم إلى يوم القيامة»: بصائر الدرجات ص ٤٤٧، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٥، «عن بريد العجلي قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسألته عن قوله تعالى: ﴿أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾، قال: إيانا عني»، «عن معلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قول الله تبارك وتعالى: ﴿أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾، قال: هو رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والأئمة عليهم السلام تُعرض عليهم أعمال العباد كل خميس»، «عن الميموني قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾، قال: هم الأئمة»: بصائر الدرجات ص ٤٤٧، وراجع الكافي ج ١ ص ٢١٩، معاني الأخبار ص ٣٩٢، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢١، جمال الأسبوع ص ١١٦، سعد السعود ص ٩٨، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ١ ص ٣٩٥، تفسير العنبري ج ٢ ص ١٠٩، تفسير القتيبي ج ١ ص ٣٥٤، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٠٧، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٥٧.
٥٣. «خرجتُ من عند أبي عبد الله عليه السلام ليلةً ممسياً، فأتيت منزلي بالمدينة، وكانت أمي معي، فوقع بيني وبينها كلام، فأغلظت لها، فلما أن كان من الغد صليتُ الغداة وأتيت أبا عبد الله عليه السلام، فلما دخلت عليه فقال لي مبتدأ: يا أبا مهزم، مالك ولخالدة أغلظت في كلامها الباردة؟ أما علمت أن بطنها منزلٌ قد سكتته، وأن حجرها مهدٌ قد غمزته، وتديها وعاءٌ قد شربته؟ قال: قلت: بلى، قال: فلا تغلظ لها»: بصائر الدرجات ص ٢٦٣، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٩٠، الخرائج والجرائج ج ٢ ص ٧٢٩.
٥٤. «فلما رأى ذلك شمر بن ذي الجوشن، استدعى الفرسان فصاروا في ظهور الرجالة، وأمر الرماة أن يرموه، فرشقوه بالسهام حتى صار كالفنذ»: الإرشاد ج ٢ ص ١١١، روضة الواعظين ص ٢٠٨، إعلام الوری ج ١ ص ٤٦٨، وليس فيه من «استدعى» إلى «الرجالة».
٥٥. «فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر على جبهته هشماً...»: مفير الأحران ص ٧٣.
٥٦. «فوقف يستريح وقد ضعف عن القتال... فأناه سهمٌ محدّدٌ مسمومٌ له ثلاث شعب، فوقع في قلبه»: مقتل الحسين للخوارزمي ج ٢ ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٥٣.

۵۷. «فقال الحسين: بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله»: مقتل الحسين للخوارزمي ج ۲ ص ۳۴: «فرماه... وأبو أيوب الغنوي بسهم مسموم في حلقة، فقال: بسم الله ولا حول ولا قوة إلا بالله، وهذا قبيل في رضى الله: المناقب لابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۴ ص ۵۵.
۵۸. «فإذا امتلأت قال: اللهم إن هذا فيك قليل»: الدرر النظيم ص ۵۵۱.
۵۹. «وقال: هكذا والله أكون حتى ألقى جدّي محمداً وأنا مخضوبٌ بدمي»: مقتل الحسين للخوارزمي ج ۲ ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۴ ص ۵۳.
۶۰. «وقد أصابته انتنان وسبعون جراحة»: مثير الأحران ص ۷۳.
۶۱. «... وأعلاماً لعباده، وماناراً في بلاده، وأدلاءً على صراطه، عصمكم الله من الزلزل، وأمنكم من الفتن، وطهركم من الدنس، وأذهب عنكم الرجس وطهركم تطهيراً، فعظمتكم جلاله، وأكبرتم شأنه، ومجدتكم كرمه، وأدمتكم ذكره، ووكدتكم ميثاقه، وأحكمتم عقد طاعته، ونصحتكم له في السر والعلانية، ودعوتكم إلى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة، وبذلتكم أنفسكم في مرضاته، وصبرتم على ما أصابكم في جنبه»: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشريعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳: «وقال: صبراً على قضائك يا رب، لا إله سواك، يا غياث المستغيثين...»: موسوعة كلمات الإمام الحسين ص ۶۱۵.
۶۲. «عن عبد الملك عن بشير النبال، قال: كنت على الصفا وأبو عبد الله قائمٌ عليها، إذا انحدر وانحدرت في أثره. قال: وأقبل أبو الدانيق على جمازته ومعه جنده على خيلٍ وعلى إبل، فزحموا أبا عبد الله حتى خفت عليه من خيلهم، فأقبلت أفيه بنفسي وأكون بينهم وبينه بيدي. قال: فقلت في نفسي: يا رب، عبدك وخير خلقك في أرضك وهؤلاء شر من الكلاب قد كانوا يعتبون به. قال: فالتفت إليّ وقال: يا بشير! قلت: لبيك، قال: ارفع طرفك لتنظر: قال: فإذا والله واقيةٌ واقيةٌ (د) من الله أعظم مما عسيت أن أصغه. قال: فقال: يا بشير، إنا أعطينا ما ترى، ولكننا أمرنا أن نصير فصيبرنا: الأصول الستة عشر ص ۱۰، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۴۵۳.
۶۳. «قد عجبت من صبرك ملائكة السموات»: المزار لابن المشهدي ص ۵۰۴، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۴۰.
۶۴. «عن صفوان قال: سمعتُ أبا الحسن يقول: إن لنا إنياب هذا الخلق وعلينا حسابهم»: تفسير فرائد الكوفي ص ۵۵۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۰۲ و ج ۲۴ ص ۲۷۲: «عن سماعة قال: كنت قاعداً مع أبي الحسن الأول والناس في الطواف في جوف الليل، فقال: يا سماعة، إنياب إنياب هذا الخلق وعلينا حسابهم، فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عز وجل حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك، وما كان بينه وبين الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك، وعرضهم الله عز وجل». الكافي ج ۸ ص ۱۶۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۷، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۵۶۸.
۶۵. «عن أبي حمزة، قال: قال لنا علي بن الحسين: أئى البقاع أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إن أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه، ألف سنة إلا خمسين عاماً يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ولقى الله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الكافي ج ۸ ص ۲۵۳، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشريعة ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالي للطوسي ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۲۶: «عن زيد بن علي، عن أبيه، عن جدّه، عن النبي: قال: يا علي، لو أن عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه، وكان له مثل جبل أهدأ فأنفقه في سبيل الله، ومدّ عمره حتى حجّ ألف عام على قدميه، ثم قُتل بين الصفا والمروة مظلوماً، ثم لم يوالك يا علي، لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ۶۷، مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۲، كشف الغمّة ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴ و ج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدير ج ۲ ص ۳۰۲ و ج ۹ ص ۲۶۸، بشارة المصطفى ص ۱۵۳.
۶۶. «كنت في مجلس أبي جعفر إذ دخل عليه عمرو بن عبيد فقال له: جعلت فداك، قول الله تبارك وتعالى: ﴿وَمَنْ يَخْلُقْ عَلَيَّ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾، ما ذلك الغضب؟ فقال أبو جعفر: هو العقاب يا عمرو، إنه من زعم أن الله عز وجل زال من شيء إلى شيء، فقد وصفه صفة مخلوق، إن الله عز وجل لا يستغفّر شيء ولا يغفّره: الكافي ج ۱ ص ۱۱۰، التوحيد للصدوق ص ۱۶۸، معاني الأخبار ص ۱۹، بحار الأنوار ج ۴ ص ۶۵، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۳۸۶: «عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه رفعه إلى أبي عبد الله في قوله الله عز وجل: ﴿فَلَمَّا سَفَوْنا أَنْتَقَمْنَا﴾، قال: إن الله تبارك وتعالى لا يأسف كأسفنا، ولكنّه خلق أولياء لنفسه يأسفون ويرضون، وهم مخلوقون مدبرون، فجعل رضاهم لنفسه رضئ، وسخطهم لنفسه سخطاً، وذلك لأنّه جعلهم الدعاة إليه والأدلاء عليه، فلذلك صاروا كذلك، وليس أنّ ذلك يصل إلى الله كما يصل إلى خلقه، ولكن هذا معنى ما قال من ذلك، وقد قال أيضاً: من أهان لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة ودعاني إليها، وقال أيضاً: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾، وقال أيضاً: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...: الكافي ج ۱ ص ۱۴۵، التوحيد للصدوق ص ۱۶۹، معاني الأخبار ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۴ ص ۶۶، التفسير الصافي ج ۴ ص ۳۹۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۶۰۸.

٦٧. «وأقمتم الصلاة وآتيتهم الزكاة، وأمرتم بالمعروف ونهيتهم عن المنكر، وجاهدتم في الله حقَّ جهاده، حتَّى أعلنتم دعوتَه، وبَيَّنتم فرائضه، وأقمتم حدوده، ونشرتُم شرائع أحكامه، وسننتم سنته، وصرتُم في ذلك منه إلى الرضا، وسلَّمتم له القضاء، وصدَّقتم من رسله من مضى، فالراغب عنكم مارق، والألزم لكم لاحق، والمقصر في حقِّكم زاهق، والحقُّ معكم وفيكم ومنكم وإليكم، وأنتم أهلُه ومعذنه، وميراث النبوة عندكم، وإتباب الخلق إليكم، وحسابهم عليكم، وفصل الخطاب عندكم، وآيات الله لديكم، وعزائمهم فيكم، ونوره وبرهانه عندكم، وأمره إليكم، من والاكم فقد والى الله، ومن عاداكم فقد عادى الله، ومن أحيَّكم فقد أحبَّ الله، ومن أبغضكم فقد أبغض الله، ومن اعتصم بكم فقد اعتصم باللَّه: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٦٨. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا كان يوم القيامة، جمع الله الناس من صعيدٍ واحدٍ من الأولين والآخرين، عرأةً خفاةً، فيقفون على طريق المحشر، حتَّى يعرفوا عرفاً شديداً، وتشتدُّ أنفاسهم، فيمكثون بذلك مقدار خمسين عاماً، قال: فقال أبو جعفر عليه السلام: فثمَّ قول الله تعالى: ﴿فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾. قال: ثمَّ ينادى مناد من تلقاء العرش: أين النبيُّ الأُمِّيُّ؟ قال: فيقول الناس: قد أسمعتم فسمِّ باسمه، قال: فينادي: أين نبيُّ الرحمة محمد بن عبد الله الأُمِّيُّ؟ قال: فيقدم رسول الله أمام الناس كلَّهم حتَّى ينتهي إلى الحوض، طوله ما بين أبلة إلى صنعاء، فيقف عليه، ثمَّ ينادي بصاحبكم، فيتقدَّم أمام الناس فيقف معه، ثمَّ يؤذَن للناس ويمزَّون...: الأمالي للمفيد ص ٢٩٠، الأمالي للغوسي ص ٦٧، تفسير فرات الكوفي ص ٢٥٩، بشارة المصطفى ص ٢٠، كشف الغمَّة ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٧.

٦٩. «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأوَّل ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقنا أظلمة خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار: بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٠٧: «أوَّل ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الغمَّة ج ١ ص ٢٦٥، تفسير الآلوسي ج ١ ص ٥١، ينابيع المودة ج ١ ص ٥٦، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤: «عن مرازم عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إنِّي خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قيل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرضي وبحري، فلم تزل تهلمني وتمجِّدني، ثمَّ جمعتم روحكما فجعلتكما واحدة، فكانت تمجِّدني وتقديسني وتهلمني، ثمَّ قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمدٌ واحد، وعلِيٌّ واحد، والحسن والحسين ثنتان، ثمَّ خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثمَّ مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا: الكافي ج ١ ص ٤٤٠، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٦٥: «عن محمد بن سنان قال: كتبت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام، فأجرت اختلاف الشيعة، فقال: يا محمد، إنَّ الله تبارك وتعالى لم يزل متفرِّداً بوحديته، ثمَّ خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكثوا ألف دهر، ثمَّ خلق جميع الأشياء...: الكافي ج ١ ص ٤٤١، المحاضر للحلي ص ٢٨٥، حلية الأبرار ج ١ ص ١٨، بحار الأنوار ج ١٥ ص ١٩: «عن المفضل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام كيف كنتم حيث كنتم في الأظلمة؟ فقال يا مفضل، كنا عند ربنا ليس عنده أحدٌ غيرنا، في ظلِّ خضراء، نسبحه ونقدسه ونهلِّله ونمجِّده، وما من ملك مقرَّب ولا ذي روح غيرنا، حتَّى بدله في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثمَّ أنهى علم ذلك إلينا: الكافي ج ١ ص ٤٤١، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤ وج ٥٤ ص ١٩٦: «عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إنَّ الله كان إذ لا كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الذي نُورَت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الذي نُورَت منه الأنوار، وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً، فلم يزالا نورين أوَّلين، إذ لا شيء كون قبلهما، فلم يزالا بجريان طاهرين مطهَّرين في الأصلاب الطاهرة، حتَّى افترقا في أطهر طاهرين، في عبد الله وأبي طالب: الكافي ج ١ ص ٤٤٢، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٤٩، مكياك المكارم ج ١ ص ٣٦٨: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أوَّل ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره واشتقَّه من جلال عظمته، فأقبل يطوف بالقدرة حتَّى وصل إلى جلال العظمة في ثمانين ألف سنة، ثمَّ سجد لله تعظيماً، ففتق منه نور علي عليه السلام، فكان نوري محيطاً بالعظمة، ونور عليٍّ محيطاً بالقدرة، ثمَّ خلق العرش واللوح، والشمس وضوء النهار ونور الأبصار، والعقل والمعرفة، وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢.

٧٠. در این فقره زیارت، اختلاف نسخه وجود دارد که ما نسخه «الخلقنا» را به جای «الخلقنا» انتخاب نمودیم.

٧١. «أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمة الموصولة، والآية المخزونة، والأمانة المحفوظة، والباب المبتلى به الناس، من أتاكم نجى، ومن لم يأتكم هلك، إلى الله تدعون، وعليه تدلون، وبه تؤمنون، وله تسلَّمون، وبأمره تعملون، وإلى سبيله ترشدون، ويقول له تحمسون، سعد من والاكم، وهلك من عاداكم، وخاب من جحدكم، وضلَّ من فارقكم، وفاز من تمسَّك بكم، وأمن من لجأ إليكم، وسلَّم من صدَّقكم، وهدى من اعتصم بكم، من اتَّبِعكم فالجنة مأواه، ومن خالفكم فالنار مثواه ومن جحدكم كافر، ومن حاربكم مشرك، ومن ردَّ عليكم في أسفل دركٍ من الجحيم، أشهد أنَّ هذا سابقٌ لكم فيما مضى، وجارٍ لكم فيما بقي، وأنَّ أرواحكم ونوركهم وطينتكم واحدة، طابت وطهرت بعضها من بعض، خلقكم الله أنواراً فجعلكم

بعرشه محدقين، حتى من علينا بكم فجعلكم في بيوت الله أن تُرفع ويُذكر فيها اسمه، وجعل صلواتنا عليكم، وما خصنا به من ولا يتكم طيباً لخلقنا، وطهارةً لأنفسنا، وتركيباً لنا، وكفارةً لذنوبنا، فكنا عنده مسلمين بفضلكم، ومعروفين بتصديقنا إياكم، فبلغ الله بكم أشرف محل المكرمين، وأعلى منازل المقرّبين، وأرفع درجات المرسلين، حيث لا يلحقه لاحق، ولا يفوقه فائق، ولا يسبقه سابق، ولا يطمع في إدراكه طامع، حتى لا يبقى ملكٌ مقرّب، ولا نبيٌّ مرسل، ولا صديقٌ ولا شهيد، ولا عالمٌ ولا جاهل، ولا دينيٌ ولا فاضل، ولا مؤمنٌ صالحٌ ولا فاجرٌ طالح، ولا جبارٌ عنيد، ولا شيطانٌ مرید، ولا خلقٌ فيما بين ذلك شهيد، إلا عرفهم جلاله أكرمكم وعظّم خطرکم وکثير شأنکم، وتمام نورکم، وصدق مقاعدکم، وثبات مقامکم، وشرف محلکم ومنزلتکم عنده، وكرامتکم عليه، وخاصتکم لديه، وقرب منزلتکم منه، بأبي أنتم وأمي وأهلي ومالي وأسرتي: «عین أخبار الرضا» ج ١ ص ٣٠٥، کتاب ما لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشريعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

«أسكن الله عز وجل آدم وزوجته الجنة، قال لهما: «وَكَلَّا مِثْهَا زَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تُقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» يعني شجرة الحنطة، «فَتَكُونَا مِنَ الْأَطْلُوبِينَ»، فنظر إلى منزلة محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من بعدهم، فوجدها أشرف منازل أهل الجنة، فقال: يا ربنا، لمن هذه المنزلة؟ فقال الله جل جلاله: أرفعا رؤوسكما إلى ساق عرشي، فرفعا رؤوسهما فوجدا اسم محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم صلوات الله عليهم مكتوبة على ساق العرش ينور من نور الجبار جل جلاله، فقال: يا ربنا، ما أكرم أهل هذه المنزلة عليك، وما أحبتهم إليك، وما أشرفهم لديك... يا آدم ويا حواء، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى وأحلّ بكما هواي...: «معاني الأخبار» ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غاية المرام ج ٤ ص ١٨٨.

٧٢. «عن علي بن الحسين»: يا أبا خالد، إن أهل زمان غيبته القائلون بإمامته المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كل زمان؛ لأن الله تعالى ذكره أعظمهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله ﷺ بالسيف، أولئك المخلصون حقاً، وشيعتنا صدقاً، والدعاة إلى دين الله سراً وجهراً. وقال: انتظر الفرج من أعظم الفرج: «كمال الدين» ج ٢ ص ٣٢٠، الاحتجاج ج ٢ ص ٥٠، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣٨٧، وج ٥٢ ص ١٢٢، إعلام الوری ج ٢ ص ١٩٦، قصص الأنبياء ص ٣٤٤، مكيال السكارم ج ٢ ص ١٢٩.

٧٣. «قال الصادق»: ليس منّا من لم يؤمن بربعتنا: الهداية للصدوق ص ٢٦٦، مستدرک الوسائل ج ١٤ ص ٤١٥، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٣٦، وج ١٠٠ ص ٣٢٥.

٧٤. «من زار واحداً منا كمن زار الحسين»: نواب الأعمال ص ٩٨، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٥٦٧، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٨٥، بحار الأنوار ج ٩٧ ص ١١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٦٨؛ «عن يحيى بن سليمان المازني، عن الإمام الكاظم»: من زار قبر ولدي علي، كان له عند الله عز وجل سبعين حجةً مبرورة، قلت: سبعين حجةً؟ قال: نعم وسبعين ألف حجة، قلت: سبعين ألف حجة؟ فقال: ربّ حجةٍ لأتقبل، من زاره أوابت عنده ليلة، كان كمن زار الله في عرشه. قلت: كمن زار الله في عرشه؟ قال: نعم إذا كان يوم القيامة كان على عرش الرحمن أربعة من الأولين وأربعة من الآخرين، فأما الأربعة الذين هم من الأولين فنوح وإبراهيم وموسى وعيسى، وأما الأربعة الآخرون فمحمد وعلي والحسن والحسين، ثم يمدّ المظلم فيقعده معنا من زار قبور الأئمة، ألا إن أعلاها درجة وأقربهم حبوّة زوّار قبر ولدي علي: «الكافي» ج ٤ ص ٥٨٥، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٢٩١؛ «عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله»: قال: من زار قبر الحسين يوم عرفة، كتب الله له ألف حجة مع القائم، وألف عمرة مع رسول الله ﷺ، وعق ألف نسمة، وحملان ألف فرس في سبيل الله، وسمّاه الله عبدي الصديق آمن بوعدي، وقالت الملائكة: فلان صدق زكاه الله من فوق عرشه، وسمّي في الأرض كزوّبياً: كامل الزيارات ص ٣٢، بحار الأنوار ج ٩٨ ص ٨٨.

٧٥. اخرج يا علي إلى ما أجمع عليه المسلمون، وألا قتلناك: مختصر بصائر الدرجات ص ١٩٢، الهداية الكبرى ص ٤٠٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨؛ إن لم تخرج يابن أبي طالب وتدخل مع الناس لأحرقن البيت بمن فيه: الهجوم على بيت فاطمة ص ١١٥؛ والله لتخرجن إلى البيعة ولتبايعن خليفة رسول الله، وألا أضرمتم عليكم النار...: كتاب سليم بن قيس ص ١٥٠، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٦٩.

٧٦. فجاء عُمَرُ ومعه قيس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يابن الخطاب! أترارك محرّفاً عليّ بابي؟! قال: نعم! وذلك أقوى فيما جاء به أبوك: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩.

٧٧. «وقلتُ لخالد بن الوليد: أنت ورجالك هلموا في جمع الحطاب...»: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٩٣، بيت الأحران ص ١٢٠.

٧٨. «فجاء عُمَرُ ومعه قيس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يابن الخطاب! أترارك محرّفاً عليّ بابي؟! قال: نعم!»: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩؛ «فقال عمر بن الخطاب: أضرموا عليهم البيت ناراً...»: الأمالي للمفيد ص ٤٩، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١؛ «وكان

- يصيح: أحرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ والحسن والحسين: الملل والنحل ج ١ ص ٥٧.
٧٩. «فُسرَّب عُمَرُ الباب برجله فكسره، وكان من سَعَفٍ، ثم دخلوا فأخرجوا عليّاً مَلْبِياً...»: تفسير العنَّاشي ج ٢ ص ٦٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧.
٨٠. «وهي تجهز بالكاء تقول: يا أبتاه يا رسول الله! ابتلك فاطمة تُضرب؟!...»: الهداية الكبرى ص ٤٠٧؛ «وقالت: يا أبتاه يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك وابتنتك؟!...»: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩٤.
٨١. «فاطمة بضعة مني، يؤذيني ما آذاها»: مسند أحمد ج ٤ ص ٥، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٤١، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، المستدرک ج ٣ ص ١٥٩، أمالي العافظ الإصفهاني ص ٤٧، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٢٧٢، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٥٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠؛ «فاطمة بضعة مني، يربيني ما رابها، ويؤذيني ما آذاها»: المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٤٠٤، نظم درر السطنين ص ١٧٦، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٧، وراجع: صحيح البخاري ج ٤ ص ٢١٠ و ٢١٢ و ٢١٩، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢٥٥، فتح الباري ج ٧ ص ٦٣، مسند أبي يعلى ج ١٣ ص ١٣٤، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٤٠٨، المعجم الكبير ج ٢٠ ص ٢٠، الجامع الصغير ج ٢ ص ٢٠٨، فيض القدير ج ٣ ص ٢٠ و ٤ ص ٢١٥ و ٦ ص ٢٤، كشف الغطاء ج ٢ ص ٨٦، الإصابة ج ٨ ص ٢٦٥، تهذيب التهذيب ج ١٢ ص ٣٩٢، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٤، البداية والنهاية ج ٦ ص ٣٦٦، المجموع للنووي ج ٢٠ ص ٢٤٤، تفسير التعلبي ج ١٠ ص ٣١٦، التفسير الكبير للرازي ج ٩ ص ١٦٠ و ٢٠ و ٤ ص ٢١٥ و ٦ ص ٣٠ و ١٢٦ و ٣٨ ص ١٤١، تفسير القرطبي ج ٢٠ ص ٢٢٧، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٢٦٧، تفسير التعالبي ج ٥ ص ٣١٦، تفسير الألوسي ج ٢٦ ص ١٦٤، الطبقات الكبرى لابن سعد ج ٨ ص ٢٦٢، أسد الغابة ج ٤ ص ٣٦٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠، تذكرة الحفاظ ج ٤ ص ١٢٦٦، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١١٩ و ٣ ص ٣٩٣ و ١٩ ص ٤٨٨، إمتاع الأسماع ج ١٠ ص ٢٧٣ و ٢٨٣، المناقب للخوارزمي ص ٣٥٣، يتابع المودة ج ٢ ص ٥٢ و ٥٣ و ٥٨ و ٧٣، السيرة الحلبية ج ٣ ص ٤٨٨، الأمالي للصدوق ص ١٦٥، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ١٢٥، الأمالي للطوسي ص ٢٤، النوادر للراوندي ص ١١٩، كفاية الأثر ص ٦٥، شرح الأخبار ج ٣ ص ٣٠، تفسير فوات الكوفي ص ٢٠، الإقبال بالأعمال ج ٣ ص ١٦٤، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٣١١، بشارة المصطفى ص ١١٩، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٣٣٧ و ٣٠ ص ٣٤٧ و ٣٥٣ و ٣٦٦ ص ٣٠٨ و ٣٧ ص ٦٧.
٨٢. «بأبي أنتم وأمي وأهلي ومالي وأسرتي، أشهد الله وأشهدكم أنني مؤمنٌ بكم وبما أمنتكم به، كافرٌ بعدوكم وبما كفرتم به، مستبصرٌ بشأنكم وبضلالة من خالفكم، موالٍ لكم ولأولياكم، مبغضٌ لأعدائكم ومعادٍ لهم، سلمٌ لمن سالمكم، وحربٌ لمن حاربكم، محققٌ لما حققتم، مبطلٌ لما أبطلتم، مطيعٌ لكم، عارفٌ بحقكم، مفرٌ بفضلكم، محتملٌ لعلمكم، محتجبٌ بدمتكم معترفٌ بكم، ومؤمنٌ بأبيابكم، مصدقٌ برجعتكم، منتظرٌ لأمركم، مرتقبٌ لدولتكم، أخذٌ بقولكم، عاملٌ بأمركم، مستجيبٌ بكم، زائرٌ لكم، لا أتدُّ عائداً بقبوركم، مستشفعٌ إلى الله عزَّ وجلَّ بكم، ومتقرَّبٌ بكم إليه، ومقدِّمكم أمام ظليتي وحوائجي وإرادتي في كلِّ أحوالي وأموري، مؤمنٌ بسركم وعلايتكم، وشاهدكم وغائبكم، وأولكم وآخركم، ومفوضٌ في ذلك كلِّه إليكم ومسلمٌ فيه معكم، وقلبي لكم سلم، ورأبي لكم تبع، ونصرتي لكم معدة، حتَّى يحيي الله دينه بكم ويردكم في أيامه، ويظهركم لعدله، ويمكنكم في أرضه، فمعكم معكم لا مع عدوكم، أمنت بكم، وتوليت أخرجكم بما توليت به أولكم، ويرثت إلى الله عزَّ وجلَّ من أعدائكم، ومن الجبت والطاغوت والشياطين وحزبهم الظالمين لكم، والجاحدين لحقكم، المارقين من ولايتكم، والغاصبين لإرثكم، الشاكين فيكم، المنحرفين عنكم، ومن كلِّ وليجة دونكم، وكلِّ مطاع سواكم، ومن الأئمة الذين يدعون إلى النار، فبئنتي الله أبداً ما حببت على مواليتكم ومحبتكم ودينكم، ووقفتي لطاعتكم، ورزقتي شفاعتكم، وجعلني من خيار مواليتكم التابعين لما دعوتم إليه، وجعلني ممن يقتص آثاركم، ويسلك سبيلكم، ويهتدي بهداكم، ويحشر في زمركم، ويكر في رجعتكم، وبملك في دولتكم، وبشرف في عافيتكم، ويمكن في أيامكم، وتقر عيبه غداً برويتكم»: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المرآة لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٨٣. «عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: قلت لعلي بن موسى الرضا: يا بن رسول الله، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أنَّ المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة؟ فقال: يا أبا الصلت، إنَّ الله تبارك وتعالى فضل نبيه محمداً ﷺ على جميع خلقه من النبيين والملائكة، وجعل طاعته طاعته، ومتابعته متابعته، وزيارته في الدنيا والآخرة زيارته...: الأمالي للصدوق ص ٥٤٥، التوحيد للصدوق ص ١٧٨، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٠٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٢٥، الاحتجاج ج ٢ ص ١٨٩، بحار الأنوار ج ٤ ص ٣١، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٣٣، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٦٠.

٨٤. «عن أبي بصير يحيى بن أبي القاسم، قال: سألت جابر بن يزيد الجعفي جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن تفسير هذه الآية: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾، فقال عليه السلام: إن الله سبحانه لما خلق إبراهيم عليه السلام كشف له عن بصره، فنظر فرأى نوراً إلى جنب العرش، فقال: إلهي ما هذا النور؟ فقيل له: هذا نور محمد عليه السلام صفوتي من خلقي، ورأى نوراً إلى جنبه فقال: إلهي ما هذا النور؟ فقيل له: هذا نور علي بن أبي طالب عليه السلام ناصر ديني، ورأى إلى جنبيهما ثلاثة أنوار فقال: إلهي وما هذه الأنوار؟ فقيل: هذا نور فاطمة فطمعت محبتها من النار، ونور ولديها الحسن والحسين عليهما السلام. ورأى تسعة أنوار قد حَفُوا بهم فقال: إلهي وما هذه الأنوار التسعة؟ قيل: يا إبراهيم هؤلاء الأئمة من ولد علي وفاطمة، فقال إبراهيم: إلهي بحق هؤلاء الخمسة إلا عرفنتني من التسعة؟ قيل: يا إبراهيم، أولهم علي بن الحسين، وابنه محمد، وابنه جعفر، وابنه موسى، وابنه علي، وابنه محمد، وابنه علي، وابنه الحسن، والحجة القائم ابنه. فقال إبراهيم: إلهي وسيدتي أرى أنواراً قد أهدقوا بهم لا يحصي عددهم إلا أنت. قيل: يا إبراهيم، هؤلاء شيعتهم وشيعة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، فقال إبراهيم: وبما تُعرف شيعته؟ قال: بصلاة إحدى وخمسين، والجهر بيسم الله الرحمن الرحيم، والقنوت قبل الركوع، والتختم في اليمن، فعند ذلك قال إبراهيم: اللهم اجعلني من شيعة أمير المؤمنين. قال إبراهيم: اللهم اجعلني من شيعة أمير المؤمنين. قال: فأخبر الله في كتابه فقال: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾: بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٨ و ج ٣٦ ص ١٥٢، جامع أحاديث الشيعة ج ٥ ص ١٣٣، غاية المرام ج ١ ص ٤٤.
٨٥. «ثم قال أبو جعفر عليه السلام: فنحن أول خلق ابتداء الله، وأول خلق عبد الله وسبحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسبيحهم وعبادتهم من الملائكة والأدبيين، فبنا عرف الله، وبنا وُحِدَ الله، وبنا عبد الله، وبنا أكرم الله من أكرم من جميع خلقه، وبنا أتاب الله من أتاب، وعاقب من عاقب: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٥، غاية المرام ج ١ ص ٤٢، «فكنا أول من أقر بذلك، ثم قال لمحمد عليه السلام وعزتي وجلالي وعلو شأني، لولاك ولولا علي وعترتكما الهاديون والمهديون الرائدون ما خلقت الجنة والنار، ولا المكان ولا الأرض ولا السماء، ولا الملائكة ولا خلقاً ما عبادني. يا محمد، أنت خليلي وحببي وصفي وخيرتي من خلقي، أحب الخلق إلي وأول من ابتدأت إخراجهم من خلقي، ثم من بعدك الصديق علي أمير المؤمنين وصي، به أهدتكم ونصرتكم، وجعلته العروة الوثقى ونور أوليائي ومنار الهدى، ثم هؤلاء الهداة المهتدون، من أجلكم ابتدأت خلق ما خلقت، وأنتم خيار خلقي فيما بيني وبين خلقي، خلقتكم من نور عظمي واحتجت بكم عن سواكم من خلقي...»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٩، غاية المرام ج ١ ص ٤١.
٨٦. «روي أن الصادق عليه السلام لقيه فقال: سمعتك أمك سيداً ووقفت في ذلك، أنت سيد الشعراء»: الغدير ج ٢ ص ٢٤٠.
٨٧. «بأبي أنتم وأمي ونفسي وأهلي ومالي، من أراد الله بدأ بكم، ومن وحده قُبل عنكم، ومن قصده توجه بكم، موالي لا أحصي ثناءكم ولا أبلغ من المدح كنهكم، ومن الوصف قدركم، وأنتم نور الأخبار، وهداة الأبرار، وحجج الجبار، بكم فتح الله وبكم يختم، وبكم ينزل الغيث، وبكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه، وبكم ينقش الهمم ويكشف الضر، وعندكم ما نزلت به رسله، وهبطت به ملائكته، وإلي جدكم بعث الروح الأمين - وإن كانت الزيارة لأمر المؤمنين عليهم السلام - فقل: وإلي أخيك بعث الروح الأمين -، أتاكم الله ما لم يوت أحداً من العالمين، طأطأ كل شريفٍ لشرفكم، وبخع كل متكبرٍ لطاعتكم، وخضع كل جبارٍ لفضلكم، وذلك كل شيء لكم، وأشرق الأرض بنوركم، وفاز الفائزون بولايتكم، بكم يُسلك إلى الرضوان، وعلي من جسده ولا يتنكم غضب الرحمان. بأبي أنتم وأمي ونفسي وأهلي ومالي، ذكركم في الذاكرين، وأسماءكم في الأسماء، وأجسادكم في الأجساد، وأرواحكم في الأرواح، وأنفسكم في النفوس، وآثاركم في الآثار، وقبوركم في القبور، فما أحلى أسماءكم، وأكرم أنفسكم، وأعظم شأنكم، وأجل خطركم، وأوفى عهدكم»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٥٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
- «حدث الحسين بن عون قال: دخلت على السيد ابن محمد الجميري عانداً في علته التي مات فيها، فوجدته يُساق به، ووجدت عنده جماعة من جيرانه وكانوا عثمانية، وكان السيد جميل الوجه، رطب الجبهة، عريض ما بين السالفين، فبدت في وجهه نكتة سوداء مثل النقطة من المداد، ثم لم تزل تزيد وتنمي حتى طبقت وجهه بسوادها، فاعتم لذلك من حضره من الشيعة، وظهر من الناصبة سرور وشماتة، فلم يلبث بذلك إلا قليلاً حتى بدت في ذلك المكان من وجهه لمعة بيضاء...: المناقب لابن شهر آشوب ج ٣ ص ٢٣، الأمالي للطوسي ص ٦٢٨، الفصول المهمة ج ١ ص ٣٢١، كشف الغمّة ج ٢ ص ٤٠.
٨٨. «فقال ابن زياد: كيف رأيت صنع الله بأخيك وأهل بيتك؟ فقالت: ما رأيت إلا جميلاً، هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل...: مفير الأحرار، ص ٩٠، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ١١٥، الفتوح ج ٥، ص ١٢٢.
٨٩. «فاسألوا ركبما بحق الأسماء التي رأيتموها على ساق العرش حتى يتوب عليكما، فقالا: اللهم إنا نسألك بحق الأكرمين عليك محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة، إلا تبت علينا ورحمتنا، فتاب الله عليهما إنه هو التواب الرحيم»: معاني الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦.

تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غاية المرام ج ٤ ص ١٨٨.

٩٠. «كلامكم نور، وأمركم رشد، ووصيتكم التقوى، وفعلكم الخير، وعادتكم الإحسان، وسجيتكم الكرم، وشأنكم الحقّ والصدق والرفق، وقولكم حكم وحتم، ورأيكم علم وحلم وحزم، إن ذكر الخير كنتم أوله وأصله وفرعه، ومعدنه ومأواه ومنتهاه. بأبي أنتم وأمي ونفسي، كيف أصف حسن ثنائكم، وأحصى جميل بلائكم، وبكم أخرجنا الله من الذلّ وفرّج عنا غمرات الكرب، وأقذنا من شفا جرف الهلكات ومن النار، بأبي أنتم وأمي ونفسي، بموالاةكم علّمنا الله معالم ديننا، وأصلح ما كان فسد من ديننا، وبموالاتكم تمّت الكلمة وعظمت النعمة وأنلفت الفرقة، وبموالاتكم تُقبل الطاعة المفترضة، ولكم الموادة الواجبة، والدرجات الرفيعة، والمقام المحمود، والمقام المعلوم عند الله عزّ وجلّ، والجاه العظيم، والشأن كبير، والشفاعة المقبولة»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

«عن معمر بن راشد، قال: سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول: أتى يهودي النبيّ، فقام بين يديه بحذّ النظر إليه، فقال: يا يهودي، ما حاجتك؟ قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبيّ الذي كلمه الله وأنزل عليه التوراة والعصا وقلق له البحر وأظله بالغمام؟ فقال له النبيّ ﷺ: إنه بكرة للبعد أن يزكي نفسه، ولكنّي أقول: إنّ آدم عليه السلام لما أصاب الخطيئة كانت توبته أن قال: اللهمّ إني أسألك بحقّ محمد وآل محمد لما غفرت لي، فغفرها الله له، وإنّ نوحاً عليه السلام لما ركب في السفينة وخاف الغرق، قال: اللهمّ إني أسألك بحقّ محمد وآل محمد لما أنجيتني من الغرق، فنجاه الله منه، وإنّ إبراهيم عليه السلام لما ألقي في النار قال: اللهمّ إني أسألك بحقّ محمد وآل محمد لما أنجيتني منها، فجعلها الله عليه برداً وسلاماً، وإنّ موسى عليه السلام لما ألقي عصاه وأوجس في نفسه خيفة قال: اللهمّ إني أسألك بحقّ محمد وآل محمد لما أمنتني منها، فقال الله جلّ جلاله: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»، يا يهودي، إنّ موسى لو أدركني ثمّ لم يؤمن بي وبنبوتي، ما نفعه إيمانه شيئاً، ولا نفعته النبوة، يا يهودي، ومن ذرّيتي المهدي، إذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته، فقدّمه وصلّى خلفه: الأمامي للصدوق ص ٢٨٧، الاحتجاج ج ١ ص ٥٥، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٠٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٢٥١.

٩١. «ربّنا أماناً بما أنزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين، ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة إنّك أنت الوهاب، سبحان ربّنا إنّ كان وعد ربّنا لمفعولاً، يا ولي الله إن بيني وبين الله عزّ وجلّ ذنوباً لا يأتي عليها إلّا رضاكم، فبحق من أثنمكم على سرّه، واستر عاكم أمر خلقه، وقرن طاعتكم بطاعته لما استوهبتم ذنوبي، وكنتم شفعايني فاني لكم مطيع، من أطاعكم فقد أطاع الله، ومن عصاكم فقد عصى الله، ومن أحبّكم فقد أحبّ الله، ومن أبغضكم فقد أبغض الله، اللهمّ إني لو وجدت شفعا أقرب إليك من محمد وأهل بيته الأخيار الأئمة الأبرار لجعلتهم شفعايني، فبحقهم الذي أوجب لهم عليك أسألك أن تدخلني في جملة العارفين بهم وبحقهم وفي زمرة المرحومين بشفاعتهم، إنّك أرحم الراحمين، وصلّى الله على محمد وآله وسلّم كثيراً وحسبنا الله ونعم الوكيل: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

منابع

١. الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٦٢٠ هـ)، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
٢. الاختصاص، المنسوب إلى أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الرابعة، ١٤١٤ هـ.
٣. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
٤. أسد الغابة في معرفة الصحابة، علي بن أبي الكرم محمد الشيباني (ابن الأثير الجزري) (ت ٦٣٠ هـ)، تحقيق: علي محمد معوض وعادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.
٥. الإصابة في تمييز الصحابة، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، وعلي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.
٦. الأصفى في تفسير القرآن، محمد محسن الفيض الكاشاني (ت ١٠٩١ هـ)، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٣٧٦ هـ.
٧. الأصول الستة عشر، نخبة من الرواة، قم: دار الشبستري، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ هـ.
٨. إعلام الوري بأعلام الهدى، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، بيروت: دارالمعرفة، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ هـ.
٩. أعيان الشيعة، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١ هـ)، إعداد: السيد حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ.
١٠. الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يُعمل مرّة في السنة، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي الحسيني المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.
١١. أمالي المفيد، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ)، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ هـ.
١٢. الأمالي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار

- الثقافة، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.
١٣. الأمالي، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ.
١٤. إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفدة والمتاع، تقي الدين أحمد بن محمد المقرئ (ت ٨٤٥ هـ)، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسي، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ.
١٥. الانساب الأشراف، أحمد بن يحيى البلاذري (ت ٢٧٩ هـ)، تحقيق: سهيل زكار ورياض زركلي، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ.
١٦. الأنوار الساطعة في شرح الزيارة الجامعة، جواد بن عباس الكربلائي، (معاصر)، انتشارات اعلمي، تهران، الطبعة الأولى.
١٧. أمالي الحافظ، أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني (ت ٤٣ هـ)، تحقيق: ساعد عمر غازي، طنطا: دار الصحابة للنشر، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ.
١٨. أنوار التنزيل وأسرار التأويل (تفسير البيضاوي)، عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازي البيضاوي (ت ٦٨٢ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.
١٩. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠ هـ)، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ هـ.
٢٠. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤ هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.
٢١. بشارة المصطفى لشيعته المرتضى، أبو جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت ٥٢٥ هـ)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٨٣ هـ.
٢٢. بصائر الدرجات، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفار القمي المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠ هـ)، قم: مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ.
٢٣. بيت الأحرار في ذكر أحوال سيّدة نساء العالمين فاطمة الزهراء، الشيخ عباس القمي (ت ١٣٥٩ هـ)، قم: دار الحكمة، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ.
٢٤. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن محمد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت ١٢٠٥ هـ)، تحقيق: علي الشيري، ١٤١٤ هـ، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٢٥. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، تحقيق: عمر عبد السلام

- تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ.
۲۶. تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ۵۷۱ هـ)، تحقيق: علي شيري، ۱۴۱۵، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
۲۷. التحقيق في كلمات القرآن العلامة حسن المصطفوي (معاصر)، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ هـ.
۲۸. تذكرة الحفاظ، محمد بن أحمد الذهبي (ت ۷۴۸ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
۲۹. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصري الدمشقي (ت ۷۷۴ هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم، ومحمد أحمد عاشور، ومحمد إبراهيم البنّا، القاهرة: دار الشعب.
۳۰. تفسير الثعالبي (الجواهر الحسان في تفسير القرآن)، عبد الرحمن بن محمد الثعالبي المالكي (ت ۷۸۶ هـ)، تحقيق: علي محمد معوض، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ هـ.
۳۱. تفسير الثعالبي، الثعالبي، (ت ۴۲۷ هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ هـ.
۳۲. تفسير العياشي، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندي المعروف بالعياشي (ت ۳۲۰ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، طهران: المكتبة العلمية، الطبعة الأولى، ۱۳۸۰ هـ.
۳۳. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت ۶۷۱ هـ)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ هـ.
۳۴. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي، (ت ۳۲۹ هـ)، تحقيق: السيد طيّب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴ هـ.
۳۵. التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازي)، أبو عبد الله محمد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازي (ت ۶۰۴ هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ هـ.
۳۶. تفسير فرات الكوفي، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق ۴ هـ)، تحقيق: محمد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ هـ.
۳۷. تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ۱۱۱۲ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، قم: مؤسسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۲ هـ.
۳۸. التوحيد، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۳۹۸ هـ.

٣٩. تهذيب الأحكام في شرح المتنعة، محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: السيد حسن الموسوي، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ ش.
٤٠. تهذيب التهذيب، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.
٤١. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يونس بن عبد الرحمن المزني (ت ٧٤٢ هـ)، تحقيق: الدكتور بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الرابعة، ١٤٠٦ هـ.
٤٢. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: مكتبة الصدوق.
٤٣. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي (ت ١٣٨٣ هـ)، قم: المطبعة العلمية.
٤٤. الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠١ هـ.
٤٥. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، علي بن موسى الحلبي (ابن طاووس) (ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسة الأفاق، الطبعة الأولى، ١٣٧١ ش.
٤٦. الجواهر السننية في الأحاديث القدسية، محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحر العاملي (ت ١١٠٤ هـ)، قم: مكتبة المفيد.
٤٧. حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار، هاشم البحراني، تحقيق: غلام رضا مولانا البروجردي، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣ هـ.
٤٨. الخرائج والجرائح، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣ هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ.
٤٩. الخصال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
٥٠. الدرّ النظيم، جمال الدين يوسف بن حاتم بن فوز بن مهنا الشامي المشغري العاملي (ت ٦٦٤ هـ)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم.
٥١. الدعوات، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣ هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ هـ.
٥٢. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الألوسي)، محمود بن عبد الله الألوسي (ت ١٢٧٠ هـ)، بيروت: دار إحياء

التراث العربي .

۵۳. روضة الواعظین ، محمد بن الحسن بن عليّ الفخّال النيسابوري (ت ۵۰۸ هـ) ، تحقيق : حسين الأعلمي ، بيروت : مؤسسة الأعلمي ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۶ هـ .
۵۴. سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، الإمام محمد بن يوسف الصالحى الشامي (ت ۹۴۲ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۴ هـ .
۵۵. سعد السعود ، أبو القاسم عليّ بن موسى الحلبيّ المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ هـ) ، قم : مكتبة الرضي ، الطبعة الأولى ، ۱۳۳۳ هـ . ش .
۵۶. سنن الترمذي (الجامع الصحيح) ، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت ۲۷۹ هـ) ، تحقيق : عبد الرحمن محمد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثانية ، ۱۴۰۳ هـ .
۵۷. سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي (ت ۷۴۸ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسة الرسالة ، الطبعة العاشرة ، ۱۴۱۴ هـ .
۵۸. السيرة الحليّة ، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت ۱۱ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
۵۹. السيرة النبويّة ، إسماعيل بن عمر البصريّ الدمشقي (ابن كثير) (ت ۷۴۷ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
۶۰. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت ۳۶۳ هـ) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۲ هـ .
۶۱. شرح نهج البلاغة ، عبد الحميد بن محمد المعتزلى (ابن أبي الحديد) (ت ۶۵۶ هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانية ، ۱۳۸۷ هـ .
۶۲. الصافي في تفسير القرآن (تفسير الصافي) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (ت ۱۰۹۱ هـ) ، طهران : مكتبة الصدر ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵ هـ .
۶۳. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربيّة ، أبو نصر إسماعيل بن حماد الجوهري (ت ۳۹۸ هـ) ، تحقيق : أحمد بن عبد الغفور عطار ، بيروت : دار العلم للملايين ، الطبعة الرابعة ۱۴۱۰ هـ .
۶۴. صحيح ابن حبان ، عليّ بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ۷۳۹ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسة الرسالة ، الطبعة الثانية ، ۱۴۱۴ هـ .
۶۵. صحيح البخاري ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري (ت ۲۵۶ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعة ، ۱۴۱۰ هـ .

٦٦. صحیح مسلم، أبو الحسین مسلم بن الحجاج القشیري النیسابوري (ت ٢٦١ هـ)، بیروت: دار الفکر، طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة.
٦٧. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)، محمد بن سعد منيع الزهري (ت ٢٣٠ هـ)، الطائف: مكتبة الصديق، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.
٦٨. علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ هـ، النجف الأشرف: منشورات المكتبة الحيدرية.
٦٩. عيون أخبار الرضا، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤ هـ، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
٧٠. عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب (ق ٥ هـ)، قم: منشورات الشريف الرضي، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.
٧١. غاية المرام وحقبة الخصام في تعيين الإمام، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت ١١٠٧ هـ)، تحقيق: السيد علي عاشور، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ١٤٢٢ هـ.
٧٢. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠ هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧ هـ.
٧٣. الغيبة، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: عباد الله الطهراني، وعلي أحمد ناصح، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ.
٧٤. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ)، تحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار الفکر، الطبعة الأولى، ١٣٧٩ هـ.
٧٥. الفتوح، أبو محمد أحمد بن أعمم الكوفي (ت ٣١٤ هـ)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الأضواء، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ.
٧٦. الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت ٨٥٥ هـ)، بيروت: مؤسسة الأعلمي.
٧٧. فضل الكوفة ومساجدها، محمد بن جعفر المشهدي الحائري، تحقيق: محمد سعيد الطريحي، بيروت: دار المرتضى.
٧٨. فلاح السائل، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ)، قم: مكتب الإعلام الإسلامي.
٧٩. فيض القدير، شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب

- العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ هـ.
۸۰. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ۱۳۸۹ هـ.
۸۱. كامل الزيارات، أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (ت ۳۶۷ هـ)، تحقيق: عبد الحسين الأميني التبريزي، النجف الأشرف: المطبعة المرتضوية، الطبعة الأولى، ۱۳۵۶ هـ.
۸۲. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهالبي العامري (ت حوالي ۹۰ هـ)، تحقيق: محمد باقر الأنصاري، قم: نشر الهادي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ هـ.
۸۳. كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۸۴. كشف الخفاء والإلباس عما اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس، إسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي (ت ۱۱۶۲ هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۸ هـ.
۸۵. كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، علي بن عيسى الإربلي (ت ۶۸۷ هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۱ هـ.
۸۶. كفاية الأثر في النصّ على الأئمّة الاثني عشر، أبو القاسم علي بن محمد بن علي الخزاز القمي (ق ۴ هـ)، تحقيق: السيّد عبد اللطيف الحسيني الكوه كمرى، طهران: نشر بيدار، الطبعة الأولى، ۱۴۰۱ هـ.
۸۷. كمال الدين وتمام النعمة، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ هـ.
۸۸. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت ۹۷۵ هـ)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۳۹۷ هـ.
۸۹. كنز الفوائد، أبو الفتح الشيخ محمد بن علي بن عثمان الكراجكي الطرابلسي (ت ۴۴۹ هـ)، إعداد: عبد الله نعمة، قم: دار الذخائر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ هـ.
۹۰. لسان العرب، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري (ت ۷۱۱ هـ)، بيروت: دار صادر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ هـ.
۹۱. مشير الأحرار ومنير سبل الأشجان، أبو إبراهيم محمد بن جعفر الحلّي المعروف بابن نما (ت ۶۴۵ هـ)، تحقيق:

- مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج).
٩٢. مجمع البحرين، فخر الدين الطريحي (ت ١٠٨٥ هـ)، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، طهران: مكتبة نشر الثقافة الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ.
٩٣. مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي والسيد فضل الله الزدي الطباطبائي، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ.
٩٤. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت ٨٠٧ هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.
٩٥. المجموع (شرح المهدب)، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت ٦٧٦ هـ)، بيروت: دار الفكر.
٩٦. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠ هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
٩٧. المحتضر، عز الدين أبو محمد الحسن بن سليمان بن محمد الحلبي (ق ٨ هـ)، تحقيق: سيد علي أشرف، قم: المكتبة الحيدرية، ١٤٢٤ هـ.
٩٨. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان الحلبي (ق ٩ هـ)، قم: انتشارات الرسول المصطفى.
٩٩. المزار، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري الحارثي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ)، تحقيق: محمد باقر الأبطحي، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
١٠٠. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠ هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.
١٠١. المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت ٤٠٥ هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ.
١٠٢. مسند أبي يعلى الموصلي، أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى التميمي الموصلي (ت ٣٠٧ هـ)، تحقيق: إرشاد الحق الأثري، جدة: دار القبلة، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.
١٠٣. مسند أحمد، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١ هـ)، تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤ هـ.
١٠٤. المصنّف، أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني (ت ٢١١ هـ)، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، بيروت: المجلس العلمي.
١٠٥. معاني الأخبار، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)،

- تحقیق: علی أكبر الغفاري، ۱۳۷۹ هـ، قم: مؤسسه النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الأولى، ۱۳۶۱ هـ.
۱۰۶. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰ هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴ هـ.
۱۰۷. معجم مقاييس اللغة، أحمد بن فارس الرازي القزويني، قم: مكتبة الإعلام الإسلامي.
۱۰۸. مقتل الحسين عليه السلام، موفق بن أحمد المكي الخوارزمي (ت ۵۶۸ هـ)، تحقيق: محمد السماوي، قم: مكتبة المفيد.
۱۰۹. مكياال المكارم في فوائد الدعاء للقائم، ميرزا محمد الموسوي الإصفهاني، تحقيق: السيد علي عاشور، بيروت: مؤسسة الأعلمي للطبوعات، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ هـ.
۱۱۰. مناقب آل أبي طالب (المناقب لابن شهر آشوب)، محمد بن علي المازندراني (ابن شهر آشوب) (ت ۵۸۸ هـ)، قم: المطبعة العلمية.
۱۱۱. مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ۵۸۸ هـ)، قم: المطبعة العلمية.
۱۱۲. المناقب (المناقب للخوارزمي)، للحافظ موفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (ت ۵۶۸ هـ)، تحقيق: مالك المحمودي، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ.
۱۱۳. موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام، معهد تحقيقات باقر العلوم، قم: دارالمعروف، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ هـ.
۱۱۴. نظم درر السمطين، محمد بن يوسف الزرندي (ت ۷۵۰ هـ)، إصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين، ۱۳۷۷ ش.
۱۱۵. النوادر (مستطرفات السرائر)، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت ۵۹۸ هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي عج، قم: مؤسسه الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ هـ.
۱۱۶. النور المبين في قصص الأنبياء والمرسلين، السيد نعمة الله الجزائري (ت ۱۱۱۲ هـ)، قم: منشورات الشريف الرضي.
۱۱۷. النهاية في غريب الحديث والأثر، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (ت ۶۰۶ هـ)، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، قم: مؤسسه إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ۱۳۶۷ ش.
۱۱۸. وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ۱۱۰۴ هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ.
۱۱۹. الهجوم على بيت فاطمة، عبد الزهراء مهدي، بيروت: دار الزهراء، ۱۹۹۹ م.

سوالات مسابقه کتاب خوانی

۱. وهابی‌ها در چه تاریخی حرم سامرا را خراب کردند؟
الف. سال ۱۳۸۶ ب. سال ۱۳۸۷ ج. سال ۱۳۸۵
۲. خداوند رحمت خود را به... ۱۰۰ قسمت تقسیم نمود و... قسمت آن را به اهل بیت علیهم‌السلام داد.
الف. ۱۰۰ قسمت، ۹۹ قسمت ب. ۴۰ قسمت، ۳۰ قسمت
ج. هزار قسمت، ۹۰۰ قسمت.
۳. کدام قسمت سوره حمد به اهل بیت تفسیر می‌شود؟
الف. الرحمن الرحیم ب. الصراط المستقیم ج. ای‌اک نعبد
۴. خداوند اهل بیت را... توحید قرار داده است؟
الف. ستون توحید ب. معنای توحید ج. عظمت توحید
۵. امانتی که خدا از مردم خواسته است در حفظ و نگهداری آن تلاش کنند چیست؟
الف. توحید ب. ولایت ج. ایمان به معاد
۶. رجعت با داستان کدام پیامبر اثبات می‌شود؟
الف. عیسی علیه‌السلام ب. موسی علیه‌السلام ج. عزیر علیه‌السلام
۷. در این کتاب، برای زیارت قبور اهل بیت علیهم‌السلام چه ثوابی ذکر شده است؟
الف. یک میلیون حج ب. هزار حج ج. ده هزار حج
۸. چند روز بعد وفات پیامبر، دشمنان به خانه فاطمه علیها‌السلام حمله کردند؟
الف. سه روز ب. هفت روز ج. دوازده روز
۹. در روزگار رجعت، با چه چیز چشم ما روشن می‌شود؟
الف. دیدار اهل بیت علیهم‌السلام ب. انتقام از دشمنان ج. عزت اسلام
۱۰. هر کس با خدا کار دارد و حاجت مهمی دارد، باید چه کند؟
الف. انابه کند ب. واسطه قرار دادن اهل بیت علیهم‌السلام ج. توبه کردن
۱۱. کدام پیامبر به عنوان شیعه اهل بیت علیهم‌السلام ذکر شده است؟
الف. عیسی علیه‌السلام ب. موسی علیه‌السلام ج. ابراهیم علیه‌السلام
۱۲. اگر یک لحظه... نباشد، جهان نابود خواهد شد.
الف. حجت خدا ب. قرآن ج. الف و ب
۱۳. قلب بندگان خوب خدا به چه چیزی روشن می‌شود؟
الف. نور قرآن ب. نور ایمان ج. نور اهل بیت علیهم‌السلام
۱۴. کدام شاعر، لحظه جان دادن، اول صورتش سیاه و سپس نورانی شد؟

الف . سید حمیری ب . کمیت ج . حسان
 ۱۵ . این سخن از کیست: «من در کربلا جز زیبایی ندیدم»؟
 الف . امام حسین علیه السلام ب . امام سجاد علیه السلام ج . حضرت زینب علیه السلام

پاسخنامه سؤالات کتاب «نردبان آبی»

ج	ب	الف	
			۱
			۲
			۳
			۴
			۵
			۶
			۷
			۸
			۹
			۱۰
			۱۱
			۱۲
			۱۳
			۱۴
			۱۵

نام خانوادگی نام پدر
 سال تولد شماره شناسنامه تلفن
 آدرس: